



## قانون کاری

که کارگران می خواهند

حمید تقوائی

رژیم اسلامی سرمایه تلاش مجددی را برای تصویب قانونی که ۸ سال است با سد مقاومت کارگران روبروست، آغاز کرده است. چهارمین لایحه قانون کار اسلامی که به تصویب مجلس رسیده اکنون در دست دیگر نهادهای ارتجاع حاکم در حال بررسی و تأیید است. برای کارگران که پیش نویسهای قبلی قانون کار را به زباله‌دانی انداختند اولین سئوالی که مطرح میشود اینست که طرح فعلی چه تفاوتی با طرحهای پس گرفته شده قبلی دارد؟ تا چه حد قابل قبول است؟ و بالاخره موضع و برخورد کارگران نسبت به آن چه باید باشد؟

عمال شورای اسلامی و همپالکی‌هایشان از محاسن و مزئیتهای این طرح زیاد دم میزنند. میگویند نقائص پیش نویسهای قبلی برطرف شده، از قانون کار شاهنشاهی که در حال اجراست بهتر است، تصویب آن در هر حال به نفع کارگران است و غیره. اینها البته حرفهای تازه‌ای نیست. با هر پیش نویس جدید قانون کار اسلامی به این نوع طرفداری و حمایت از آن نیز از جانب انجمنها و شوراهای اسلامی و شرکاء دامن زده شده است. و هر بار نیز پاسخ درخور خود را از جنبش کارگری گرفته است. مستقل از نوع تغییرات لایحه فعلی نسبت به لویح گذشته، که اساسا از شکل و عبارت پردازی ماده‌ها فراتر نمیروند، اصولا چنین مقایسه‌هایی برای کارگران کمترین اعتباری ندارد و هیچ شاخص و معیاری بقیه در صفحه ۴

## "اتحاد ما جهانی برای فتح پیش رو دارد"

پیام کمیته مرکزی حزب بمناسبت اول ماه مه

صفحه ۲ جنبش ۳۵ ساعت کار

صفحه ۱۲ اعتصاب مجتمع کفش ملی، مطالبه افزایش دستمزد!

صفحه ۱۵ معادن ویرجینیا، مبارزه‌ای طولانی

صفحه ۲۷ مروری بر

صفحه آخر تحولات اروپای شرقی در سال ۸۹ (۲)

## جنبش جدید کارگری

### در مقابل پرسترویکا و جنبش‌های ناسیونالیستی

شوروی ورود خود به صحنه و مقابله

مستقل با پرسترویکا را اعلام کرد. اگر چه تا به امروز نیز تاثیر بالفعلی که طبقه کارگر بر روند تحولات در شوروی دارد هنوز درخور توان واقعی او نیست، اما سرعت پیشرفت جنبش کارگری ظرف ده ماه گذشته بسیار نویدبخش است. اعتصاب بقیه در صفحه ۷

ایرج آذرین

ابراز وجود طبقه کارگر در عرصه کشمکشهای اجتماعی‌ای که با پرسترویکای گورباچف شکل گرفته است تا تابستان گذشته بهیچوجه تناسبی با وزن اقتصادی و اجتماعی این طبقه نداشت. با اعتصاب سراسری معدنچیان در ژوئیه ۸۹ طبقه کارگر

## نقد و بررسی شوراهای اسلامی

(قسمت سوم)

رضا مقدم

شوراهای اسلامی بر اساس مقررات خود تنها در کارخانجات و کارگاههایی تشکیل میشوند که کارکنان مشمول قانون کار آنها از ۳۵ نفر به بالا باشد. هر فردی که بخواهد کاندید نمایندگی شوراهای اسلامی شود باید قبلا صلاحیتش تأیید گردد. ملاک تعیین صلاحیت افراد هشت مشخصه‌ای است که قانون شوراهای اسلامی بقیه در صفحه ۲۲

ساختمان تشکیلاتی شوراهای اسلامی

گذشته از وظایف، ساختمان تشکیلاتی شوراهای اسلامی نیز ضد کارگری بودن آنها را نشان میدهد. بررسی شوراهای اسلامی از زاویه ساختار تشکیلاتی کمک میکند تا تصویر همه جانبه تری از آنها بدست آید.

## "اتحاد ما جهانی برای فتح پیش رو دارد" جهان انسانهای برابر و آزاد!

پیام کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به مناسبت

اول ماه مه

رفقای کارگرا!

اول مه فرا میرسد. همصدا، به صفوف جهانی کارگران درود میفرستیم و روز جهانی کارگر را شادباش میگوئیم. صد سال پس از نخستین اول مه، اکنون صفوف طبقه کارگر به وسعت تمامی دنیا گسترش یافته است. و اکنون همه چیز بیش از پیش گواهی بر این میکند که کارگران در برابر جهانی قرار گرفته‌اند که میباید فتحش کنند.

همه از این سخن میگویند که دنیا در سالهای اخیر دستخوش تحولات بزرگی شده است. یقیناً تحولاتی عظیم را شاهد هستیم. این تحولات بر چه بنیادی استوار است؟ بی شک در بنیاد همه تحولات کنونی، آن جهش عظیمی قرار میگیرد که در قدرت آفرینندگی، در نیروی بارآوری و در ثمربخشی کار بشری پدید آمده است. کار بشر اکنون چنان نیروهای را فراچنگ خود مییابد که در برابرش جادوی قدرت خدایان عتیق دیگر یکسر بازیهای کودکانه جلوه میکند. به معراج بردن پیامبران و پرواز در آسمانها، بازتابانندن تصویر جهان در جام جهان نما، اینها دیگر سالهاست که تجربه پیش پا افتاده و روزمره همگان است. توانائیهای کنونی کار بشری نه فقط حد و مرزهای قدرت تصویری خدایان، که محدوده تصورات خود انسانهای ابتدای این قرن را نیز پشت سر گذاشته است.

به یمن انقلاب تکنولوژیکی که در چند سال گذشته به ثمر نشست، بشر در آستان این قرار گرفته است که زحمت و مشقات فیزیکی کار را بر دوش ماشین ها و ربات ها منتقل کند. کار بشری این امکان را فرآوری خود مییابد که در رشته های گوناگون کار و تولید اجتماعی هر چه بیشتر تبدیل به کاری فارغ از زحمت و فعالیتی مستقیماً خلاقه شود. بارآوری کار ابداعی معجزه آسا بغود میگیرد. ثمر یک ساعت کار به جایی میرسد که با ثمر صدها ساعت کار در قرن گذشته برابری کند. امکان تولید بحد وفور و بی نیاز کردن همه افراد بشری از ضروریاتی چون غذا، مسکن، بهداشت و غیره هم اکنون عملاً در اختیار بشر است. تولید بزرگ و غول آسا دیگر مردمان را در ابداعی فرا ملی و جهانی به هم پیوند داده، به هم وابسته کرده، و تماماً از انزوا بیرون کشیده است. نیروهای کار بشری نیروهای جهانی

شده است. ارتباطات، کامپیوترها، ماهواره ها، چهار گوشه جهان را چنان به هم نزدیک کرده است که آگاهی در یک نقطه دنیا از آنچه در نقاط دیگر میگذرد و همراهی و شرکت از یک نقطه دنیا در فعالیتی که در سوی دیگر جهان میگذرد نه تنها جزء مقدرات بلکه در زمره امور عادی درآمده است. ...

براستی کار بشری دیگر امروز چنان شرایطی پدید آورده، و چنان نیروهای را در اختیار گرفته است که هر لحظه به او نپیچ میزنند که عصر بردگی مزدی، عصر مالکیت خصوصی مثنی افراد بر شرایط کار و زندگی اجتماعی، عصر محکوم ماندن بشر به فقر و رنج و محنت، عصر تقسیم جامعه جهانی بشر به ملت‌های متقابل و صف کشیده در برابر هم، این عصر جهالت و زندگی حیوانی بشر به سر رسیده است. توانائیهای کنونی بشر حکم به برپائی جهانی دیگر میدهد. جهانی انسانی که هم اکنون بی چون و چرا میتواند بر مشوروش بنویسد؛ اینجا شهری جهانی است با شهروندانی برابر و آزاد. اینجا غذا، مسکن، پوشاک، بهداشت، و وسایل برآورد نیازهای بشری در همه نقاط به رایگان در اختیار همه است. اینجا امکانات کار و تولید اجتماعی در مالکیت مشترک همه است، هیچکس و هیچ نیروئی را حق انحصار بر شرایط و منابع کار اجتماعی نیست و همه شهروندان در دسترسی به امکانات کار و فعالیت اجتماعی و بهره مندی از ثمره آن برابردند. اینجا تولید و امور جامعه، هر گوشه و همه جا با تعاون آزاد شهروندان صورت میگیرد. اینجا آزادی و احترام افراد بشر حکم اول جامعه است و تکامل آزاد هر فرد شرط تکامل آزاد دیگران است.

اما، جهش عظیمی که در قدرتهای آفریننده کار بشری پدید آمد تنها امکان جهانی انسانی و برتر را پیش روی ما نگذاشت. در همانحال امکانی تازه را نیز بر روی حرکت سرمایه باز کرد. بردگی مزدی، که صفوف جهانی ما محکوم آن است، تماماً بر این پایه استوار است که قدرت آفریننده کار بشر در اختیار خود بشر نیست. در چنگ سرمایه است. در خدمت انسانهای کارکن نیست که زندگی خود و جهان انسانی شان را توسعه دهند، نیازهای تازه خلق کنند و با قدرتی شگرفتر نیازهایشان را برآورده کنند. در قبضه مثنی قلیل است تا سودسازی کنند، سرمایه انباشت کنند و سودهای کلان تر کسب کنند. جهش بزرگ سالهای اخیر در نیروهای بارآور کار بشری نیز قبل از هر چیز به

غصب سرمایه درمیآید. سرمایه امکان یافت این نیروها را نیروهای ذاتی خود جلوه دهد، از این راه دوباره برای خود توجیهی اجتماعی دست و پا کند و خود را تنها نیروی ضامن پیشرفت و ترقی در جامعه بشری معرفی کند. این سکولی را برای سرمایه مهیا کرد تا دوره‌ای از یک تعرض وسیع، همه جانبه و جهانی را آغاز کند.

این موج تعرض عملاً با شعار "شکست سوسیالیسم" به حرکت درآمد. محدودیتهای اجتماعی که بصورت رفرمهای تامین اجتماعی و بیمه‌ها اینجا و آنجا به سرمایه تحمیل شده بود، کنترل دولتی و قالبهای برنامه‌ریزی ملی برای حرکت و انباشت سرمایه، اینها چیزهایی بود که بورژوازی به اسم سوسیالیسم شناخته بود و به این اسم شناسانده بود. شکست یکجای همه این انواع سوسیالیسم، بعنوان موجبات رکود اجتماعی و اقتصادی، بعنوان موانع راه پیشرفت، مدرنیزاسیون و کاربست دستاوردهای تکنولوژیک جار زده شد. سرمایه با رسوا کردن آنچه به اسم سوسیالیسم شناسانده بود هرچه بیشتر امکان یافت که پیشرفت اجتماعی و بکار بستن ظرفیتهای لوین کار بشری را به بردگی اقتصادی و اجتماعی بشر ترجمه کند. این پیشرفتی بود که بجای پایان دادن به محرومیت‌های اجتماعی، گسترش دادن ابعاد این محرومیت، بجای فارغ کردن افراد بشر از بردگی کار، تشدید کردن این بردگی، بجای تامین بی‌چون و چرا و بی‌نیاز کردن افراد بشر، به صدا درآوردن رسمی تر و علنی تر تهدید شلاق گرسنگی، و در یک کلام عریان کردن و تحکیم بردگی مزدی صدها و صدها میلیون انسان را سهم بشر از ثمر و قدرت معجزه آفرین کارش معرفی کرد.

پس از حدود یک دهه تعرض وسیع و جهانی، سرانجام سال گذشته سرمایه موجبات آنرا یافت که پیروزی‌اش را در این دور تعرض جهانی جشن بگیرد. اردوی سرمایه‌داری دولتی در شرق اروپا فروپاشید. سرمایه‌داری دیگر یکی پس از دیگری حجاب‌ها و محدودیتهایی را که طی سالهای بر او تحمیل شده بود درهم درینده بود. چنین جار زده شد که سرمایه‌داری عریان دیگر در مقیاس تمامی جهان پیروز شده است، موانعش را درنوردیده است و برای بشری که اکنون در سراسر کره ارض خود را محکوم این سرمایه‌داری مییابد چاره‌ای جز تن دادن به محکومیت نیست. بیرقهای دموکراسی و حاکمیت پر باد نوشته شده حقیق بشر، از پستوها بیرون کشیده شد تا این دعوی پیروزی جهانی را تزئین کند و آنرا در چشمها خیره‌کننده جلوه‌گر سازد.

اما، این دعوی پیروزی جهانی سرمایه که آنرا برای ما بعنوان تحولی عظیم روایت میکنند که باید در برابرش تسلیم شد، پایان کار نیست. تنها گویای فراهم آمدن شرایط مبارزهای

بنیادی تر و قطعی تر و تحولی عظیمتر است. سرمایه‌داری عریانی که اکنون دعوی پیروزی میکند، همراه خود به اجبار تخاصم کار و سرمایه را نیز هر چه عریانتر و اکنون در مقیاسی همه جا گسترده و جهانی در محور جوامع بشری گذاشته است. اعتراض کارگری و دعاوی کارگر ناگزیر بار دیگر به راس همه جوامع کشیده میشود و حقانیتش را با نیروئی فزونیتر به کرسی مینشاند. میدان جدالها و صف‌آرایی طبقات بر بستر شرایط جدید گسترده میشود. جدالهایی که ناگزیر سرخوش بشر و چند و چون جهان بشری را در دستور خود خواهد داشت.

برای مدتی طولانی نمیتوان عظمت قدرت آفرینندگی کار بشر را به حقارت و بردگی بشر ترجمه کرد. نمیتوان پیشرفت و توقع بشر از تعالی خود و دنیاپیش را در حرص سودجویی مشت قلبیلی از افراد خفه و خاموش کرد. پس از دوره‌ای تهاجمی که گذشت اکنون فرو رفتن سرمایه در بحرانی اجتماعی، و به میدان آمدن طبقه‌ای که اعتراض عمیقترین اعتراض بشری را باز میگوید و در هر ابراز وجودش و هر مبارزه‌اش پرچم جهانی دیگر، جهان انسانهای آزاد و برابر را برمی‌افزاید، هر دو اجتناب ناپذیر است. علامت این از هم اکنون پیداست. انگلیس که آزمایشگاه و مهد خیزش موج اخیر تعرض جهانی سرمایه بود هم اکنون آشکارا در یک بحران عمیق اجتماعی فرو رفته است. در اروپای شرقی که سرمایه قالب کنترل دولت را رها کرده است اکنون در برابر این سؤال قرار میگیرد که در جواب اعتراض کارگری و توقعات مردم چه چیز دارد که بگوید. اعتصاب بزرگ معدنچیان شوروی در سال گذشته و مبارزات کارگران لهستان از پیش زنگهای اخطار را به صدا درآورده است. اکنون همه جا، به گستردگی تمام جهان اعتراض کارگری در حال جوشش است.

"کارگران جهان متحد شوید." این شعار نیرومند هر سال اول مه بوده است. بیائید این شعار را تکرار کنیم و به تمام صفوفمان یادآور شویم که اتحاد ما جهانی برای فتح را پیش رو دارد: جهان انسانهای برابر و آزاد!

زنده باد اول مه!

زنده باد همبستگی بین‌المللی!

زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری!

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

۱ اردیبهشت ۶۹

آزادی، برابری، حکومت کارگری

بقیه از صفحه ۱

## قانون کاری

### که کارگران می خواهند

برای ارزیابی قانون کار بدست نمیدهد. جنبش کارگری از پیش مردود بودن چنین مقایسه هائی را اعلام کرده است. قانون کار شاهنشاهی با انقلاب کارگران جواب خود را گرفت و لوائح اسلامی قانون کار نیز با جنبش اعتراضی که قریب هشت سال است قانون نویسان فقیه و غیرفقیه رژیم را مستاصل کرده است.

کارگران در ارزیابی قانون کار معیارهای خود را دارند. گرایش ذاتی نظام سرمایه‌داری حفظ و تثبیت موقعیت اجتماعی کارگر بعنوان یک طبقه محروم و فرودست است. در نظام تحت حاکمیت توحش اسلامی پیش از هر جامعه سرمایه‌داری دیگری این گرایش به فعل درآمده و طبقه کارگر به این موقعیت فرودست و برده‌وار رانده شده است. تثبیت قانونی این موقعیت مهمترین هدفی است که حاکمیت اسلامی سرمایه از تصویب قانون کار دنبال میکند. مخالفت پایه‌ای کارگران با کلیت قانون کار اسلامی نیز بر همین اساس است. معیار کارگران در ارزیابی قانون کار قبل از هر چیز پاسداری از حرمت انسانی کارگر، برسمیت شناسی برخورداریش از یک زندگی درخور انسان انتهای قرن بیستم، تضمین حقوق پایه‌ای او و تامین شغلی و اجتماعی‌اش در جامعه سرمایه‌داری است.

از سوی دیگر تا آنجا که به حقوق مشخص کارگر بعنوان فروشنده نیروی کار مربوط میشود مساله آنست که این حقوق در چه حد و دامنه‌ای برسمیت شناخته شده و بخصوص ضمانت اجرائی و عملی تامین این حقوق کدامست. حد نصابهای دستمزد و ساعات کار و حق بیمه و بازنشستگی و نظایر آن در چه سطحی تضمین شده، کارگران در تعیین این حد نصابها و کلا در امر نظارت بر اجرای قانون و بازرسی شرایط کار چه دخالتی دارند، و بالاخره مهمتر از همه از چه امرها و امکاناتی برای اعمال اراده جمعی و تشکل و اعتصاب برای تامین منافع طبقاتی خود برخوردارند. اینها کلا شاخصهائی است که باید در سنجش و ارزیابی قانون کار به کار برده

شود.

بر مبنای این معیارها لایحه فعلی قانون کار نه تنها هیچ چیز قابل دفاعی ندارد بلکه باید مانند اسلافش یکسره به زباله‌دانی سرازیر شود.

اما کارگران باید خواهان چه قانون کاری باشند؟ آن حداقل حقوقی که یک قانون کار را برای کارگران قابل قبول میکند کدامست؟ امروز برای جنبش کارگری یافتن پاسخی جامع، روشن و واحد به این سوالها پیش از پیش ضرورت یافته است. این اولین پیش شرط شکل دادن به یک جنبش سراسری و تعرضی بر سر قانون کار است.

### حق تشکل و اعتصاب

قانون کار باید بدون قید و شرط حق تشکل و اعتصاب کارگران را برسمیت شناسد. تمام تاریخ جنبش کارگری جهانی گواه آنست که بجز نیروی متشکل خود کارگران هیچ تضمینی برای رعایت و تامین حقوق کارگران حتی در همان سطحی که قانون برسمیت شناخته وجود ندارد. وجود تشکلهای واقعی کارگری خود پیش شرط تحقق بسیاری از دیگر حقوق کارگران و حضور و نمایندگی شدن فعال و واقعی آنان در برابر کارفرما و دولت است. انعقاد پیمانهای دسته جمعی کار، نظارت و بازرسی شرایط کار در کارگاهها و کارخانه ها، تعیین نماینده و یا هیئتهای نمایندگی در مذاکره با دولت و کارفرما، شرکت در هیئتها و کمیته های مختلف برای تعیین حد نصابهای قانونی نظیر حداقل دستمزد و ساعات کار، رسیدگی به اختلافات میان کارگر و کارفرما، تعیین مقررات داخلی کارگاه و غیره و غیره، همه اینها بدون وجود تشکلهای کارگری بچ و بی معناست. سخن گفتن از این حقوق کارگران، در غیاب حق بی قید و شرط تشکل، ظاهرسازی و تعارف تو خالی‌ای پیش نیست.

اما مساله تنها به بندها و ماده هائی که در آنها وجود تشکلهای کارگری پیش فرض گرفته شده محدود نمیشود. حق تشکل و اعتصاب برای کارگر یعنی حق زندگی، یعنی حق برخورداری از حقوق و شرایط یک زندگی انسانی و حق

مبارزه برای ارتقای این شرایط. این یگانه تضمین واقعی تصویب قوانینی به نفع کارگران و تنها ضمانت اجرائی این قوانین در جامعه سرمایه‌داری است. قانون کاری که حق بی قید و شرط اعتصاب و تشکل را برسمیت نشناسد هیچ حقی به کارگر نداده است.

در لایحه فعلی قانون کار نیز مانند طرحهای قبلی هیچ سخنی از حق بی قید و شرط اعتصاب و تشکل در میان نیست و همین کفایت تا کارگران کل آترا مردود اعلام کنند.

### ساعات کار

ابزار و تکنیکهای تولیدی و بارآوری کار در جامعه مدام در حال رشد و افزایش است. این واقعیت بمعنای آنست که ساعات کار میتواند مدام در حال کاهش باشد در عین اینکه حجم تولید و ثروت اجتماعی نه تنها کاهش پیدا نکند، بلکه افزایش نیز بیابد. بنابراین بطور عینی و واقعی امکان برخورداری کارگران از رفاه بیشتر و با ساعات کار کمتر وجود دارد. بویژه امروز با تحول عظیم الکترونیکی در زمینه اتوماسیون تولید، ساعات کار کارگران میتواند به نصف آنچه حتی در پیشرفته ترین کشورهای صنعتی مرسوم است یعنی به کمتر از ۲۰ ساعت در هفته، تقلیل پیدا کند. اگر عملا چنین نیست، اگر ساعات کار تا حدی که سطح موجود پیشرفت علم و تکنیک اجازه میدهد تقلیل نیافته است، تنها باین خاطرست که جامعه سرمایه‌داری بر محور سود میگردد و سودآوری و انباشت سرمایه چنین حکم میکند که بارآوری بالاتر کار نه رفاه بیشتر بلکه برعکس بیکاری و بی‌تامینی وسیعتر کارگران را بدنبال داشته باشد. پاسخ قطعی کارگران به این وضعیت درهم کوبیدن نظام سرمایه‌داری و برقراری سوسیالیسم است. اما تا رسیدن به این هدف و برای رسیدن به آن طبقه کارگر باید برای بهبود شرایط زندگی خود و از جمله کاهش ساعات کار مبارزه کند. اینکه در هر مقطع طول روز کار چقدر است و حد نصاب قانونی آن چیست خود تابعی است از قدرت جنبش کارگری و کلا

تناسب نیرو بین طبقه کارگر و سرمایه‌دار در سطح جامعه. طبقه کارگر ایران در انقلاب ۵۷ و تا چند سال بعد از انقلاب ۴۰ ساعت کار در هفته را عملاً بدست آورد، اما نتوانست به این دستاورد خود جنبه قانونی بدهد. در سطح جهانی جنبش کارگری پرچم هفته کار ۲۵ ساعته را برافراشته است. اکنون چند سال است که جنبش کارگری اروپا برای ۲۵ ساعت کار در هفته می‌جنگد، در رشته هائی از تولید ساعات کار را تا ۳۷ ساعت تقلیل داده و در آستانه تحقق خواست ۳۵ ساعت قرار گرفته است. جنبش کارگری ایران نیز امروز ده سال پس از تحقق عملی ۴۰ ساعت کار در هفته و هشت سال مقابله با لویج قانون کار رژیم، کار هفتگی ۳۵ ساعته را در قانون کار آلترناتیو خود مینویسد و برای تحقق آن مبارزه میکند. کارگران همچنین خواهان آنند که قانون کار کاهش مستمر ساعات کار را برحسب پیشرفت تکنیک و بالا رفتن بارآوری کار تضمین کند. ۴۴ ساعت کار در هفته که در آخرین طرح قانون کار رژیم تعیین شده، حتی اگر از کش آمدن آن در چندین تبصره و بند و ماده دیگر صرف نظر کنیم، از دستاوردهای ده سال پیش خود طبقه کارگر ایران عقب ترست. این مبین تلاش جمهوری اسلامی برای تثبیت قانونی عقب نشینی‌هایی است که به جنبش کارگری در ایران تحمیل کرده است. کارگران ایران به این تن نمی‌دهند. ۳۵ ساعت کار در هفته، پرچمی است که کارگران کمونیست و پیشرو برای تعرض جنبش کارگری ایران در مبارزه بر سر قانون کار و در مبارزه برای کاهش ساعات کار برمی‌افرازند.

## دستمزد

افزایش مستمر دستمزد یک حق پایه‌ای و مسلم کارگران است. گرانی و تورم افزایشنده که به یک عارضه مزمن جوامع سرمایه‌داری تبدیل شده، در واقع مدام در حال کاستن از ارزش واقعی دستمزد کارگران است. از سوی دیگر با افزایش کل ثروت اجتماعی، چیزی بر حق تر از

این نیست که حق کارگران از این ثروت که خود تولید کننده آنند نیز افزایش پیدا کند. از اینرو در هر جامعه سرمایه‌داری و در هر شرایطی، هر قانون کاری که تامین کننده حداقل حقوق کارگران باشد باید افزایش مستمر دستمزد، به نحوی که کاهش ارزش واقعی آنرا جبران کند و بعلاوه ارتقای سطح زندگی کارگران را ارتقاء دهد، برسمیت بشناسد.

در شرایط امروز جامعه ایران، با گرانی و قحطی و تورم سرسام‌آور، تحمیل این خواست اساسی کارگران به سرمایه‌داران و رژیم اسلامی شان بیش از پیش به یک امر مبرم و حیاتی جنبش کارگری تبدیل شده است. در این شرایط مبارزات پراکنده کارگران برای افزایش دریافتها که سالهاست به اشکال مختلف - بر سر عیدی و پاداش و طرح طبقه بندی و سود ویژه و بن کالاها و غیره - جریان دارد باید در یک جنبش سراسری بر سر افزایش دستمزد و با خواستهای روشن و واحد بهم بپیوندند و به پیش بروند. یکی از اهداف این جنبش رسمیت قانونی بخشیدن به این خواستها بعنوان آلترناتیو کارگران در مقابل طرحهای قانون کار رژیم است.

آنچه در مورد دستمزد در طرح موجود قانون کار آمده تعاریف درهم و تو در تویی از حوالسمعی و مزد و مزد ثابت و مزد ساعتی و غیره است که خاصیتی بجز بخش بخش کردن مزد کارگر تحت نامهای متعدد و مشروط و محدود کردن هر بخش به بهانه‌های مختلف ندارد. آنچه در این فصل طرح قانون کار صراحت دارد برسمیت شناسی دستمزد جنسی، کارمزدی و قطعه کاری و مواردی است که به کارفرما و ارگانهای مختلف حق میدهد تا از دریافتی کارگران کسر کنند. در مقابل این ماده‌ها که آشکارا به اجحافات کارفرما رسمیت قانونی میدهد، کارگران اعلام میکنند که:

- پرداخت دستمزد بصورت جنسی، باقسط، و یا بر اساس کار کنتراتی و قطعه کاری ممنوع است.  
- هرگونه جریمه و کسر دستمزد به هر بهانه‌ای و از جانب کارفرما و یا هر مرجع دیگر اکیدا ممنوع است.

- دستمزد پایه هر شغل بر مبنای سختی، مخاطرات و شدت کار، و مهارت و سابقه کار کارگر و بر اساس ضریبی که از جانب نمایندگان سراسری و منتخب کارگران معین شده، تعیین میشود.

در مورد شیوه تعیین و میزان حداقل دستمزد نیز کارگران خواستهای مبرمی دارند که باید در قانون کار برسمیت شناخته شود. در طرح موجود قانون کار تعیین حداقل دستمزد به عهده شورایی کار، مرکب از نمایندگان وزارت کار، کارفرما، و شورای اسلامی کارخانه گذاشته شده و از این شورایی در واقع سرمایه خواسته شده تا "با توجه به درصد تورم اعلام شده از طرف بانک مرکزی" و "تامین زندگی خانواده ۵ نفری" این حداقل را تعیین کند. کارگران در سالهای گذشته میزان توجه شورایی باین معیارها را تجربه کرده‌اند. این عبارت پردازها دردی را از کارگران دوا نمیکند. در مورد حداقل دستمزد قانون کار باید چند اصل پایه‌ای را به صراحت و روشنی برسمیت بشناسد:

- تعیین حداقل دستمزد بر پایه هزینه معیشت و رفاه یک خانواده ۵ نفری و با در نظر داشتن بهبود دائمی سطح زندگی کارگران.  
- افزایش منظم حداقل دستمزد متناسب با نرخ تورم.  
- تصویب سالیانه حداقل دستمزد بوسیله نمایندگان منتخب و سراسری کارگران.

اینها خواسته‌های پایه‌ای و غیرقابل تخفیف کارگران در مورد دستمزد است. هر طرح و لایحه قانونی که این خواستها را برسمیت نشناسد از نظر کارگران نمیتواند کمترین اعتباری داشته باشد.

## بیمه بیکاری و تامین شغلی

بیکاری از عوارض ذاتی نظام سرمایه‌داری است. سودآوری سرمایه وجود ارتش ذخیره بیکاران در جامعه را ایجاب میکند. در شرایطی که از یکسو وسایل

تولید، مواد اولیه و نیروی کار با اندازه کافی موجود است و از سوی دیگر انسانها هزار و یک نیاز و احتیاج اولیه پاسخ نگرفته دارند - و این شرایط متعارف همه جوامع سرمایه‌داری عصر ماست - انسانها بیکار میمانند تنها باین دلیل که کار آنها برای سرمایه مقرون به صرفه نیست. تا زمانی که این نظام واژگونه پابرجاست، سرمایه‌داران و دولت آنها باید تاوان این وضعیت را بپردازند. تامین زندگی کارگر نباید به داشتن کار و شاغل بودن گره بخورد. به هر فرد آماده به کار در جامعه مستقل از اینکه که قبلا شاغل بوده باشد و یا نه باید بیمه بیکاری مکفی پرداخت گردد و بودجه صندوق بیمه باید بوسیله کارفرمایان و دولت تامین شود. برخوردار از بیمه بیکاری، و سایر بیمه‌ها، یک شرط مهم تامین شغلی و اجتماعی کارگران است.

حق بیمه همگانی هم اکنون در کشورهای صنعتی پیشرفته به یمن مبارزات کارگری عملی شده است. اما در ایران بیمه بیکاری هنوز یکی از مطالبات پایه‌ای است که جنبش کارگری باید برای تحقق آن بچنگد. رژیم اسلامی سرمایه که با سیاست بیکارسازیها مسئول مستقیم بیکاری صدها هزار کارگر است تا کنون از برسمیت شناسی بیمه بیکاری سر باز زده است. در لایحه فعلی قانون کار نیز کماکان از بیمه بیکاری کارگران خبری نیست.

کارگران خواستار آنند که به همه افراد آماده به کار، چه بیکار شدگان و چه کسانی که تازه به سن قانونی کار کردن رسیده و برای اولین بار به مراکز کاریابی مراجعه میکنند، تا زمان پیدا کردن کار مناسب، بیمه بیکاری رایگان و مکفی تعلق گیرد. و در قانون کار این حق صراحتا برسمیت شناخته شود. بعلاوه قانون کار باید ماده‌های مشابهی در مورد بیمه سوانح و حوادث کار، بیمه درمانی، بیمه بازنشستگی، و بیمه دوران وقفه در کار داشته باشد. بیمه کارگران در همه این موارد اجباریست و کارفرما موظف به بیمه کردن کارگرانی است که استخدام میکند. برخوردار از بیمه بیکاری و سایر بیمه‌ها یک شرط اساسی تامین شغلی و

اجتماعی کارگر است. بدون قرار گرفتن تحت پوشش بیمه‌ها موقعیت کارگر در جامعه به سطح برده‌ای که معاش روزانه او در گرو کار در همان روز است تنزل میکند. لوائح کار جمهوری اسلامی تا کنون برای تثبیت همین موقعیت به کارگران نوشته شده‌اند. طرح اثباتی خواست بیمه بیکاری و سایر بیمه‌ها و مبارزه برای تحمیل آن به رژیم یکی از عرصه‌های مهم مبارزه علیه این موقعیت برده‌وار است.

### بهداشت و ایمنی محیط کار

مساله شرایط ایمنی و بهداشتی محیط کار مساله جان و سلامت کارگر است. طبق آمار و گفته‌های رسمی خود رژیم، که مسلما بسیار ناقص و تخفیف یافته است، بطور متوسط سالی حدود ۲۰۰۰۰ کارگر حین کار دچار سانحه میشوند و سالی حدود ۵۰۰ کارگر ماهر جان خود را از دست میدهند (از نظر عمال سرمایه از دست رفتن جان کارگر غیر ماهر حتی ارزش ذکر کردن ندارد). اینها تازه مربوط به موارد سانحه و مرگ است و بخش اعظم قربانیان محیط کار، یعنی کارگرانی که به انواع امراض و بیماریهای ناشی از سختی کار و شرایط غیر بهداشتی محیط کار مبتلا هستند را شامل نمیشود. تصویر واقعی وقتی بدست میآید که خیل عظیم کارگران لساج مبتلا به رماتیسم و دیسک کمر و بیماریهای مزمن ریوی، معدنچیان مسلول، کارگران صنایع شیمیائی و داروئی مبتلا به انواع امراض پوستی و تنفسی، و غیره و غیره را به آمار فوق بیفزائیم. با اینهمه حتی همین آمار رسمی الکن و ناقص نیز برای نشان دادن وضعیت واقعی کشتارگاهی که در ایران نام آنرا کارگاه و کارخانه گذاشته‌اند کافی است. طرح قانون کار رژیم به این وضعیت مهر قانونی زده است. در فصلی که در این قانون تحت عنوان "حفاظت فنی و بهداشت کار" نوشته شده بجز ملزم کردن کارگران به حفظ وسایل کار بعلاوه مقداری مقررات اداری مربوط به تشکیل کمیته و هیئتهای ریز و درشت مختلف و کاغذ بازی بین این هیئتها چیز دیگری بچشم نمیخورد. مفاد این فصل در واقع حکم بی چون و چرای محکومیت

جنائی نویسندگان آن در هر دادگاه کارگری را صادر کرده است.

قانون کار مورد قبول کارگران قانونی است که دولت و کارفرمایان را مستقل از هرگونه ملاحظات سودجویانه ملزم به رعایت پیشرفته‌ترین استانداردها و استفاده از آخرین امکانات فنی و بهداشتی در تامین شرایط ایمنی و بهداشتی محیط کار نماید. کارگران باید در تمام رشته‌ها تحت معاینات منظم پزشکی قرار داشته باشند. نمایندگان و هیئتهای کارگری باید بر تامین این شرایط نظارت داشته باشند و کارگران باید حق داشته باشند که در صورت تشخیص کمترین خطر ایمنی و یا بهداشتی در کارگاه و کارخانه محل کار را تا رفع خطر ترک نمایند. کارفرما مسئول وقوع هر نوع حادثه و یا بیماری ناشی از محیط کار است و چنانچه سلامت و جان کارگری در اثر این شرایط به خطر بیافتد، مرتکب جرم جنائی شده است.

اینها رئوس موازین و مقرراتی است که بعنوان حداقل تضمین سلامت کارگران در محیط کار، هر قانون کاری باید بی چون و چرا به رسمیت بشناسد.

### حقوق ویژه زنان کارگر

شرایط کاری زنان کارگر، تحت حاکمیت سیاه رژیمی که ارتجاع اسلامی را با توحش سرمایه‌داری ترکیب کرده‌است، بطور ویژه‌ای سخت و مشقتبار است. مانع تراشیهای شرعی بر سر راه اشتغال زنان، اعمال آپارتاید جنسی در کارخانه‌ها و اعمال انواع تبعیضات و نابرابریها به یک واقعیت روزمره در زندگی کارگران زن تبدیل شده است. ارتجاع اسلامی حاکم درصدد است تا به این فرودستی و بی حقوقی مفرط زنان در طرح کذائی قانون کار خود رسمیت بدهد و قانونا نیز آنرا تثبیت نماید. آنچه در مورد حقوق زنان در لایحه فعلی آمده یا احکامی است که در قالب حمایت، در واقع محرومیت و بی حقوقی بیشتر زنان را موجب میشود و یا عبارات تو خالی‌ای که در واقع برای ظاهر سازی و پوشاندن واقعیات فوق سر هم شده است.

بقیه از صفحه ۱

## جنبش جدید کارگری در مقابل پرسترویکا و جنبش‌های ناسیونالیستی

بیسابقه معدنچیان، که به سرعت کارگران معادن سراسر شوروی را دربرگرفت و بر بی تفاوتی سنتی کارگران رشته‌های دیگر غلبه کرد و همبستگی همه بخشهای طبقه کارگر شوروی را برانگیخت، برآستی که باید سرآغازی برای جنبش جدید طبقه کارگر شوروی محسوب شود. این جنبش جدید با پیدا شدن اشکال جدید اعتراض کارگران، با بیان مطالبات تازه، و حتی با سر بلند کردن لبروهای سیاسی جدیدی بر متن این جنبش همراه بوده است. اما، همانطور که در جای دیگری به تفصیل گفته‌ایم، مهمترین مساله برای طبقه کارگر شوروی مساله تشکلهای کشوری است و پیشرفت جنبش کارگری در شوروی را خصوصا باید از این زاویه نگریم. یکی از مشخصات نظام سرمایه‌داری دولتی شوروی در پنج - شش دهه اخیر اتمیزه کردن کارگران و اعتراض کارگری بوده است. سوی تشکلهای زرد دولتی، کارگران شوروی از هر گونه تشکل واحد کشوری که امکان حرکت سراسری را به آنها بدهد محروم بوده‌اند، و هیچ حرکت و مبارزه سراسری‌ای را تجربه نکرده‌اند. اعتراض و مبارزه کارگران شوروی ظرف نیم قرن اخیر به حرکتی در سطح یک کارخانه محدود مانده است. اعتصاب معدنچیان خصوصا از این نظر اهمیت دارد که موجب حرکت جدیدی در طبقه کارگر شوروی برای متشکل شدن در یک سطح کشوری شد.

### جنبش جدید کارگری

از دستاورد های این جنبش جدید کارگری در زمینه تشکلهای فرا کارخانه‌ای و سراسری، نخست باید از کمیته‌های اعتصاب یاد کرد. کمیته‌های اعتصابی که به ابتکار معدنچیان در جریان اعتصاب بزرگ تشکل شدند بسرعت به یکدیگر مرتبط شدند و با پایان اعتصاب نیز غالبا به موجودیت خود ادامه دادند. به این ترتیب معدنچیان شوروی نه فقط ماتریال

بیشتر دولت و ایادی او در امور کارگران باز میکند. اینها همه باید از قانون کار برچیده شود. جای منخب در قانون کار - و در هیچ قانونی - نیست. این را جنبش کارگری در مقابله با اولین طرح قانون کار اسلامی با صدای بلند اعلام کرده است و همچنان بی هیچ تخفیفی بر آن پای میفشارد.

\*\*\*

در این نوشته تنها سعی کردیم پایه‌های ترین خواستهای کارگران در مقابل طرح فعلی قانون کار را معرفی کنیم. آنچه گفته شد بهیچوجه همه نقد ما به طرح قانون کار و کل آلترناتیو اثباتی کارگران در قبال آن نیست. (اخیرا در یک میزگرد رادیویی که از رادیوهای حزبی پخش شده است از جانب رفقای شرکت کننده و از زوایای مختلف بحث نسبتا جامعی در بررسی کل لایحه قانون کار صورت گرفته که بزودی منتشر نیز خواهد شد).

طرح قانون کار در موارد دیگر نیز، از مساله اخراج کارگران، که همچنان عملا جزء حقوق کارفرما باقی مانده است، تا ایام مرخصی، تامین شغلی کارگران، پیمانهای جمعی، نظارت و بازرسی کار، و غیره یک طرح ضد کارگری است، و باید از جانب جنبش کارگری تماما مردود شناخته شود. این طرح در کلیت خود نشاندهنده تلاش ارتجاع اسلامی حاکم در رسمیت بخشیدن به عقب نشینیهای است که طی ده سال حاکمیت سیاه خود به جنبش کارگری تحمیل کرده است. این طرح نه تنها از دستاوردهای امروز جنبش جهانی کارگری بلکه از آنچه طبقه کارگر ایران ده سال قبل بدست آورده بود نیز عقب تر است. امروز این بعهد کارگران کمونیتست و پیشروان جنبش کارگری است که با طرح خواستهای واحد و سراسری در مورد حقوق پایه‌ای کارگران به یک جنبش تعرضی و همبسته بر سر قانون کار شکل بدهند. این تلاشی است که مستقل از سرنوشت طرح فعلی قانون کار، نقش تعیین کننده‌ای در متحد و متشکل کردن مبارزات پراکنده کارگری در عرصه‌های مختلف خواهد داشت. ■

در این شرایط طرح خواستهای اثباتی کارگران در مورد حقوق ویژه زنان کارگر و شکل دادن به یک مبارزه یبوقفه برای تحقق و تثبیت قانونی آنها بیش از پیش به یک امر مبرم و ضروری جنبش کارگری تبدیل میشود. مهمترین این خواسته‌ها عبارت است از: مزد برابر در ازای کار برابر برای زنان و مردان، ممنوعیت هر نوع تبعیض جنسی در امر استخدام و در محیط کار، تامین امکانات ویژه‌ای برای زنان باردار، و ایجاد امکانات و شرایط ویژه‌ای برای جبران عقب ماندگیهایی که جامعه به زنان تحمیل کرده است.

ارتجاع سیاه جمهوری اسلامی محرومیت و بی حقوقی مغرط را به همه زنان جامعه تحمیل کرده است. برابری زنان و مردان و رفع تبعیضات جنسی در محیط کار یک گام اساسی در مقابله با این وضعیت است، و این گامی است که جنبش کارگری با مبارزه حول خواستهای فوق و با رسمیت قانونی بخشیدن به آنها باید به پیش بردارد.

## اسلامیت در طرح قانون کار

از زمان اولین پیش نویس قانون کار اسلامی در باب "اجاره کارپذیران" تا کنون رژیم طرحهای متعددی را آورده و پس گرفته و هر بار تحت فشار جنبش کارگری مقداری از جنبه‌های آشکارا فقهی و اسلامی آن کاسته است. با این حال طرح فعلی در موارد بسیاری - و اغلب به شکل غیر مستقیم و چالبی - هنوز آغشته به موازین و مقررات ارتجاعی شرعی و مذهبی است. التزام به "شرعی بودن شغل" و "مشروعیت" قرارداد کار، برسمیت شناسی انجمنها و شوراهای اسلامی در کارخانه، در نظر گرفتن وقت نماز و افطار و سحری، و مسجد و نمازخانه در کارگاهها تحت عنوان امکانات رفاهی، صحبت از مرخصی حج و ازدواج دائم و غیره و بالاخره بخصوص تعیین شلاق و سایر مقررات قصاص در بخش تنبیهات، اینها همه جنبه‌های اسلامی طرح فعلی است که علاوه بر خاصیت تفرقه‌افکنی در میان کارگران، راه را برای سلطه و نفوذ هر چه

لازم برای حداقلی از تشکل کشوری را برای خود فراهم کرده‌اند، بلکه برای تمامی کارگران شوروی سرمشقی از چگونه متشکل شدن بجا گذاشتند. گذشته از اینها، تلاش کارگران برای سازمانیابی در سطح کشوری اکنون تشکلهای فراگیر دیگری را هم شکل داده است. بطور نمونه، تشکیلاتی تحت عنوان "جبهه متحد زحمتکشان" بوجود آمده است (این نام ظاهرا در تقابل با عنوان "جبهه های مردمی" است که در تعدادی از جمهوریهای غیر روسی از ائتلاف ناسیونالیستها ایجاد شده است). این جبهه عمدتا در جمهوریهای روسی فعالیت دارد، هرچند با برخی تشکلهای کارگران جمهوریهای غیر روسی نیز مرتبط است. نقطه ضعف اساسی این جبهه این است که جناح پرزفویست حزب حاکم بر شوروی در این تشکیلات نفوذ زیادی، بخصوص در سطوح رهبری دارد، و گویا حتی جریانات ناسیونالیست روسی نیز در این جبهه رسوخ کرده‌اند. واضح است که نفوذ این جریانات بیانگر تلاش گرایشات دیگر اجتماعی مخالف گورباچف برای بهره برداری از مقابله طبقه کارگر شوروی با پرسترویکا است. اما در مورد نفوذ جناح پرزفویست ها باید به پایه عینی این نفوذ نیز توجه کرد. این واقعیت که پرسترویکا در صدد بوده است تا تضمین اشتغال، بیمه های تامین اجتماعی، و نظایر اینها را که طبقه کارگر شوروی سنتا از آنها برخوردار بوده پس بگیرد، پیشک سبب میشود تا آن جناح از حزب حاکم که دوران قدرتش با اینها تداعی میشود نزد بسیاری از کارگران مرجح، یا دستکم شر کمتر، جلوه کند. این زمینه عینی نفوذ این جریان در جنبش کارگری شوروی است (هر چند این زمینه عینی موقت است، و پائین تر به این اشاره میکنیم). بهر حال در مورد "جبهه متحد زحمتکشان" این تاکید لازم است که گرایشات رزمنده دیگری نیز در این جبهه بازتاب دارند و بدنه این تشکیلات بسیاری از کارگرانی را دربرمیگیرد که تلاش دارند در دل تحولات پرسترویکا منافع مستقل خود را دنبال کنند. برای کارگران شوروی این امکان منتفی نیست که "جبهه متحد زحمتکشان" را بتوان به یکی از تشکلهای

سراسری طبقاتی تبدیل کرد.

علاوه بر اینها، یک فدراسیون اتحادیه ها نیز، با عنوان "فدراسیون اتحادیه های سوسیالیست کارگری"، در حال حاضر خود را تحکیم میکند. گرایشات اصلی در این فدراسیون نیز هنوز کاملا جا افتاده و روشن نیستند. (باید توجه کرد که همه این تحولات در جنبش کارگری شوروی تنها از تابستان گذشته آغاز شده‌اند). وجود یک گرایش سوسیال دمکراتیک، از سنخ سوسیال دمکراسی آشنای اروپای غربی، در این فدراسیون مشهود است. مطابق سنت سوسیال دمکراسی، رهبران این گرایش کارگران را به ساختن یک اقتصاد شکوفای سرمایه‌داری مبتنی بر بازار فرامیخوانند، و طبعاً ایجاد دیالوگ و همکاری با دولت گورباچف را تشویق میکنند. گرایش دیگر، و ضعیفتر، در همین فدراسیون گرایش رزمنده‌ایست که بر خلاف گرایش سوسیال دمکراتیک نه فقط در پی همکاری با دولت گورباچف و تامین منافع کارگران از طریق تحقق برنامه های اقتصادی پرسترویکا نیست، بلکه صراحتاً از این دولت بعنوان دشمن کارگران نام برده است. اما این گرایش نیز، علیرغم خصلت رزمنده و باصطلاح حق بگیر، هنوز از ناروشنی ها و کمیود های بسیاری رنج میبرد، و مهمتر از همه در قبال مساله بن بست کنونی اقتصاد شوروی و سیر آتی اقتصاد کشور مغشوش است. یک نقطه ضعف دیگر این فدراسیون اینست که در مورد کارفرمایان خرد آن تعاونیایی که در پرتو طرحهای پرسترویکا مشغول کار شده و تعدادی کارگر مزدی نیز استخدام میکنند، درهای این فدراسیون هنوز کاملاً بسته نیست. و این نکته آخر طبعاً یک ضعف مهلک برای هر تشکل کارگری است.

#### جنبش کارگری و گسترش سرمایه‌داری بازار

از نمونه هایی که اشاره شد، نخستین نتیجه‌ای که میتوان گرفت اینست که در برابر تعرض گورباچفیسیم به سیستم سرمایه‌داری دولتی مدل پرزفوی، طبقه کارگر شوروی هنوز نتوانسته با بدیل مستقل و متمایز خود ظاهر شود. واضح است که

وسیعترین تبلیغات نیز نمیتواند حمایت کارگران را از برنامه های پرسترویکا، یا مضایق روزمره‌ای که ره‌آورد سرمایه‌داری مدل بازار آزاد است جلب نماید، کما اینکه تا کنون نیز جلب نکرده است. حمایت کارگران از مدافعین سیستم سرمایه‌داری دولتی پیشین نیز ناشدنی است. سیستم سرمایه‌داری دولتی استالینی - پرزفوی علاوه بر شصت سال تحمل اختناق سیاسی و فرهنگی، در دو دهه اخیر سطح زندگی کارگران را زیر فشار مدام داشته است. بحران اقتصادی سیستم سرمایه‌داری دولتی تا کنونی شوروی چنان چاره ناپذیر است که جناح "پرزفویست" رهبری حزب حاکم خود امروزه از ضرورت گسترش مکانیزم بازار و در هم شکستن نظام اقتصادی قبلی حمایت میکند، و در آخرین پلنوم کمیته مرکزی نیز، حال با اشتیاق یا بالاچاره، به تمام طرحهای اقتصادی گورباچف رای داد. مدل سرمایه‌داری دولتی برنامه ریزی شده شوروی دوران از لحاظ تاریخی سوری شده، و وقتی دو آتسه ترین بازماندگان آن در رهبری حزب نیز صحبتی از حفظ آن ندارند، طبعاً کارگران حتی برای دفاع از دستاوردهای رفاهی تا کنونی خود نیز احتیاجی نخواهند داشت تا در کنار چنین جناحی قرار گیرند. (از همین روست که بنظر ما نفوذ معین جناح پرزفویست در تشکلهای کارگری، از قبیل "جبهه متحد زحمتکشان"، قطعاً موقتی است.) اما در مقابله این دو مدل مختلف سرمایه‌داری، طبقه کارگر هنوز نتوانسته بدیل سوسیالیستی کارگری را طرح کند و خواهان تحول سوسیالیستی اقتصاد جامعه گردد. این ضعف بزرگ را ایداً نمیتوان یکسره به حساب ناتوانی طبقه کارگر در شوروی نهاد. چرا که فروپاشی بلوک شرق و الگوی سرمایه‌داری دولتی‌ای که دهها سال خود را سوسیالیستی قلمداد کرده بود، ارائه چنین بدیل سوسیالیستی اصلی را در خود شوروی شاید دشوارتر از هر جای دیگر ساخته است. به این ترتیب مقابله طبقه کارگر با پرسترویکا در حال حاضر بیشتر یک خصلت دفاعی دارد.

سوالی که گورباچفیسیت ها در مقابل



کارگران قرار میدهند اینست که سیستم اقتصادی به بن بست رسیده و بحران دارد. کشور در حال فروپاشی است، برای برون رفت از این وضعیت و بهبود اقتصاد جز گسترش بازار راهی نیست، پرسترویکا این مسیر را میخواهد طی کند (حال بالا رفتن قیمت ها و ایجاد بیکاری و نظایر این مشقات ممکنست پیش بیاید)، شما در این میان چه میگوئید؟ راه حل دیگری دارید؟ در برابر فشار تبلیغاتی عظیم پرسترویکا، و بر متن اغتشاش ایدئولوژیکی که همین تحولات بنحو گریز ناپذیری بر کارگران نیز حاکم کرده است، طبقه کارگر شوروی در حال حاضر به این موضع رانده شده که در همان زمینی که پرسترویکا تعیین کرده مقاومت کند. مدل سرمایه داری دولتی که غیر قابل دفاع است و از نظر کارگران نیز باید تغییر کند، ولسی وقتی هنوز قادر به طرح بدیل متمایزی برای تحول سوسیالیستی اقتصاد نشده اند، ضرورت گسترش مکانیزم بازار را بناچار از پرسترویکا میپذیرند. مطالباتی که کارگران در چند ماه گذشته طرح کرده اند نشان دهنده این امر است که تلاش دارند تا در متن طرحها و اقدامات دولت برای گسترش سرمایه داری بازار، دفاع از منافع خود را دنبال کنند. در جریان حرکتها و اعتراضات کارگری در چند ماه اخیر به مطالبات و شرطهایی از این قبیل بر میخوریم: اگر گسترش بازار ضروری است و اگر واگذاشتن تعیین قیمتها به بازار شرط این کار است، پس دستمزدها هم باید مطابق قیمتهای بازار افزایش یابد. اگر واحدهای اقتصادی و کارخانجات باید بر مبنای سود دهی کار کنند، پس مدیریت باید منتخب کارگران باشد (که خود گورباچف تا به اینجا را رضایت داده است)، به کارگران جوابگو باشد، کارگران قدرت عزل فوری مدیریت را داشته باشند، و کلیه تصمیمات مدیریت از طرف کارگران قابل وتو باشد. در زمینه اشکال مالکیت، که پرسترویکا با منحل کردن مالکیت متمرکز دولتی امکان تنوعی گشوده است، در مقابل رشد مالکیت تعاونیهای که مجاز شده اند کارگر مزدی استخدام کنند، و در مقابل اشکال مالکیت فردی، در موارد متعددی کارگران پشتت با

استخدام کارمزدی از جانب فرد سرمایه دار و کارفرمای تعاونی مخالفت کرده اند و خواهان مالکیت کارگران هر واحد بر دارائی موسسه خود، و یا اشکال اشتراکی مالکیت محلی و منطقه ای شده اند. یا در برابر این واقعیت که کارکرد واحدهای اقتصادی بر اساس سوددهی فوراً منجر به کاهش خدمات و وخیم تر شدن وضع مسکن و بهداشت عمومی در مناطق بسیاری خواهد شد، کارگران خواهان تضمینهایی برای ادامه و گسترش این قبیل فعالیتها از جانب دولت یا از محل سود واحدهای سودده شده اند. از همین نمونه مطالبات پیداست که در قبال پرسترویکا کارگران از یک موضع دفاعی مبارزه میکنند، این را بناگزی پذیرفته اند که سیری که پرسترویکا می پیماید کم و بیش اجتناب ناپذیر است، و تلاش دارند تا در این سیر حتی المقدور منافع خود را بیان نمایند و دنبال کنند. گرایشات مختلف در تشکلهای کارگری موجود که بالاتر به اختصار اشاره شد همه در این بستر قرار میگیرند. حتی گرایشات رزمنده کارگری نیز در حال حاضر فاقد یک افق متمایز اجتماعی هستند. از این لحاظ میتوان آنها را نظیر گرایشات رادیکالی در جنبش اتحادیه ای اروپای غربی دانست که حاکمیت مناسبات سرمایه داری را پذیرفته اند، حرفی در مورد الگوی اقتصادی جامعه ندارند، و هر چند سازش ناپذیر، اما در چهارچوب همین مناسبات موجود از منافع کارگران دفاع میکنند.

اینکه مبارزه کارگران شوروی اکنون در سطح چنین مطالباتی جریان دارد که تناقض ماهوی با اساس پرسترویکا و سرمایه داری بازار ندارد نقطه ضعف مهمی است، اما رفع شدنی است. چرا که اولاً به لحاظ عینی تعرض پرسترویکا به کارگران و مضایق گسترش سرمایه داری بازار آفقدر ملموس است که هزاران خروار دیگر از تبلیغات و اعمال فشار ایدئولوژیک نخواهد توانست کارگران را با الگوی سرمایه داری ای که پرسترویکا دنبال میکند آشتی دهد. جستجو و تلاش برای فرموله کردن یک بدیل تحول سوسیالیستی اقتصاد و جامعه از طرف جنبش کارگری امری گریزناپذیر است، تنها به این شرط که طبقه

کارگر بتواند بمنزله یک نیروی موثر در یک سطح کشوری بمیدان بیاید. ارائه بدیل سوسیالیستی در سطح اجتماع تنها در متن مبارزه آن نیروی اجتماعی امکانپذیر میگردد که یگانه راه پیشروی اش را از نظر عینی در ناپود کردن اساس سرمایه داری میبیند. برای رسیدن به این چشم انداز، در مقطع فعلی مهمتر از هر چیز اینست که طبقه کارگر بتواند خود را در یک سطح سراسری متشکل و متحد کند. اما اکنون که بحران و فروپاشی نظام سرمایه داری دولتی در شوروی پس از دهها سال موانع سیاسی را کنار زده و سازمانیایی وسیع و مستقل کارگران را امکانپذیر کرده است، طبقه کارگر برای وحدت سراسری خود با مانع جدیدی روبروست. این عامل جدید جنبشهای ناسیونالیستی ای است که در تعدادی از جمهوریهای اتحاد شوروی جریان دارند.

### جنبش کارگری و ناسیونالیسم محلی

نگاهی به واقعیات و فاکتها کافیسث تا نشان دهد که جنبشهای ناسیونالیستی در جمهوریهای شوروی نه فقط پیشروی جنبش کارگری را کند کرده اند، بلکه در بسیاری موارد رو در روی جنبش کارگری و وحدت کارگران قرار گرفته اند. جمهوریهای بالتیک، که کشمکش استقلالشان اینروزها اینهمه مورد توجه مطبوعات است، نمونه خوبی برای نشان دادن این واقعیت اند. در لیتوانی "جبهه خلق (یا مردمی) لیتوانی"، که ائتلاف وسیعی از نیروهای ناسیونالیست این جمهوری است و به "ساجودیس" شهرت دارد، خود تلاش کرد تا یک شاخه کارگری نیز تاسیس کند، و در آن فضای شور و شوق عمومی توانست بسیاری از کارگران لیتوانیائی را زیر چتر "ساجودیس" بگیرد. اما رهبر این تشکل کارگری، که گویا از اعضای مرکزیت همین جبهه است و از طرف جبهه مامور تشکیل سازمان کارگری مربوطه بود، خود امروز اعلام میکند که "ساجودیس" در لیتوانی به مسائل کارگران پاسخ نمیدهد. یعنی در حقیقت این تشکل ظاهراً کارگری، کارگران

را سیاهی لشکر ناسیونالیسم کرده است. نکته دیگر در مورد لیتوانی که لازم به تأکید است، اینست که تشکل مربوط به این جبهه، کارگران لیتوانیائی را سازمان میدهد، حال آنکه در لیتوانی از قدیم بسیاری کارگران لهستانی تبار ساکن بوده‌اند، و سالهاست که کارگران روس، یا کارگرانی از سایر جمهوریهای غیر روسی شوروی، نیز در لیتوانی سکونت دارند و کار میکنند. روشن است که تشکلی که، بر اساس ملیت، صرفا کارگران لیتوانیائی را در خود سازمان میدهد و کارگر لهستانی و روس و روس زبان را بیرون نگاه میدارد به وحدت طبقاتی کارگران لطمه میزند. این تفرقه در لیتوانی اکنون مشهود است. کارگران غیر لیتوانیائی در ابتدا نسبت به خواست مردم لیتوانی سمپاتی نشان دادند، اما به مرور و با عیان شدن خصلت تنگ نظره ملی "جبهه خلق" اکنون کاملا رو در روی این جبهه قرار گرفته‌اند. گفتنی است که، وقتی با بالا گرفتن احساسات ناسیونالیستی لیتوانیائی و مساله مستقل شدن لیتوانی، کارگران لهستانی که عمدتا در منطقه معینی ساکن هستند خواستار درجای از خودگردانی برای منطقه خود شدند، ناسیونالیستهای لیتوانی که خود از اتحاد شوروی یکجانبه اعلام استقلال کرده‌اند حاضر نشدند حق خود مختاری را برای این منطقه لهستانی نشین بپذیرند، چرا که "لیتوانی یک کلیت تجزیه ناپذیر است". شکاف بین کارگران بر اساس ملیت اکنون چنان عمیق شده که در جریان بحران جاری لیتوانی و کشمکش بین دولت مرکزی و دولت ناسیونالیست جمهوری لیتوانی، کارگران بر حسب ملیت از این یا آن طرف حمایت کردند.

در لتوی (یا لتویا)، جمهوری دیگر بالتیک، نخست باشکاهای کارگری بوجود آمدند. این باشکاه نیز از "جبهه خلق لتوی" (که این نیز ائتلافی ناسیونالیستی و خواهان استقلال لتوی است) اعلام حمایت کردند. اما اکنون یکی از رهبران همین باشکاهای کارگری که خود یک ناسیونالیست است در نشریه جبهه خلق لتوی مینویسد که ما کارگران مشغول یافتن راهایی برای پر کردن شکاف

ملی بین کارگران و متحد کردن کارگران از ملیتهای مختلف هستیم، اما جبهه خلق واکنش درستی نسبت به این اقدامات نشان نمیدهد، بیاعتنا و حتی مخالف است. استولی، آخرین جمهوری بالتیک، ویژگی دیگری دارد. قسمت اعظم کارگران در این جمهوری استونیائی نیستند و از جمهوریهای دیگر شوروی، حال جمهوریهای روسی یا غیر روسی، میآیند. در استونی کارگران متشکل شده‌اند و کاملا با خصومت ناسیونالیستها و جبهه خلق استونی مواجه‌اند. تشکل کارگری در استونی، که تقریبا تماما کارگران مهاجر را دربرمیگیرد، با "جبهه متحد زحمتکشان" که پیشتر اشاره کردیم مرتبط است. غلبه جو ناسیونالیستی و ضدیت با کارگر خارجی در استونی، این تاثیر منفی را در میان کارگران داشته که حسرت روزگاری را که استونی یک جمهوری مطیع مسکو بود را داشته باشند، و به همین سبب نفوذ هواداران جناح پرزفقیست حزب حاکم شوروی در میان کارگران چشمگیر است (هر چند این تنها گرایش در میان کارگران در استونی نیست). در همین استونی این خواست از طرف بخشی از کارگران عنوان شده بود که یک حزب سوسیالیست مستقل از هویت ملی و تنها بر اساس طبقاتی، یعنی یک حزب سوسیالیست کارگری تشکیل گردد. اما با وجود تفرقه کنونی بین کارگران اهل استونی و کارگران مهاجر چنین حزبی فعلا زمینه تشکیل نیافته است. نمونه‌های بیشتری از جمهوریهای دیگر میتوان ذکر کرد. در اوکراین با اعتصاب بزرگ معدنچیان، که کارگران معادن اوکراین غربی نیز به آن پیوستند، جنبش کمپته‌های اعتصاب شدیداً رشد کرد. در پائیز گذشته کمپته‌های اعتصاب پیش از پنجاه واحد و کارخانه و معدن بهم پیوستند و یک تشکل منطقه‌ای در سطح اوکراین را تشکیل دادند. (این تشکل یک کارگر روس را به ریاست انتخاب کرد). کمپته‌های اعتصاب کارگری به خواستهای عمومی مردم اوکراین سمپاتی نشان میدهد، اما جبهه ناسیونالیستهای اوکراین (مشهور به "روخ") نگران این بوده است که کمپته‌های اعتصاب کارگران رهبری حرکت عمومی را از دست او خارج کند، و بطور

مثال وقتی در اکتبر پیش کمپته اعتصاب کارگری فراخوان یک اعتصاب عمومی بیست و چهار ساعته داد، "روخ" با انتشار بیانیهای شکل دیگری از اعتراض را توصیه کرد و خلاف اعتصاب عمومی موضع گرفت.

نمونه‌هایی از تاثیر نفاق‌انگیز ناسیونالیسم محلی در میان کارگران که ذکر کردیم از جمهوریهای اروپائی شوروی، و در مورد بالتیک از جمهوریهای خصوصا پیشرفته شوروی، هستند. موارد فحیح آذربایجان و ارمنستان، جایی که ناسیونالیسم چیزی بسیار فراتر از تفرقه در میان کارگران را موجب شده، نپازی به بازگو کردن ندارد تا بتوان این نتیجه را گرفت که جنبشهای ناسیونالیستی در چندین جمهوری اتحاد شوروی به منافع طبقه کارگر در شوروی صدمه میزنند و در جهت تضعیف جنبش کارگری عمل میکنند.

#### جنبش‌های ناسیونالیستی در شوروی

نفس اینکه با باز شدن نخستین روزها برای ابراز وجود سیاسی، توده‌های وسیعی در جمهوریهای مختلف شوروی خود را با هویت ملی خویش بازمی‌شناسند یا می‌شناساند، خود به اندازه کافی گویای اینست که جامعه شوروی در چه عقب ماندگی سیاسی و فرهنگی نگه داشته شده بود، بر خلاف تبلیغات هواخواهان اردوگاه شوروی، حتی مساله ملی بی‌چوجه واقعا حل نشده بود. والا واقعا طبیعی نیست که نوع بشر، از اقوام مختلف، برای دهها سال (و در مورد بسیاری از ملیتها و جمهوریهای شوروی برای صدها سال) در کنار یکدیگر با رنج یا شادی کار و زندگی کنند، ولی بعد از دهه‌ها نخستین حرفی که آزادانه بر زبان می‌آید، یا اگر دیگری بر زبان بیاورد به دل می‌نشیند، حرف از هویت ملی باشد. ستم ملی به درجات مختلف در مورد برخی ملیتها قطعاً وجود داشته، اما این واقعیت نمیتواند توجیه کننده جنبشهای ناسیونالیستی باشد. این جنبشها، حتی اگر برای رفع ستم ملی هم بر پا شده باشند، افق تنگ نظره ناسیونالیستی را پیشروی جامعه میگذارد. یعنی جدایی افکندن بین آدمها بر مبنای سرزمین

مادری، انکار کردن تضاد منافع طبقات یک ملت، جلوه دادن منافع سرمایه و سرمایه‌داران یک سرزمین بعنوان منافع عموم اهالی، و ترغیب گروهی از بشر به رقابت و حتی دشمنی با گروههایی دیگر از بشر به این بهانه که در سرزمینهای متفاوتی زاده شده‌اند و منافع "ملی"شان با یکدیگر در تناقض است. اینکه در طول تاریخ چنین ایدئولوژی و چنین جنبشی، که سربلندی ملت خودی را در گرو اسارت دیگری میداند، اصلا هیچگاه ستم ملی را رفع کرده باشد اینجا مورد بحث ما نیست. مساله اینجاست که در جهان ما، در این انتهای قرن بیستم، ایجاد جامعه‌ای آزاد و فارغ از هر نوع نابرابری و ستم، جامعه‌ای بدون طبقات، بدون رقابت و ضدیت انسانها، جامعه‌ای بر مبنای مشارکت و همکوشی همه انسانها امکانپذیر است. جنبش سوسیالیستی کارگری که برای چنین هدفی مبارزه میکند قطعاً میتواند ستم ملی را نیز براندازد. مبارزه برای رفع ستم ملی در انحصار ناسیونالیسم نیست، و واقعیت وجود ستم ملی نیز ناسیونالیسم را قابل پذیرش نمیکند.

اما مشخصاً در مورد جنبشهای ناسیونالیستی جاری در جمهوریهای شوروی که اینجا مورد بحث است باید گفت که این جنبشها بیشتر نتیجه ادامه حیات ناسیونالیسم محلی هستند تا ستم ملی. از این لحاظ نمیتوان غالب آنها را جنبشهایی برای رفع ستم ملی محسوب کرد. در اغلب موارد شروع این جنبشها هیچگونه مسبب ستم ملی نداشته و بر مبنای اعتراض به هیچگونه تبعیض ملی نبود، بلکه یکسره و بسادگی بلند پروازیهایی بورژوازی محلی موجد آنها بوده، و تداوم حیات ایدئولوژی ناسیونالیسم محلی بروز آنها در این شکل را میسر کرده است. واقعیت اینست که ادامه حیات ناسیونالیسم ملت‌های مختلف اتحاد شوروی کاملاً با نظام سرمایه‌داری دولتی‌ای که در زمان استالین پی ریزی شد سازگاری داشت. سرمایه‌داری دولتی شوروی اساساً یک مدل رشد سریع صنعتی و اقتصاد ملی بود که پسرعت در میان جمهوریهای غیر روسی اتحاد شوروی نیز پایه اجتماعی خود را در گرایش معینی از ناسیونالیسم

این ملتها یافت. ناسیونالیسمی که ترقی صنعتی و مدرنیسم اجتماعی جمهوری و ملت خود را در نظام سرمایه‌داری دولتی و در پیوند و اتحاد با، یا زیر سایه شوروی ممکن میدید. ایدئولوژی رسمی دولتی و حزبی، حال با هر درجه از ستم ملی که در عمل وجود داشت، برای ناسیونالیسم ملت‌های غیر روسی جا باز میگذاشت و ناسیونالیسم محلی را مجاز میشمرد، و حتی تطهیر میکرد. در تمام این دوره میشد از رادیو پاکو یا ایروان یا دوشنبه شعر و ترانه و دکلمه‌های سوزناک در مدح خاک و سنگ جمهوری مربوطه را در کنار آمار افزایش تولید کالغوری و سوخوزی شنید. نظام سرمایه‌داری دولتی شوروی به ادامه حیات این ناسیونالیسم نیاز داشت. نمیتوان هم سوسیالیسم را از محتوای طبقاتی خالی کرد و هم ایدئولوژی سوسیالیستی را برای بسیج جامعه بکار گرفت. وقتی بنام سوسیالیسم مدل دولتی‌ای از سرمایه‌داری ساخته شود، علیرغم هر ظاهر سازی تبلیغاتی، این تنها با یک آرمان ناسیونالیستی منطبق است و تنها نوعی مکتب ناسیونالیستی است که میتواند واقعا از آن دفاع کند. بر خلاف تصویری که دولتهای غرب مطابق نیازهای رقابت امپریالیستی با شوروی به دست داده‌اند، نظام سرمایه‌داری دولتی چه در کشورهای اروپای شرقی و چه در جمهوریهای مختلف "امپراطوری سابق تزاری" به هیچوجه صرفاً سیستمی تحمل شده از جانب مسکو و ارتش سرخ نبود، بلکه بخشی از جامعه، گرایشی در ناسیونالیسم خود این ملتها و کشورها، پایه اجتماعی واقعی‌ای برای این نظام بود. (میزان آراء احزاب سابقاً بر سر کار در انتخابات اخیر در کشورهای اروپای شرقی و بالتیک، که تازه در شرایط سقوط و رسوایی این احزاب برگزار شد، همین واقعیت را نشان میدهد.) اکنون که سرمایه‌داری دولتی به بن بست برخورده و تمام سیستم اقتصادی و سیاسی آن دچار فروپاشی است، اکنون که رهبری اتحاد شوروی خود به سرعت در جهت اقتباس از مدل سرمایه‌داری اروپای غربی میتازد، بسیار طبیعی است که در جمهوریهای مختلف شوروی، آن گرایش ناسیونالیستی که هواخواه نظام سرمایه‌داری

دولتی بود افول کند و گرایشهای دیگر مدعی تامین منافع ملی سر بلند نمایند. مثلاً در جمهوریهای بالتیک که پیشینه اروپائی تری دارند و در نیمه اول این قرن صاحب دولتهای ملی نیز شده بودند، رگه ناسیونالیستی‌ای که خواهان جدا شدن از اتحاد شوروی و پیوستن به جمع کشورهای اروپائی است زمینه یافته است. در تمام این قبیل جمهوریها در حقیقت ما با تعویض جای دو گرایش در بستر واحد ناسیونالیسم محلی آن جمهوری مواجه‌ایم. و هیچ تعجیبی ندارد که در لیتوانی و استونی، در آذربایجان و گرجستان، و در اوکراین و مولداوی، شاهد این هستیم که احزاب باصطلاح "کمونیست" این جمهوریها، یعنی همانها که تا دیروز عامل پیوند با مرکز بودند، امروز اکثریت اعضا و رهبرانشان به "جبهه‌های خلق" که خواهان استقلالند پیوسته‌اند (و برخی شان اینجا هم از رهبراندند). جنبشهایی که این چنین در جمهوریهای شوروی ظهور کرده‌اند را نمیتوان جنبشهایی برای رفع ستم ملی دانست، اینها جنبشهایی ناسیونالیستی‌اند، و به نقش باز دارند و مغرب آنها برای جنبش کارگری و طبقه کارگر در بالا به اختصار اشاره کردیم.

طبقه کارگر شوروی تنها با پای فشردن بر اتترناسیونالیسم کارگری، با تحکیم اتحاد کارگران مستقل از ملیت و قومیت، و با ایجاد تشکلهای واحد کشوری میتواند بر مواعی که جنبشهای ناسیونالیستی در راه پیشروی او قرار داده‌اند غلبه کند. در جریان اعتصاب سراسری معدنچیان، در منطقه‌ای که کارگران روس و قزاق و تاتار و جز اینها در کنار هم کار میکنند، از یک معدنچی اعتصابی پرسیدند که کارگران در اینجا از ملیتهای مختلف هستند، در مورد این تقسیمات ملی چه فکر میکنید؟ جواب داد: شما بروید پائین، بروید در معدن، آنجا صورت همه با ماسک پوشیده شده و بدنها همه از گرد و غبار. خودتان ببینید که آیا مساله ملی در چنین جایی میتواند وجود داشته باشد. پاسخ سمبولیک این معدنچی راه غلبه جنبش کارگری بر مواعی ناسیونالیستی را با فصاحت تمام بازگو میکند. ■



## جنبش ۳۵ ساعت کار

— یک معرفی —

بهروز میلانی

رو در روئی کارگر و کارفرما بر سر زمان کار روزانه و هفتگی از بدو تاریخ سرمایه‌داری، فصل مهمی از تاریخ جنبش کارگری بوده است. تلاش غاصبان ثروت و وسایل تولید برای تحمیل ساعات کار هر چه بیشتر به کارگر، و مبارزات کارگران بر سر کاهش زمان استثمارشان، یک صحنه دائمی از مبارزه وسیع و هر روزی‌ایست که کارگران برای تغییر شرایط زیستشان و سرمایه‌داران برای بقای نظامشان به اجبار درگیر آن میشوند. تاریخ این جنبش شاهد تغییر شرایط کار فوق‌العاده غیرانسانی اوان سرمایه‌داری به شرایط دیگری است که امروز شاهد آن هستیم. کار هفتگی نزدیک به صد ساعت در هفته که اوایل سده قبل، از بدیهیات زندگی کارگر شمرده میشد، به یمن مبارزه دائمی و گاه خونین مزدبگیران دائما کوتاه و کوتاهتر شده است. هر چند میزان ساعات کار روزانه و هفتگی پیش از هر دور مبارزه از طرف بورژوازی غیر قابل تخفیف اعلام میشود، اما در کشاکش مبارزه کارگران با سرمایه‌داران این میزان بارها در هم شکسته شده است. این روندی است که بیوقفه ادامه دارد. و در سالهای اخیر جنبشی تازه را پدید آورده است. جنبش ۳۵ ساعت کار که چایش را کشور به کشور در صفوف کارگران باز کرده است و هم اکنون در بسیاری جاها با موفقتهائی چشمگیر دست در کار عملی کردن شعار خویش است.

### طرح شعار ۳۵ ساعت کار، اشاره‌ای به تاریخچه

بحث در جنبش کارگری دربارۀ در دستور گذاشتن شعار ساعت کاری کوتاهتر از ۴۰ ساعت کار در هفته، به حدود

۳۰ سال پیش و اوایل دهه ۶۰ میلادی برمیگردد. این سالهائی بود که تغییرات تکنیکی و اتوماسیون تولید، تازه در امریکا آغاز شده بود. اتوماسیون تولید روز به روز از یک سو بر بارآوری کار میافزود و از سوی دیگر کارگران بیشتری را در معرض بیکاری و اخراج قرار میداد. جنبش کارگری و اتحادیه‌ها در امریکا در مقابل پدیده تازه‌ای قرار گرفته بودند که لازم بود در برابر آن موضعی واحد و شعاری واحد اتخاذ شود. در بیانیهای که از طرف اتحادیه‌ها انتشار یافت چنین گفته میشد که ما مخالف پیشرفتهای تکنیکی نیستیم چرا که چنین مخالفتی کاملاً غلط است بلکه جنبش کارگری سعی میکند که اعضای خود را در مقابل نتایجی که اتوماسیون تولید بهار می‌آورد حفظ کند. تقاضاهائی که به چنین امری خدمت میکنند به این قرار است: به کارگران سهمی از نتایج کاربرد تکنولوژی جدید تعلق گیرد، و برای مقابله با بیکاری ناشی از اتوماسیون باید حداقل قانونی سالهای تحصیلات اجباری عمومی را افزایش داد، سن بازنشستگی را کاهش داد و ساعات کار کوتاه تر، تعطیلات طولانی تر و سازمان دادن زمان استراحت بین کار را طلب کرد.

شعار واحدی طرح نشد. اما ضرورت و حقانیت کم کردن ساعت کار به کمتر از ۴۰ ساعت چنان واضح بود، و جنبش کارگری امریکا این طرح شعار و

حرکت در این زمینه را چنان مبرم مییافت که چرچ منی - رئیس کنفدراسیون اتحادیه‌های امریکا که شخصی خوشنام و طرفدار کارگر به حساب نمی‌آید - در یک سخنرانی در ژوئیه سال ۱۹۶۲ خطاب به کنفرانس اتحادیه کارگران ساختمان گفت: اگر قرار باشد ما به تولید بیشتر و بیشتر و با کارگر کمتر و کمتر ادامه دهیم، بهتر است ساعات کار را بدون کاهش درآمدها کم کنیم. حتی اگر این کاهش به معنای ۳۵، ۳۴ و یا حتی ۳۰ ساعت کار در هفته باشد باید آنرا اتخاذ کرد.

علیرغم ظفره رفتن اتحادیه‌ها از طرح شعار واحد، پائین آوردن ساعت کار به زیر ۴۰ ساعت دیگر در دستور عمل کارگران قرار گرفته بود. اولین موفقیتها، هر چند محدود و پراکنده، بدست آمد. در همان سال ۱۹۶۲ و بدنبال یک اعتصاب، کارگران برق موفق شدند قراردادی ببندند که از جمله شامل این مواد بود. ۳۰ ساعت کار در هفته و ۳ ماه تعطیل اضافی با پرداخت حقوق به ازاء هر پنج سال.

پس از امریکا، جنبش جدید کوتاه کردن ساعات کار به اروپا رسید. در دهه ۷۰، شعار ۳۵ ساعت کار هفتگی، در میان محافل پیشرو و گروه‌های متعدد کارگری، شروع به شکل گرفتن کرد. در انگلستان در سال ۷۳، کارگران فوردد

این شعار را بعنوان خواست اعتصابشان مطرح کردند. ۹ سال بعد، در سال ۸۲، کنفرانس اروپایی اتحادیه‌ها این خواست را در شکلی عمومی تحت عنوان کاهش ساعات کار در لیست تقاضاهایش گنجانده.

در سال ۸۴، در اروپا دیگر جنبش جدید کوتاه کردن ساعات کار به نتایج آشکاری رسیده بود. در این سال متوسط ساعات کار هفتگی در اروپا نسبت به سال ۷۲ سه ساعت کمتر شده بود. نتایج جنبش کوتاه کردن ساعات کار در آلمان به معنی دست یافتن به تعطیلات طولانی‌تر، و در باقی اروپا به معنی کاهش ساعات کار متوسط به ۳۹ ساعت و ۳۸ ساعت در هفته بود. در سال ۸۴، گروه‌هایی از کارگران اروپایی از جمله کارگران فلز در سوئد، کارگران نفت موبیل در روتردام و کارگران متال پاکس در انگلستان دیگر عملاً خواست ۳۵ ساعات کار هفتگی را بدست آورده بودند. اکنون جنبش ۳۵ ساعت کار در حال پیشروی، و این شعار در حال تبدیل شدن به شعاری عمومی بود.

#### کارگران فلز آلمان، آغاز پیشروی جنبش ۳۵ ساعت

مبارزه و اعتصابات کارگران فلزکار آلمان غربی در سال ۱۹۸۴ برای ۳۵ ساعت کار هفتگی را باید یکی از فصل‌های مهم این جنبش و آغازی بر پیشروی عمومی آن بحساب آورد. مبارزه کارگران فلز آلمان غربی توجه وسیعی را در سطح بین‌المللی بخود معطوف کرد و شعار ۳۵ ساعت کار در هفته را در سطح وسیعی شناساند.

طرح شعار ۳۵ ساعت کار و مبارزه‌های گسترده بر سر آن، پاسخ مستقیمی بود که کارگران آلمان در برابر سیاست موسوم به سیاست بهبود اقتصادی می‌گذاشتند، سیاستی که نه فقط در آلمان، بلکه در تمام اروپا دول

سرمایه‌داری در دستور داشتند. مبارزه کارگران آلمان غربی فراخوانی به این بود که کارگران با طرح شعار ۳۵ ساعت کار به "بهبود اقتصادی" در مقابل سرمایه‌داران و دول سرمایه‌داری معنایی مشخص بدهند. این مبارزه‌ای بود که یک اتحادیه مهم کارگری با حدود دو میلیون و ششصد هزار کارگر متشکل در آن درگیر شده بود. این مبارزه‌ای تعرضی بود که در عین حال با طرح شعار ۳۵ ساعت کار بعنوان پاسخی در مقابل بیکاری روزافزون در اروپا، کارگران شاغل و بیکار را به اتحاد در جنبشی واحد فرامیخواند. تاپستان ۸۴، شعار ۳۵ ساعت کار از کارگران فلز فراتر رفت، این خواست عملاً صنایع آلمان را فلج کرد. شعار ۳۵ ساعت کار روحیه جدیدی به کارگران اروپا داد.

کارگران فلز پس از تدارکی چندین ساله، مبارزه و اعتصابات سال ۸۴ را آغاز کرده بودند. ۶ سال قبل از آن، یعنی در سال ۷۸، اتحادیه کارگران فلز خواست ۳۵ ساعت کار را طرح کرده بود و برای رسیدن به آن در پایان سال اعتصابی بر پا شده بود. آن اعتصاب ۴۴ روز طول کشید. کارفرمایان حاضر نبودند به هیچوجه مرز ۴۰ ساعت کار شکسته شود. اما برای حفظ هفته کار ۴۰ ساعته، ناچار از دادن امتیازاتی در برابر اعتصاب شدند. از جمله اینکه کارفرمایان پذیرفتند که مرخصی سالیانه تا سال ۸۲ به ۶ هفته در سال افزایش داده شود و زمان کار کارگران شبکار و کارگران بالای ۵۰ سال کم شود. بعد از اعتصاب ۸۷، تدارک جدی‌تری برای مبارزه بر سر شعار ۳۵ ساعت کار در دستور قرار گرفت و یک کمپین چند ساله بر سر این شعار آغاز شد. این کمپین شامل تبلیغاتی وسیع، اقداماتی سمبلیک و بسیج‌کننده بود. از جمله اینکه در محیط‌های کار هر روز زنگ ساعت‌های شماطه دار یکساعت قبل از پایان ساعت کار عادی بصدا در میآمد تا ملموس

کننده زمان کاری باشد که کارگران با اجرای ۳۵ ساعت کار می‌توانستند از آن آزاد باشند.

در سال ۸۴، مبارزات کارگران فلز برای خواست هفته کار ۳۵ ساعته از اوایل این سال با اعتصابات موقت و موضعی، که اعتصابات هشدار دهنده خوانده میشد، آغاز شد. در یک رای گیری بیش از ۸۰٪ کارگران به آغاز اعتصاب رای داده بودند. در اولین اعتصابات هشدار دهنده ۱۲ هزار کارگر دست از کار کشیدند. بتدریج بر تعداد اعتصاب کنندگان افزوده شد. در هفته‌های آخر اعتصاب نزدیک به ۱۰۰ هزار نفر از کارگران فلز در حال اعتصاب بودند. اعتصاب از همه سو زیر فشار دولت و کارفرمایان قرار گرفت. فشار دولت و کارفرمایان و اقداماتی نظیر تهدید صدها هزار نفر از کارگران به بیکاری و محروم کردن آنها از بیمه بیکاری فشار مالی زیادی بر صندوق اعتصاب اتحادیه وارد مساخت. رهبران اتحادیه سازشی را برای پایان دادن به اعتصاب تدارک دیدند: کارفرمایان می‌پذیرفتند که از آوریل سال بعد - سال ۸۵ - ساعت کار از ۴۰ ساعت به ۳۸/۵ ساعت در هفته کاهش یابد. کارگران این سازش را پذیرفتند تا اینکه مبارزه را برای رسیدن به خواست اصلی در موعدی دیگر از سر گیرند.

سال ۸۷، بار دیگر زمان تجدید قراردادهای در صنایع فلز فرا رسید. کارگران آماده از سر گرفتن مبارزه بر سر ۳۵ ساعت کار بودند. از اوایل فوریه تا نیمه دوم آوریل این سال صدها هزار کارگر با دست زدن به اعتصابات موضعی برای شعار ۳۵ ساعت دوباره بسیج شدند. علیرغم گستردگی اعتصابات و شرکت صدها هزار کارگر در این اعتصابات، اتحادیه یکبار دیگر بر سر خواست اصلی اعتصاب اعلام سازش کرد. بنا به این سازش:

- هیچ کاهشی در ساعات کار در

قدرت طبقه کارگر در شکل اوست

سال ۸۷ داده نمیشد.

- از آوریل ۸۸ تا آوریل ۸۹ ساعات کار هفتگی از ۳۸/۵ به ۳۷/۵ کاهش مییافت.

- از آوریل ۸۹ تا آوریل ۹۰ ساعات کار هفتگی ۳۷ ساعت کار اجرا میشد.

- مذاکرات و امکانات جدید در مورد کاهش ساعات کار در آوریل ۹۰ دوباره به مذاکره گذاشته میشد.

به این ترتیب، کارگران فلز آلمان نتوانستند به شعار ۳۵ ساعت دست یابند. اما مبارزه آنها دیگر "شاخ" ۴۰ ساعت کار هفتگی را با قدرت شکسته بود. قبل از سال ۸۴ کاهش ساعات کار هفتگی به سطح کمتر از ۴۰ ساعت یک گناه نابخشودنی تلقی میشد و یک دقیقه کاستن از ساعات کار قابل قبول نبود و حتی کسی حاضر نبود این خواست را بشنود. اما بعد از اعتصابات ۸۴ و ۸۷، تمام دولت و کارفرمایان مجبور بودند بپذیرند که زمان ۴۰ ساعت کار هفتگی سر رسیده و سپری شده است. آنها دیگر نمیتوانستند شعار ۳۵ کار را انکار کنند. حداکثر میتوانستند در مقابلش مقاومت کنند و عملی شدنش را به تاخیر اندازند.

#### کارگران دالمارک، گسترش جنبش ۳۵ ساعت کار

در پائیز سال ۸۶ نیروهای سیاسی و اجتماعی در دالمارک به یک زورآزمایی کشیده شده بودند که قرارداد سراسری کار موجب آن شده بود. جناح راست اتحادیه ها که توسط رهبری اتحادیه کارگری فلزکاران نمایندگی میشدند برخلاف سنت معمول به مذاکره در مورد قرارداد های کار در سطح غیر متمرکز مبادرت کرده بودند. این بدان معنی بود که هر اتحادیه کارگری میتواند جداگانه با انجمنهای مربوطه کارفرمایان خود به مذاکره بپردازد. مذاکرات متمرکز و سراسری امکان میداد که خواستهای اصلی از قبیل کار هفتگی کوتاهتر، حداقل دستمزد بر مبنای افزایش هزینه های زندگی بطور مشترک پیش گذاشته شده و پیش برده شود. خطر مذاکرات غیر متمرکز این بود

که سازمان مرکزی کارگران فلز که اتحادیه ای با رهبری دست راستی بود آمادگی داشت که خواستهای را که توسط کارگران مطرح شده بود زیر پا بگذارد. در راس این خواستها، شعار ۳۵ ساعت کار در هفته با پرداخت دستمزد کامل و استخدام کارگر اضافی برای پر کردن مشاغل ایجاد شده از طریق کاهش ساعات کار قرار داشت.

برای غنثی کردن اقدام جناح راست، شاپ استیوارت ها و جناح چپ اتحادیه ها یک آکسیون یک هفته ای را در دستور گذاشتند. این آکسیون "خودتان اقدام کنید" نامیده شد. به کارگران در کارخانه ها فراخوان داده شد که بمنظور تحمل ۳۵ ساعت کار در هفته، هر روز یکساعت زودتر دست از کار بکشند و به منازل خود برگردند. این فراخوان با وسعتی که انتظار میرفت عملی نشد. اما تاثیر خود را بخشید. این هشدار بود که هم به کارفرمایان و هم به جناح راست اتحادیه فماید که مطالبه کاهش زمان کار و شعار ۳۵ ساعت در هفته را نمیتوان دور زد و نادیده گرفت.

اتحادیه فلزکاران، با تعجیل قرارداد مجزایش را منعقد کرد. در این قرارداد امتیازات زیادی، از جمله در زمینه مطالبه افزایش دستمزد به کارفرمایان داده شده بود. اما حتی این قرارداد نیز نتوانسته بود مطالبه کاهش ساعات کار را دور بزند. در قرارداد پذیرفته میشد که ساعات کار هفتگی هر ساله نیمساعت کاهش یابد بطوری که در سال ۱۹۹۰ ساعات کار به ۳۷ ساعت در هفته برسد.

#### آخرین موفقیتها

جنبش ۳۵ ساعت کار ادامه دارد و در سه چهار سال اخیر نیز موفقیتهای زیادی را در کاهش ساعات کار شاهد بوده است. به نمونه هایی از آخرین موفقیتها اشاره کنیم.

کارگران هواپیماسازی بی.ا. در انگلستان پس از یک اعتصاب ۱۸ هفته ای موفق شدند ۳۷ ساعت کار هفتگی را به کارفرمایان تحمیل کنند. هفت هزار

کارگر در این اعتصاب شرکت داشتند. از زمان شروع اعتصاب این کارگران (آبانماه ۶۸)، مطالبه کاهش ساعات کار در بیش از ۵۰ کارخانه دیگر در انگلیس در لیست خواستهای قوری کارگران قرار گرفته است و این مطالبه در واقع به یک کمپین سراسری کارگران تبدیل شده است. علاوه بر مورد فوق، کارگران اتوموبیل سازی شرکت روور که کمپانی مادر هواپیماسازی بی.ا. است، اولین کارگران اتوموبیل سازی در انگلیس هستند که توانستند به ۳۷ ساعت کار هفتگی دست پیدا کنند.

در همین کشور مدیریت کوماتسو که یک شرکت ژاپنی است، زیر فشار کارگران سرانجام به قبول امضای قراردادی تن داد که بر طبق آن تا سال ۱۹۹۲ میلادی یعنی دو سال دیگر تدریجا ساعات کار کارگران این کمپانی تا میزان ۳۷ ساعت در هفته تقلیل خواهد یافت. قابل ذکر است که در هر دو مورد فوق، پیش از انعقاد قراردادهای جدید ساعات کار ۳۹ ساعت در هفته بود.

همچنین بیست هزار کارگر اعتصابی در مجتمع اسکارپ - متال در انگلستان موفق شدند ساعت کار هفتگی خود را بر طبق قراردادی که از اول ماه مه امسال به اجرا درخواهد آمد، به ۳۷ ساعت در هفته برسانند. کارگران این مجتمع که از ۴۰۰ کمپانی بزرگ در سراسر انگلیس تشکیل شده است، اعلام کردند که این موفقیت را بدون پذیرش هیچ قید و شرطی بدست آورده اند. چالب است که این کارگران پس از کسب موفقیت فوق از پا ننشسته و هم اکنون بر سر ۹٪ افزایش دستمزد مشغول مذاکره اند.

کارگران در آلمان غربی نیز همچون انگلیس در تب و تاب مبارزه برای کاهش ساعت کار خویشتند. در راس مبارزات کارگری برای کاهش ساعات کار در آلمان غربی، کارگران صنایع فلزی این کشور قرار دارند. رهبری آ.ک. متال یعنی اتحادیه سراسری کارگران فلز در آغاز فصل تجدید قرارداد های کار یعنی در ابتدای سال ۱۹۹۰ دو مطالبه اصلی از جانب

## اعتصاب مجتمع کفش ملی، مطالبه افزایش دستمزد!

افزایش فوری دستمزدها، خواست عمده اعتصاب بود. دهها کارگر در طول اعتصاب بازداشت شدند. اعتصاب در برابر یورشهای سازمانیافته یک هفته ادامه داشت.

او به خودش و زندگیاش نگاه کرده است، هر شب که به خانه رفته است و هر صبح که به کارخانه آمده است در قلب و ذهنش به پرواز آمده است، اما مشقت زندگی و سختی کار مجالی برای ابراز نداده است. مطالبات را بشماریم. یکی دو تا نیست، اینها به اندازه خود نقل زندگی کارگر طولانی است. وقتی که بیش از ده هزار کارگر در بیش از ۲۰ کارخانه دست به اعتصاب میزنند دستکم ۲۰ نفر لازمند که بنشینند، از میان کوهه مطالبات چند تا دستچین کنند، تنظیم کنند تا بشود آنها را بصورت خواستهای روشن و متحد اعتصاب اعلام کرد. در کفش ملی کارگران چنین امکانی را برای تنظیم مطالبات اعتصاب نداشتند. اما یک مطالبه‌ای وجود داشت که تمام اوضاع و احوال چند سال اخیر کارگر هر روز بیشتر به آن اولویت داده بود. مطالبه‌ای که از پیش تنظیم نشده بود، ولی وقتی اعتصاب شروع شد و همانطور که اعتصاب به تمام مجتمع گسترش مییافت، با روشنی در دستور اعتراض و مبارزه متحد هزاران کارگر قرار گرفت: افزایش فوری دستمزد!

اعتصاب دیماه در ادامه یک کشمکش طولانی در گرفت که طی ماهها بر سر طبقه بندی مشاغل و گرفتن مزایای شغلی در کفش ملی در جریان بود. مدیریت و وزارت کار بارها مکرر اجرای طبقه بندی را به عقب انداخته بودند. بارها خلف وعده شده بود. شورای اسلامی مرتبا سر دوانده بود و هر بار جوابهای سر بالا تحویل داده بود. کاسه صبر همه لبریز بود. در آخرین استیضاح شورای اسلامی و مدیریت، معلوم شد که باز هم تا اطلاع بعدی از ترمیم دستمزدهای شغلی و پرداخت طلبکارهای عقب افتاده

در نیمه دیماه بار دیگر اعتصاب، مجتمع کفش ملی را فرا گرفت. این اعتصاب به همان اندازه که برای عموم کارگرانی که خبر آن را میشنیدند شورانگیز و امید بخش بود، صف دشمنان کارگر و جمهوری اسلامی را به هراس انداخت. مجتمع کفش ملی در تهران یکی از بزرگترین مجتمع های صنعتی است که ۲۲ کارخانه و شرکت را دربرمیگیرد و حدود ۱۳ هزار کارگر در آن مشغول کار هستند. افزایش فوری دستمزدها، خواستی که کارگران سراسر کشور در سالهای اخیر هر روز مطالبه‌اش کرده‌اند، در این مجتمع با نیروی اعتصاب هزاران کارگر طرح شده بود. دولت و کارفرما، تمام وسایلی را که در دسترس خود مییافتند، از نمایشات تهدید و ارباب، دستگیری و زندان، تا بکارگرفتن نیروهای پاسدار، علیه اعتصاب بکار انداختند. اعتصاب در برابر این لشکر کشی های دولت و کارفرما یک هفته ادامه یافت.

### افزایش فوری دستمزدها!

اعتصاب، یعنی ابراز وجود کارگر. برای این طبقه از انسانها، که محکوم به اینشان کرده‌اند که هر روز بام تا شام و تمام عمری که نیروئی در بدن دارند برای دیگران کار کنند، متوقف کردن کار، کنار گذاشتن ابزار و دست کشیدن از کار بردگی تنها مجالی است که ابراز کنند که آنها انسان هستند، میخواهند آطور کار و زندگی کنند که شایسته انسان است، و آنها مطالباتی دارند که باید به آن گوش داده شود و جواب بگیرد.

در هر اعتصاب، مطالبات متعدد کارگر جان میگیرد. مطالباتی که هر وقت

کارگران در دستور مذاکرات خود با کارفرمایان صنایع فلز آلمان داشت. یکی تثبیت و تحقق خواست قدیمی کارگران این رشته یعنی هفته کار ۲۵ ساعته و دیگری ۹٪ افزایش دستمزدها. طبق اخبار رسیده، رهبری اتحادیه موقتا و به منظور توافق بر سر افزایش دستمزدها، مذاکره بر سر کاهش ساعت کار را به تعویق انداخته است. طبق همین اخبار علاوه بر توافق روی ۵/۵ درصد افزایش دستمزدها در بخش فرانکفورت کارفرمایان وعده ۳۵ ساعت را برای سال ۹۲ داده‌اند. آنچه از سابقه امر و پشتوانه بیش از یک دهه مبارزه کارگران فلز آلمان برمی‌آید این است که برای این کارگران تحقق مطالبه شان تا هم اکنون نیز بیش از اندازه به تاخیر افتاده است. لذا تحقق ۳۵ ساعت کار برای کارگران این رشته بیش از این نمیتواند نافرجام بماند.

### ۳۵ ساعت کار، شعاری واحد و جهانی

هنگامی که صد سال پیش شعار ۸ ساعت کار در روز در صفوف پیشرو طبقه کارگر جهانی طرح شد، همه کس واقف بود که این شعاری است واحد و جهانی که عمل مشترک کارگران باید در سراسر جهان به آن جامه عمل ببوشاند. شعار ۳۵ ساعت کار در هفته نیز جز این نمیتواند باشد. جنبش ۳۵ ساعت کار پس از حدود سه دهه سابقه، اکنون دیگر پایان دوره شعار قدیمی ۸ ساعت کار در روز و شعار ۴۰ ساعت کار در هفته را اعلام کرده است و در بخشی از دنیا عملا مرزهای ۴۰ ساعت کار در هفته را در هم شکسته است. شعار ۳۵ ساعت کار، شعاری است که دیگر هر چه بیشتر شعار صفوف پیشرو کارگری در سراسر جهان میشود. برای صفوف کارگری در ایران نیز بیشک وقت آن رسیده است که تدارک قوا کند و با پیوستن به جنبش ۳۵ ساعت کار هفتگی، این شعار را آشکارا بر پرچمش نقش کند. ■

از این بابت خبری نخواهد بود. روز سه شنبه ۱۲ دیماه کارگران کفش آزاده و شاهد با اعتراض دست از کار کشیدند. این آغاز اعتصاب در مجتمع کفش ملی بود. روز بعد ۱۳ دیماه در چند کارخانه دیگر کفش ملی نیز کارگران ماشینها را خواباندند. کارگران اعتصابی در محوطه مجتمع به تظاهرات پرداختند و بقیه کارگران را به اعتصاب فراخواندند. شنبه ۱۶ دیماه بیشتر کارگران در اکثر کارخانه های کفش ملی در حال اعتصاب بودند. روز یکشنبه ۱۷ دیماه اعتصاب تمام مجتمع کفش ملی را فرا گرفته بود. گفته میشد که کارگران کفش ملی در شهر رشت نیز همزمان دست به اعتصاب زده اند. اعتصاب که آغاز شد، و وقتی هزاران کارگر نیروی خود و ابراز وجود خود را دیدند، دیگر اعتراض جای خود را به خواست افزایش فوری دستمزد و پرداخت فوری طلب های عقب افتاده داد.

دولت و کارفرما برای ابراز خواست افزایش دستمزد تنها یک راه را مجاز شمرده بودند: طبقه بندی شغل ها و ترمیم دستمزدها در حدود مزایای شغلی بنا به طرحی که خود دولت تنظیم و تصویب کرده بود. این کوره راهی بود که جلوی پای کارگر باز کرده بودند و این کوره راهی بود که وزارت کار، مدیریت و شورای اسلامی در کفش ملی و دهها کارخانه دیگر کارگر را در آن سر میدواندند، دست پسر میکردند و با پروژی کلاه پس از کلاه سرش میکذاشتند. اما در اعتصاب، و آنهم وقتی اعتصاب نیرو میگردد، اوضاع فرق میکند. کارگر دیگر مجبور نیست برای ابراز مطالباتش به زبان وزارت کار و مدیریت و شورای اسلامی حرف بزند. میتواند به زبان خودش حرف خودش را بزند. مجبور نیست که برای افزایش دستمزد بگوید طرح طبقه بندی را اجرا کنید. میگوید دستمزدها را افزایش دهید.

کارگران اعتصابی کفش ملی افزایش فوری دستمزدها را طلب کردند و خواهان ۳۰ درصد افزایش دستمزد شدند. حساب مزایای شغلی جدا شد. کارگران خواستند که بی معطلی مزایایی که طبق طبقه بندی شغلی تعلق میگردد، معمول شود. و

بالاخره هر کارگر از این بابت هزاران تومان طلبکار بود. این طلب برآورد شد و خواسته شد به هر کارگر ۳۰ هزار تومان بابت طلبکاری عقب افتاده پرداخت شود. اعلام مبلغی که بابت طلبکاری عقب افتاده خواسته شد در بخشهای مختلف اعتصاب قدری تفاوت میکرد. اما گرفتن افزایش فوری دستمزد و نقد کردن طلب عقب افتاده، چیزی بود که بیش از ده هزار کارگر کفش ملی با وجود اینکه فرصت نیافتند که خواستهایشان را بطور رسمی تنظیم و اعلام کنند، همه بر سر آن متحد و همزمان بودند.

### بخط شدن صف ضد کارگر!

خشم و هراسی را که اعتصاب کفش ملی نه فقط برای مدیریت این واحد، بلکه در وزارت کار و کل دولت اسلامی بوجود آورد میتوان حدس زد. چیزی به آخر سال و مهلت اعلام حداقل دستمزد رسمی نمانده بود. دولت چند سال بود که دستمزدها را عملاً ثابت نگه داشته بود. بنا به حساب ها و آمارهای خود دولت، کارگران یک افزایش دستمزد چند صد در صدی را طلبکار بودند. اعتصاب و خواست افزایش دستمزد در مجتمع بزرگ کفش ملی آژیر خطر را برای دولت ضد کارگر به صدا درآورده بود.

اگر اعتصاب کفش ملی گسترش مییافت، یا اگر در گرفتن مطالبه اش موفق میشد، دیگر هیچکس قادر به ایستادن جلوی کارگران نبود. خواست افزایش دستمزد در حد ۳۰ درصد اعلام شده در کفش ملی توقف نمیکرد. دستکم همانطور که طبق آمارهای رسمی حساب شده بود، افزایش چند صد در صدی دستمزدها مطالبه میشد. به حرکت درآمدن مطالبه افزایش دستمزد، مطالبات دیگر را به حرکت در میآورد... اعتصاب در مجتمع کفش ملی قدرت تهدید کننده کارگران را در مقابل رژیم اسلامی قرار داده بود. تمام صف ضد کارگر - مدیریت، انجمن، بسیج و شورای اسلامی، وزارت کار، و نیروهای سرکوبگر پلیس و پاسدار - در مقابل این اعتصاب به خط شد.

از نظر دولت اعتصاب در کفش ملی بدون هیچ عقب نشینیای در برابر آن باید کنترل میشد و در هم شکسته میشد.

اگر دولت ناچار بود که در برابر مطالبه این اعتصاب عقب نشینی کند، عقب نشینی پس از افتادن آنها از آسیاب، پس از شکست اعتصاب باید صورت میگرفت. اعتصاب کفش ملی اختاری بر این بود که دولت دیگر ناکزیر است افزایش دستمزدها را بپذیرد. اما از نظر دولت هر عقب نشینی او در این زمینه باید بنحوی صورت میگرفت که کارگران نتوانند آنرا بحساب میارزه خود بگذارند. عقب نشینی باید پس از سرکوب اعتصاب، و وقتی صورت میگرفت که دستگاه تبلیغاتی دولت، شوراهای اسلامی، مدیریت، همه بتوانند آنرا بعنوان "لطف دولت در حق جامعه کارگری" معرفی کنند و برای حق کثی و خاموش کردن اعتراضات کارگری بکار بگیرند.

### "شما را به زور بکار میکشیم"!

از همان روزهای اول اعتصاب، واحدهای مسلح پاسدار در اطراف مجتمع کفش ملی حاضر شدند. دستگیری، بازجویی و بازداشت شماری از کارگران و فعالین اعتصاب نیز در همین روزها شروع شد. تعداد زیادی در بیرون از کارخانه، در بین راه و یا با هجوم شبانه به خانه های آنها بازداشت شدند. در داخل مجتمع و کارخانه ها نیز مدیریت و عوامل او، انجمن اسلامی، شورای اسلامی، خیرچینها و جاسوسها همه با تمام قوا به تکاپو افتادند. در طول اعتصاب نهادهای ضد کارگری چون شورا، بسیج و انجمن مرتب سخنرانی ترتیب میدادند، اعلامیه پشت سر اعلامیه صادر میکردند و کارگران اعتصابی را با دخالت نظامی سپاه و کمیته تهدید میکردند.

با شروع اعتصاب در مجتمع، مجلسی برای مدیریت ترتیب داده شد. جمعیتی بعنوان خانواده شهدا به کارخانه آورده شده بودند تا مجلس وعظ و رجزخوانی مدیریت را تزیین کنند. در میان همه و اجتماع کارگران در اطراف و فضای عمومی اعتراض، مجلس مدیریت طبق نقشه پیش نرفت. حاضران در مجلس، شروع به بازخواست مدیریت درباره مطالبات عقب افتاده کارگران کردند. مدیریت پاسخی نداشت. کارگران در



اطراف شروع به هو کردن مدیریت و دادن شعار کردند. مجلس به هم خورد و حاضران شروع به ترک محل کردند. در نقاط و کارخانه های مختلف مجتمع، سخنرانیهای مختلفی برای افراد مختلف ترتیب مییافت. وقتی اعتصاب تمام مجتمع را فرا گرفته بود، سر و کله موجودی پیدا شد که گفته میشد مستقیماً از زندان اوین آمده و از مقامات آنجاست. حرف آشکار دولت بالاخره باید از دهان چنین موجودی درمیآید. مجلس وعظ و اعراب او در واقع اولین و آخرین پیام تمام صف ضد کارگر در مقابل اعتصاب بود. او گفت که اگر در مقابل شلوغ کردن کارگران کفش ملی، کوتاه بیاییم و خواسته هایشان را بدهیم، بعد نوبت کارخانه های دیگر و بعد ذوب آهن و بعد شرکت نفت و غیره میرسد و بعد هم باقی مردم. جناب نتیجه گرفت که بنابراین ما شما را ساکت میکنیم تا به بقیه سرایت نکند. دست آخر، سخنران در میان همه و فریادهای اعتراض کارگران اعتصابی، خط و نشان کشید که اگر شما تا ساعت تعیین شده سر کار بروید شاید بعد از عید بشود برایتان کاری کرد، اگر نروید شما را به اجبار سر کار میبریم.

### دستگیریها وسعت میگیرد

بعد از اولین روز اعتصاب، وقتی کارگران عازم خانه بودند پاسداران و ماموران کمیته در مسیرهای شاد شهر و کرج، جلوی چند سرویس را میگیرند. ماموران مسلح دهها کارگر را برای بازجویی به کمیته میبرند. در خاتمه بازجوییها چند نفر بازداشت میشوند و بقیه آزاد میگردند.

همچنین شواهدی بود که جاسوسان و افراد انجمن اسلامی که سخت در تکاپوی شناسائی فعالین اعتصاب بودند، آدرسها را از کارگزی میگیرند و به کمیته و سپاه میرسانند. ماموران مسلح شبانه به خانه کارگران هجوم برده و آنها را در خانه دستگیر میگردند. این نوع دستگیریها در محله شادشهر وسیعتر بود. همینطور گفته میشد که تعدادی از دستگیرشدگان را مستقیماً به زندان اوین برده اند. شمار دستگیرشدگان روزهای اول و دوم به

۵۰ نفر رسید. در روزهای شنبه و یکشنبه این تعداد به حدود ۱۰۰ نفر میرسید. در پایان اعتصاب شمار دستگیرشدگان حدود ۲۵۰ نفر برآورد میشد.

بدین ترتیب از همان اول اعتصاب کارگران برای پیشبرد و دفاع از اعتصابشان کار سنگین دیگری را نیز روی دوشان دیدند: چاره جوئی برای آزاد شدن دستگیرشده ها و جلوگیری از دستگیریها. اولین تدبیر انجام تظاهرات در خیابانهای مجتمع بود. پس از اطلاع از دستگیریها، گروههایی از کارگران اعتصابی در خیابانهای مجتمع به حرکت درآمدند. آنها فریاد میزدند: "کارگر زندانی آزاد باید گردد!"، "اتحاد، اتحاد، کارگران اتحاد!"

با ادامه دستگیریها اقدامات دیگری عملی شد. چند گروه از کارگران اعتصابی به محل دفتر مدیریت وارد شدند. آنها چند نفر از افراد مدیریت را طاب بستند و در محل زندانی کردند. گروهی نیز به کارگزی رفتند. مسئول کارگزی که در دستگیریها مسئول شناخته میشد، کتک خورد و تنبیه شد. روزهای آخر هفته را کارگران با افراد گروگان گرفته شده در کارخانه ماندند. آنها اعلام کرده بودند تا زمانی که کارگران دستگیر شده آزاد نشوند، آنها نیز گروگانها را رها نخواهند کرد.

### یورش به اعتصاب

علاوه بر دستگیریها، اعتصاب کفش ملی از همان روزهای اول با یورشهای متعددی روبرو بود که برای شکستن اعتصاب صورت میگرفت. اعتصاب شکن ها در داخل کارخانه فعال بودند. با گسترش اعتصاب نیروهای نظامی پاسدار و کمیته، که برای تهدید، کنترل و قرنطینه کردن اعتصاب به مجتمع اعزام شده بودند، هر روز تعدادشان افزوده میشد و یورشها برای شکستن اعتصاب مستقیماً با شرکت و یا توسط این نظامیان انجام میشد.

در اکثر قسمتها، که یکی پس از دیگری به اعتصاب میپیوستند، بسیجی ها، وابستگان انجمن اسلامی و شورای اسلامی اقدام به اعتصاب شکنی میکردند. تعدادی از سرپرستان نیز با آنها همراه شده و

بخشی از کارگران را با تهدید، وادار به ادامه کار میکردند. در چندین بخش، این اعتصاب شکن ها تنبیه شدند. کارگران اعتصابی، هر شیفت به نوبت در محل کارخانه حاضر بودند. آنها مراقب بودند که فرمان اعتصاب در تمام کفش ملی مراعات شود. روزهای ۱۶ و ۱۷ دیماه دیگر این اعتصاب شکنی ها در داخل کارخانه خنثی شده بود. کار در همه کارخانه ها متوقف شده بود. تنها قسمت خیاط خانه که اکثر کارگانش زن هستند نتوانسته بود به اعتصاب بپیوندد. اما این قسمت نیز با دست زدن به کم کاری، همبستگیاش را با اعتصاب نشان میداد.

ماشینهای متعدد گشت سپاه، مجتمع را در واقع به محاصره در آورده بودند. کلیه رفت و آمدهای کارگران زیر نظارت مزدوران سپاه انجام میگرفت. نیروهای سپاه یکبار به کارخانه شاهد حمله کرده بودند. اما ناگزیر شده بودند عقب بنشینند. در روزهای ۱۷ و ۱۸ دیماه نیروهای ویژه به کارخانه آمدند. آنها در آغاز ظاهراً دخالتی در وقایع نمیکردند. گفته میشد که کار آنها تهیه گزارش و شناسائی است.

بالاخره در روزهای سه شنبه و چهارشنبه ۱۹ و ۲۰ دیماه یورش وسیع صف ضد کارگر برای در هم شکستن اعتصاب آغاز شد. در این روزها همه نهادهای ضد کارگری در محیط کار دوباره بسیج شده بودند. گروههایی مزدور از بیرون کارخانه نیز به اعتصاب شکن های بسیجی، انجمن و شورای اسلامی پیوسته بودند. آنها ابتدا دست به یک جنگ روانی زدند، برگزاری تظاهرات، سخنرانی، دادن شعارهای حکومتی از بلندگوها. آنها به هر کاری که میتوانستند برای تضعیف روحیه کارگران دست زدند. همراه با این حرکات، آنها شروع به راه اندازی کارخانه ها کردند.

کارگران نیز فعالانه شروع به خنثی کردن این حرکات نمایشی اعتصاب شکن ها کردند. نیروی اعتصاب شکن ها بهیچوجه از پس اعتصابیون برنیامد. اما موعد اولتیماتوم "آقای اوین" که خط و نشان کشیده بود "به زور به کارتان میکشیم" سر

## اخبار و گزارشهای کارگری

### ماشین سازی مدیر عامل فرار کرد!

در جریان اعتصاب ماشین سازی اراک، (خبر این اعتصاب در شماره قبل کمولست درج شده است) یکی از اعضای هیئت مدیره که حزب اللهی است و با ریش و تسبیح راهش را به بالا گشوده است، کتک مفصلی از کارگران خورد. همچنین ابراهیمی (مدیر عامل) در جریان اعتصاب از کارخانه فرار کرد.

بنا به خبر بعدی از این اعتصاب، علیرغم اینکه مدیر عامل وعده داده بود که دستمزدها ۲۳٪ افزایش خواهد یافت، فقط ۵ هزار تومان به هر کارگر داده میشود و افزایش دستمزدها و اجرای طرح مسکوت میماند. در طی اعتصاب ماشین سازی تعداد زیادی از کارگران در گروههای ۲۰ - ۱۰ نفره دستگیر شده بودند. تعداد این دستگیرها ۲۰۰ نفر برآورد میشود. دستگیرشدگان بعد از تهدید و کتک و چند روز حبس، آزاد شدهاند.

رسیده بود. در ادامه حرکات اعتصاب شکن ها، دخالت مستقیم نظامی آغاز شد. حدود ۵۰ ماشین از طرف کمیته و سپاه به داخل کارخانه ریختند. نظامیان تهدید به باز کردن آتش و کشتار میکردند. حمله سپاه و مزدوران به کارگران اعتصابی شروع شد. در جاده قدیم کرج آمبولانس هائی دیده شد که مجروحان را حمل میکردند. در مقابله با سپاه، گروه دیگری از کارگران دستگیر شده بودند. ماشینهای گشت سپاه، دستگیرشدگان را به بازداشتگاه انتقال میداد.

با این یورش، صف اعتصاب پراکنده شد. بسیاری از کارگران تا پایان ساعت شیفت کار در کارخانه ماندند و بر ادامه اعتصاب مصر بودند. اما در تمویض

همزمان با اعتصاب کارگران ماشین سازی اراک و مطالبه افزایش دستمزد از طرف کارگران این کارخانه، در چند کارخانه دیگر اراک نیز اعتراضاتی در همبستگی با کارگران ماشین سازی و مطالبه افزایش دستمزدها بر پا شد.

در آلومینیوم سازی اراک، همزمان با اعتصاب ماشین سازی، فضای اعتراضی در میان کارگران بالا گرفت و مطالبه افزایش دستمزدها طرح شد.

در کارخانه آونگان، بر در و دیوار شرکت و در داخل دستشوییها شعارهایی در حمایت از کارگران ماشین سازی و همچنین شعارهایی بر علیه حکومت و سردمداران دولتی نوشته شد.

در خانه سازی شکایی، کارگران دست به اعتصاب زدند. خانه سازی شکایی حدود ۲۰۰ کارگر دارد که پائین ترین دستمزدها را دریافت میکنند. تعمیر خانه های شهر صنعتی بر عهده این کارگران است و گاهی نیز از طرف مدیریت در اختیار شهرداری قرار میگیرند. مدیر عامل شرکت نیز از طرف ماشین سازی منصوب میشود. چند روز بعد از اعتصاب ماشین سازی، یک جلسه

شیفت، کارگران شیفت بعد در میان تبلیغات و تظاهرات پیروزمندانه انجمن اسلامی و اعتصاب شکن ها تصور کردند که اعتصاب شکسته است. آنها به سر کار برگشتند. در شروع هفته بعد، شنبه ۲۳ دیماه، دیگر مدیریت امکان یافت که اعتصاب را تماما پایان دهد. او قول داد که نحوه اجرای طرح طبقه بندی سریعتر رسیدگی خواهد شد و دستگیرشدگان آزاد خواهند شد و به سرکار بر خواهند گشت.

پس از یک هفته، اعتصاب در مجتمع کفش ملی، وسیع ترین اعتصاب کارگران کشور در سال ۶۸ که مطالبه افزایش دستمزد را بر پرچمش نوشته بود پایان یافت. اعتصاب و مبارزه سخت و پر تلاش کارگران کفش ملی، برای همه

مجتمع عمومی در خانه سازی تشکیل شد. مجمع عمومی برای کارگران فرصتی شد تا مطالباتشان را اعلام کنند.

در مجمع عمومی خواست افزایش دستمزدها و اجرای طرح طبقه بندی مشاغل طرح شد. کارگران بعد از بازخواست مدیریت او را از جلسه مجمع عمومی بیرون انداختند.

### اعتراض جمعی در فیلیس

صبح روز ۱۱ دیماه، اطلاعیه مدیریت در کارخانه رادیو الکتریک فیلیس اعلام کرد که وقت صرف چای در ساعت ۲ بعدازظهر لغو شده است، از این تاریخ به بعد فقط موقع ناهار چای داده خواهد شد.

ظهر این روز کسی در ناهارخوری چای نخورد. ساعت ۲، وقت معمول چای، همه دست از کار کشیدند. کارگران در ناهارخوری جمع شدند و تعدادی با کوبیدن لیوانهای چای و برخی با چکش و ابزارهای دیگر بر روی میز درخواست چای کردند. مدیریت دستور داد چای داده شود. منبع چای بسرعت آماده شد. در ساعت دو و نیم به همه کارگران چای داده شد.

کارگران که خبر آنرا میشنیدند و به دیگران میدادند، و بخصوص برای کارگران مسیر جاده کرج - تهران که از اخبار این اعتصاب زودتر آگاهی مییافتند، غرور و امید پدید آورد. اعتصاب کفش ملی در هم شکست. اما دولت کمتر از دو ماه بعد، خود را ناچار یافت که در برابر مطالبه این اعتصاب سر فرود آورد. دولت پس از چند سال ناپت نکهداشتن دستمزدها، بالاخره افزایش ۲۰ درصد دستمزدها را پذیرفت. این عقب نشینی رژیم اسلامی، پیروزی برای کارگران کفش ملی و دهها هزار کارگری بود که در دهها اعتصاب و اعتراض، مطالبه افزایش دستمزدها را طلب کرده بودند. و این توفیق بیشک نقطه شروعی است برای مبارزهای گسترده تر برای افزایش دستمزد که اکنون همه کارگران پیش رو دارند. ■

### افزایش ساعت کار در پارس الکتریک

ساعت کار هفتگی در پارس الکتریک که تا مهر ماه گذشته، ۴۰ ساعت در هفته بود توسط مدیریت کارخانه عملاً به حدود ۴۷ ساعت افزایش داده شد.

کارخانه پارس الکتریک از جمله کارخانه‌هایی است که بعد از قیام، ۴۰ ساعت کار و دو روز تعطیل در هفته عملاً توسط کارگران به اجرا گذاشته شده بود. طی چند سال گذشته این ساعات کار پا بر جا ماند و اقدامات مدیریت برای تغییر آن هر بار با مقاومت کارگران عقب رانده شد. در مهر گذشته مدیریت طی اطلاعیه‌ای ابلاغ کرد ساعت کار در کارخانه تغییر کرده است. بنا به ساعات کار جدید خاتمه کار روزانه به جای ساعت ۲/۵، ساعت ۳/۵ بعدازظهر مقرر شد. به‌بارت دیگر ساعات کار روزانه

یک ساعت افزایش یافته بود. اعتراض کارگران شروع شد. سه نفر از اعضای شورای اسلامی که از باقی خوش نام تر بودند پا در میالی کردند و به کارگران قبولانند موضوع را به آنها واگذار کنند تا با مدیریت حل و فصل کنند. کنترل اعتراض عملاً به دست شورای اسلامی افتاد. پس از مدتی آنها برای کارگران خیر آوردند که تا حال مدیریت را راضی کرده‌اند که پول ناهار را از ۱۷/۵ تومان به ۴۰ تومان افزایش دهد و بعلاوه روزانه یک ساندویچ هم به کارگران داده شود. یکی دو ماه به این ترتیب گذشت. از کارگران روزانه یکساعت بیشتر کار کشیده شد و ۴۰ تومان بعنوان پول ناهار پرداخت می‌شد. اعضای شورای اسلامی مجدداً خیر آوردند که مدیریت پا

۴۰ تومان پول ناهار موافق نیست، بعلاوه کارگران از لحاظ ساعات کار به کارخانه به‌نگارند و مدیریت می‌خواهد که آنها روزهای پنجشنبه را نیز کار کنند. کارگران معترض و خشمگین بودند. دوباره بده بستنهای شورای اسلامی و مدیریت شروع شد. بالاخره ابلاغ شد که تعطیل پنجشنبه‌ها باقی میماند، پول ناهار حذف شده بجای آن یک وعده غذای گرم داده میشود، اما ساعات کار روزانه افزایش مییابد و کار هر روز ساعت ۱۰ دقیقه به چهار خاتمه مییابد. بدین ترتیب مدیریت با پا در میالی شورای اسلامی موفق شد قدم به قدم ۴۷ ساعت کار در هفته را به کارگران پارس الکتریک تحمیل کند. کارگران پارس الکتریک بسیار خشمگینند و همه در این فکرند که چگونه ساعات کار را به حالت قبل برگردانند.

### مشکلات مادران در پارس الکتریک

با افزایش ساعات کار در پارس الکتریک، وضع مادران بسیار مشکلتر شده است. یک سوم کارگران این کارخانه زن هستند و اکثراً دارای بچه، که بچه‌ها را در طول روز به شیرخوارگاه و مهد کودک کارخانه می‌سپارند. مادران می‌گویند بچه‌هایمان در تمام روز در شیرخوارگاه و مهد کودک در چهار دیواری اطاق و تخت اسیر می‌باشند. شب که به خانه می‌رسیم هیچ انرژی برای کار کردن در خانه و رسیدن به بچه‌ها نداریم، باید شب بخوابیم و دوباره صبح تاریک بچه‌ها را کول بکهریم و دوباره سر کار باشیم. علاوه بر این مادرانی که کودک شیرخوار دارند در محل کار با مشکل تازه‌ای روبرو شده‌اند. این مادران معمولاً

هر روز از ساعت ۱۲ تا ۱ بعدازظهر را در شیرخوارگاه بودند. (از ساعت ۱۲ تا ۱۲/۵ وقت قانونی شیر دачن بود و از ساعت ۱۲/۵ تا ۱ وقت ناهار که این نهمساعت آخر را هم مادران در کنار فرزندانشان می‌ماندند). با تغییرات ساعت کار به مادران هم تذکر داده‌اند که تنها تا ساعت ۱۲/۵ می‌توانند در شیرخوارگاه بمانند. مادران اعتراض میکنند و روز اول تعداد زیادی از آنها برای خوردن ناهار حاضر نمی‌شوند. به مسئولین مربوطه مراجعه میکنند و درخواست میکنند که ربع ساعت به وقتشان اضافه شود تا هم فرصت بیشتری داشته باشند تا در کنار فرزندانشان باشند و هم به ناهار برسند. با این درخواست موافقت نمی‌شود.

شیرخوارگاه پارس الکتریک بسیار کوچک است. علاوه بر جای تنگ، امکانات آن نیز بسیار محدود است. مادران درخواست کرده بودند که حداقل جای بزرگتر و با امکانات بیشتر برای کودکان اختصاص یابد. مدیریت جواب داده بود که مادران فرزندانشان را به بستگانشان بسپارند و کارخانه به هر مادری که فرزندش را به شیرخوارگاه نیاورد ماهانه ۱۰۰۰ تومان پرداخت خواهد کرد. مادران پاسخ داده بودند که تا وقتی کارخانه جای مناسبی برای کودکان تأمین میکند به آنها مرخصی با حقوق داده شود. مشکلات مهد کودک و مبارزه برای شرایط بهتر امر روزانه مادران در پارس الکتریک است.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی!



### استخدام در شرکت نفت!

هر روز صبح دهها جوان بیکار دم در شرکت می‌ایستند. تازه هر کدام از اینها یک آشنا در شرکت نفت دارند که پارتی استخدام آنهاست. شرکت نفت این کارگران را روزمزد استخدام میکند. در سال ۶۸، دستمزد روزانه این کارگران ۱۳۰ تومان بود.

لاابد برایتان این سؤال پیش می‌آید که چرا این افراد حاضر به کار با چنین دستمزد کمی میشوند. بلی، برای اینکه

هر ساله شرکت نفت تنها چند نفر از اینها را که آنها پارتی گردن کلفتی داشته باشند استخدام میکند. البته آن هم بصورت قراردادی. با این امید ناچیز کارگران با دستمزد کم حاضر به کار میشوند.

هم اکنون افراد زیادی هستند که چند سال در این شرکت کار کرده‌اند ولی هر سال بعد از دو سه ماه کار، عذرشان

خواسته شده است.

از عوامل منفی در بین این کارگران وجود رقابت است برای جلب رضایت کارفرما. عده‌ای از این کارگران نقش جاسوس را نیز به عهده می‌گیرند و حرکت و صحبت معترضین را به گوش حراست میرسانند. این امر باعث میشود که کارگر معترض اخراج شود و طبعاً در روحیه اعتراضی او در محیطهای کارگری دیگر تاثیر منفی بگذرد.

### ماجرای يك روزه خوانی انجمن اسلامی!

در اواسط خرداد ماه، انجمن اسلامی پالایشگاه نفت پارس، کارگران را به یک جلسه سخنرانی فرامیخواند. تعدادی از کارگران در جلسه شرکت میکنند. از طرف انجمن اسلامی یک نفر به سر میز خطابه میرود و شروع به تعریف و تمجید از حکومت اسلامی میکند. ضمن صحبتهای خود بطور مکرر از کارگران میخواهد که علی‌السهی کار کنند تا مملکت رشد کند و استقلال یابد و میگوید بدانید با این کار، شما در نزد خدا و پیامبر محترمید! خلاصه از این دست چرندیات اسلامی بسیار سر هم میکند و میگوید. پس از پایان صحبتهای او یکی از کارگران میگوید: "آقا ببخشید شما این همه صحبت کردید و ما هم گوش کردیم و هیچی نگفتیم. حال اگر امکان دارد و به ما برچسبهای گوناگون نمیزنید، مقداری از وقتتان را به ما بدهید و به حرفهای ما نیز گوش دهید". جناب که گویا مهندس هم هست جواب میدهد: "بله اگر حرف منطقی باشد گوش میدهم". کارگر شروع میکند: "شما گفتید علی‌السهی کار کنیم. این از طرف ما قبول. ولی آیا شما به مغازه داری که میگوید کفش ۱۲۰۰ تومان، میتوانید ۲۰۰ تومان بدهید و بگوئید بقیه را علی‌السهی با شما حساب کند؟" او جواب میدهد نه! "یا بروید گوشت بخريد و یا لباس و ۳۰۰ تومان بدهید و بگوئید بقیه را علی‌السهی حساب کند؟" او باز هم

جواب میدهد: "نه! ولی منظورتان چیست؟" کارگر میگوید: "ما به قول شما علی‌السهی کار کرده‌ایم و حال تولید دو برابر شده، اما ببینید بنزین لیتری ۶ تومان را چه کسی میتواند بخرد. معلوم است که ما نمیتوانیم و آن را مفتخورها و پولدارها مصرف میکنند. شما میگوئید ما از حقوق حرفی نزنیم و علی‌السهی کار کنیم، ولی آن بازاری مردم را بچابد و کاری هم نداشته باشد و هر چند گاه برای حلال کردن پولهایش صدقهای بپردازد. راستی آیا شما به ما علی‌السهی پول داده‌اید؟ چرا شما به من میتوانی بگویی علی‌السهی کار کن ولی به کارفرما نمیتوانی بگویی علی‌السهی دستمزد بده؟ چرا دولت جلوی اینها را نمیکرد؟" جناب جواب میدهد: "آقا آنها پشتشان محکم است. اینها اگر بخواهند دولت را هم ساقط میکنند. حالا حالاها نمیشود با اینها درافتاد. میدانم گرانی هست ولی وضع ما از خیلی از کشورها بهتر است. من در ژاپن دیدم که هندوانه را قاچی میفروشند". کارگر میگوید: "بله چون در آنجا این میوه کمیاب است و وارداتی است. اما ما که تولید خودمان است آیا با این حقوق و قسط و وام و مالیات میتوانیم هفته‌ای یکبار هندوانه کیلویی ۱۰ تومان بخریم؟ در ژاپن با درآمندی که دارند میتوانند روزانه یک قاچ هندوانه را بخرند. با درآمد ما

فقط بزور میتوان پروتئین بدن را تامین کرد. یعنی اگر هر نفر ۱۰۰ گرم در روز گوشت بخورد ماهی ۳۰۰۰ گرم و برای هر خانواده ۵ نفری ۱۵۰۰۰ گرم و با گوشت کیلویی ۲۴۰ تومان یعنی ۳۶۰۰ تومان و باید لابد با دستمزد چهار هزار تومان در ماه بقیه مخارج را پرداخت."

جناب جواب میدهد: "این چیزها به من ربطی ندارد. شما که اینهمه خواسته دارید میتوانید نماینده انتخاب کنید و حرفهایتان را به مقامات بزنید". کارگر جواب میدهد: "شما اگر در میان کارگران یک نفر را که بی پدر و مادر و بی کس باشد پیدا کردید ما بلافاصله او را نماینده خواهیم کرد." او نگاهی به کارگر کرده و میپرسد: "چرا بی کس و بی پدر و مادر؟" کارگر جواب میدهد: "برای اینکه وقتی کارگر نماینده شد و حرفش را زد و انداختنش توی زندان دیگر خانواده و پدر و مادرش از این زندان به آن زندان ویلان و سرگردان نباشند."

جناب مهندس میپرسد: "یعنی اینجا اینقدر ناامن است که برای حرف، آدم را به زندان میبرند؟" کارگر میگوید: "زندان برحن که چیزی نیست. ما خیلی چیزهای بدتر هم دیده‌ایم. اگر قبول ندارید، شما قول بدهید که اگر مسئله‌ای برای من پیش آمد، خانواده‌ام زندگیش تامین باشد، خوب من نماینده میشوم و خیلی‌های دیگر هم نماینده میشوند."

## پرتوان بادمجامع عمومی کارگران

بقیه از صفحه ۱

## نقد و بررسی شوراهای اسلامی

تعیین کرده است. ضد کارگری ترین و ضد دموکراتیک ترین مواد این شروط هشتگانه "اعتقاد و التزام عملی به اسلام و ولایت فقیه و وفاداری به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران" و "عدم گرایش به احزاب و سازمانها و گروههای غیر قانونی و گروههای مخالف جمهوری اسلامی" است. تشخیص صلاحیت و تأیید انطباق مشخصات یک فرد با شروط هشتگانه به عهده یک "هیئت تشخیص صلاحیت" سه نفره است. این هیئت مرکب است از نماینده وزارت کار، نماینده وزارتخانه‌ای که کارخانه تحت پوشش آن است و نماینده منتخب مجمع عمومی کارکنان. اما در عمل نظر انجمنها و شوراهای اسلامی که از نزدیک کارگران را میشناسند، در تأیید یا رد صلاحیت کاندیدها تعیین کننده است. بنابراین از قبل روشن است که این هیئت، "صلاحیت" چه کسانی را تأیید خواهد کرد. انتخابات شوراهای اسلامی زیر نظر وزارت کار برگزار میگردد. مدت اعتبار نمایندگی افرادی که انتخاب میشوند دو سال است. مخارج این تشکل ضد کارگری را از جیب کارگران میربایند. کارفرماها و مدیران مستقیماً هر ماهه مبلغی بابت حق عضویت از حقوق کارگران کسر و به حساب شورای اسلامی کارخانه واریز میکنند.

## شوراهای اسلامی و مجمع عمومی

مجمع عمومی پدیده شناخته شده‌ای در جنبش کارگری است. جنبش مجمع عمومی می‌رود به ظرف طبیعی اعتراض و مبارزه کارگران تبدیل گردد. بر این اساس شوراهای اسلامی کوشیده‌اند مجمع عمومی را در سیستم خود هضم کنند. خود را متکی به مجمع عمومی نشان دهند و در عین حال بکوشند آنرا از میان تهی کنند و از آن تنها یک نام باقی بگذارند. برخورد شوراهای اسلامی به مجمع عمومی شبیه برخورد آنها به مطالبات جنبش کارگری است. شوراهای اسلامی در برخورد با مطالبات کارگری تا آن حدی جلو می‌آیند که بتوانند از پیشروی کارگران

جلوگیری کنند. جایگاه مجمع عمومی نزد شوراهای اسلامی باید از همین زاویه مورد بررسی قرار گیرد.

قانون شوراهای اسلامی سه ماده و چهار تبصره خود را به توضیح اختیارات مجمع عمومی اختصاص داده است. این قانون در تبصره یکم ماده اول خود مجمع عمومی را چنین تعریف کرده است: "مجمع عمومی هر واحد از کلیه کارگران و سایر کارکنان به استثناء مدیریت تشکیل میشود". تبصره ماده دوم، انتخاب نماینده کارگران در هیئت تشخیص صلاحیت را از اختیارات مجمع عمومی دانسته است. تبصره چهارم ماده نهم، تعیین میزان حق عضویت شوراهای اسلامی را به مجمع عمومی محول کرده است. ماده نهم، میگوید: "شورای اسلامی در حدود وظایف و اختیارات خود در برابر هیئت موضوع ماده ۲۲ و مجمع کارکنان مسئول است".

کارگران تا بحال تلاش شوراهای اسلامی را در محدود کردن مجمع عمومی عملاً با شکست روبرو ساخته‌اند. کارگران در مجمع عمومی، خود را محدود به آنچه که شوراهای اسلامی میخواهند نکرده‌اند. کارگران تا بحال پاسخهای دندان شکنی به واضعان این قانون و شوراهای اسلامی داده‌اند و مجمع عمومی را طناب داری بر گردن شوراهای اسلامی کرده‌اند. مجمع عمومی کارگران تا بحال صحنه بازخواست کارگران از شوراهای اسلامی بخاطر اعمال ضد کارگری آنها بوده است. البته رژیم اسلامی به فکر نجات شوراهای اسلامی از رو در رویی با کارگران بوده است. ماده چهاردهم میگوید: "شورای اسلامی موظف است گزارش اقدامات خود را در آخر هر شش ماه به اطلاع اعضای مجمع برساند". این ماده تصریح نکرده است که شوراهای اسلامی باید در مجمع عمومی گزارش کار خود را بدهند و راه را باز گذاشته که شوراهای اسلامی بدون رو در رویی با کارگران در مجمع عمومی، گزارش خود را مثلاً با صدور اطلاعیه‌ای و چسباندنش در نقاط مختلف کارخانه به کارگران بدهند. اما کارگران اجازه نداده‌اند شوراهای اسلامی از این راه فرار استفاده کنند و عملاً مجمع عمومی را به صحنه اعتراض علیه شوراهای اسلامی و افشاء آنها تبدیل

کرده‌اند. کارگران نشان داده‌اند که شوراهای اسلامی نمیتوانند از مجمع عمومی به نفع خود استفاده کنند و آنرا از میان تهی سازند.

قانون شوراهای اسلامی محدودیت‌هایی هم برای تشکیل مجمع عمومی قائل شده است. ماده دوازدهم، تشکیل مجمع عمومی عادی را تنها سالی یکبار الزامی کرده است. تبصره یکم این ماده میگوید: "شورای اسلامی میتواند راساً یا به تقاضای مدیریت و یا با درخواست یک چهارم کارکنان واحد، مجمع عمومی فوق‌العاده کارکنان را تشکیل و موضوع مورد درخواست را در دستور جلسه قرار دهد و در صورت تقاضای بیش از پنجاه درصد کارکنان تشکیل مجمع الزامی است و در هر صورت تأیید هیئت موضوع ماده ۲۲ برای تشکیل مجمع فوق‌العاده ضروری است". بعلاوه اینکه تبصره دوم همین ماده دوازدهم میگوید: "مجمع کارکنان بطور فوق‌العاده نمیتواند هر سه ماه بیش از یکبار تشکیل گردد". اینکه تشکیل مجمع عمومی تنها سالی یکبار الزامی است، محدودیت مهمی است. محدودیت دوم هنگامی است که تشکیل مجمع عمومی فوق‌العاده باید به تأیید هیئت موضوع ماده ۲۲ برسد. محدودیت سوم این است که مجمع عمومی فوق‌العاده نباید در هر سه ماه، بیش از یکبار تشکیل گردد. کارگران تا بحال این محدودیتها را عملاً نپذیرفته‌اند. کارگران هر گاه اراده کرده‌اند مجمع عمومی خود را تشکیل داده‌اند. حتی کارگران آن شوراهای اسلامی که از حضور در مجمع عمومی امتناع میکردند را از سوراخپاشان بیرون کشیده و مجبور به شرکت در مجمع عمومی کرده‌اند تا پاسخگوی اعمال ضد کارگیشان باشند.

اساسنامه نمونه شوراهای اسلامی حدود وظایف و اختیارات مجمع عمومی را مشروحتر از قانون شوراهای اسلامی توضیح داده است. بخش دوم این اساسنامه که مواد سوم و چهارم را دربرمیگیرد و شامل دوازده بند است به موضوع مجمع عمومی اختصاص دارد. ماده سوم، مجمع عمومی را عیناً شبیه قانون شوراهای اسلامی تعریف کرده است، که بدان اشاره کردیم. بندهای ماده چهارم بدین قرار است:

- ۱- بررسی و رسیدگی گزارش اقدامات انجام شده شورای اسلامی.
- ۲- بررسی گزارش مالی و اتخاذ تصمیم در مورد آن.
- ۳- بررسی برنامه کلی و بودجه سال مالی آتی شورای اسلامی و تصویب یا رد آن.
- ۴- تصمیم گیری راجع به اموال شورا در صورت عدم فعالیت مجدد شورای اسلامی.
- ۵- تصویب و یا رد اساسنامه و اصلاحات و تغییرات آن.
- ۶- انتخاب نماینده کارکنان در هیئت تشخیص صلاحیت.
- ۷- انتخاب اعضای اصلی و علی‌البدل شورای اسلامی.
- ۸- تعیین و یا تغییر میزان حق عضویت کارکنان.
- ۹- انتخاب هیئت تسویه.
- ۱۰- تقاضای انحلال شورای اسلامی یا سلب عضویت هر یک از اعضای شورای اسلامی از هیئت تشخیص انحراف و انحلال شوراهای اسلامی با ارائه دلایل و مدارک کافی.
- ۱۱- تعیین اولویت فعالیت شورای اسلامی در برنامه آتی خود.
- ۱۲- مجمع عمومی کارکنان به شورای اسلامی واحد اجازه میدهد تا به کانون هم‌هنگی شوراهای اسلامی استان ملحق گردیده و...

بندهای پنجم و ششم تلاشی است برای محدود کردن "حقوق و اختیارات" فی‌الحال و عملاً موجودی که کارگران برای مجمع عمومی قائلند. مجمع عمومی بدون اختیاراتی که این دو بند از آن سلب کرده است ارزش و خاصیتی ندارد و دیگر ارگان اعمال اراده کارگران نیست. بند پنجم وظیفه تصویب یا رد اساسنامه شوراهای اسلامی را به عهده مجمع عمومی گذاشته، اما تبصره این ماده آنرا پس گرفته است. تبصره ماده چهارم میگوید: "هرگونه تغییر در اساسنامه شورای اسلامی بایستی به تأیید وزارت کار و امور اجتماعی برسد". بند ششم به مجمع عمومی تنها این اختیار را میدهد که انحلال شورای اسلامی یا سلب مسئولیت از یک

یا چند نفر از نمایندگان را از "مرجع تشخیص انحراف و انحلال..." تقاضا کند. فقط همین. طبق این اساسنامه مجمع عمومی نمیتواند راساً و بعنوان بالاترین مرجع تصمیم گیری هر تشکل، هرگاه که اراده کرد، شورای اسلامی را منحل و یا از یک یا چند نفر از نمایندگان آن سلب مسئولیت کند. این بزرگترین محدودیتی است که مجمع عمومی در سیستم و ساختار تشکیلاتی شوراهای اسلامی دارد. شوراهای اسلامی مجمع عمومی را در ساختار تشکیلاتی خود بکار گرفته‌اند تا مابقی در مقابل جنبش مجمع عمومی ایجاد کنند. اما خود حرکات و اعتراضات کارگری نشان میدهد که شوراهای اسلامی بیشتر از هر کجا در از میان تپه کردن مجمع عمومی نا موفق بوده‌اند. شوراهای اسلامی نه تنها قادر نشده‌اند محدودیتهای مورد نظر خود را به مجمع عمومی کارگران تحمیل کنند، بلکه مجمع عمومی بعنوان وسیله‌ای کارا علیه خودشان به حرکت در آمده است. بین مجمع عمومی سر و دم بریده مورد نظر شوراهای اسلامی و اراده‌ای که کارگران عملاً در مجمع عمومی از خود بروز میدهند شکافی است که بیشتر از هر چیز بی ربطی آنها را به یکدیگر نشان میدهد. تا بحال کارگران از اینکه شوراهای اسلامی به مجمع عمومی گزارش دهند، استقبال کرده‌اند و آنرا علیه خود شوراهای اسلامی بکار گرفته‌اند. کارگران مجامع عمومی را به صحنه اعتراض علیه شوراهای اسلامی، به محل افشاء و بعضاً انحلال آنها تبدیل کرده‌اند.

### شوراهای اسلامی در سطح شهر

شوراهای اسلامی بعد از کارخانه به ترتیب در سطح شهر، استان و کشور به هم میپیوندند. (شوراهای اسلامی در شهرهای بزرگی نظیر تهران قبل از آنکه در سطح شهر به هم بپیوندند بر اساس تقسیمات جغرافیایی کوچکتری مثل محور جاده ساوه و جاده کرج متشکل میشوند). شوراهای اسلامی در سطح شهر کنکره برگزار میکنند. کنکره "کانون هم‌هنگی شوراهای اسلامی..." آن شهر را برمیگزیند. نمایندگانی برای "هیئت حل اختلاف" انتخاب میکنند. (هیئت حل

اختلاف مرکب است از نمایندگان شوراهای اسلامی، دولت و کارفرماها. نمایندگان شوراهای اسلامی یک سوم اعضای هیئت حل اختلاف را تشکیل میدهند) نمایندگان خود را برای شرکت در "کنکره شوراهای اسلامی استان" انتخاب میکنند. بازرسین مالی را برمیگزینند. اعضای شوراهای اسلامی هر شهر جلسات ماهانه دارند. در این جلسات که معمولاً مقامات وزارت کار و خانه کارگر هم شرکت میکنند، مهمترین مسائلی که شوراهای اسلامی با آن درگیرند مورد بحث و بررسی قرار میگیرد و به اطلاع مقامات دولتی میرسد.

### شوراهای اسلامی و خانه های کارگر

رژیم خانه کارگر را در سطح یک شهر تشکیل میدهد. خانه کارگر یکی از ارگانها و ابزارهایی است که رژیم توسط آن شوراهای اسلامی را بوجود می‌آورد و سر نخ و کنترل آنها را بدست میگیرد. بسیاری از مسئولین و گردانندگان خانه های کارگر پستهای مهم دولتی نیز دارند. مهمترین مسائل کارگری هر شهر در خانه کارگر شهر مربوطه بررسی میشود. شوراهای اسلامی هر کارخانه با خانه کارگر شهر رابطه تنگاتنگی دارند و توسط آن هدایت میشوند. یکی از مهمترین ابزارهای خانه کارگر در هدایت و کنترل شوراهای اسلامی نشریه "کار و کارگر" است. این نشریه هفتگی است و از سال ۶۴، همزمان با آغاز پروسه تشکیل شوراهای اسلامی انتشار خود را آغاز کرد و تا کنون در تشکیل و هدایت شوراهای اسلامی نقش مهمی داشته است.

### شوراهای اسلامی در سطح استان

شوراهای اسلامی بعد از شهر در سطح استان به هم می‌پیوندند. شوراهای اسلامی در سطح استان دارای کنکره هستند که نمایندگان شرکت کننده در آن، در کنکره شوراهای اسلامی هر شهر انتخاب میشوند. کنکره شوراهای اسلامی هر استان "کانون هم‌هنگی شوراهای اسلامی استان..." را انتخاب میکند، تعدادی

را بعنوان "هیئت حل اختلاف" برمیگزینند، بازرسین مالی را تعیین میکند، نمایندگان خود را برای شرکت در کنگره سراسری شوراهای اسلامی، برمیگزینند. نمایندگان خود را برای "مرجع تشخیص انحراف و انحلال شوراهای اسلامی" انتخاب میکند. (این مراجع در سطح بالاتر از شهر و برای یک منطقه انتخاب میگردند. در هر حال محدوده هر منطقه را وزارت کار تعیین میکند).

#### شوراهای اسلامی در سطح کشور

شوراهای اسلامی پس از هر استان در سطح کشور به هم می پیوندند. شوراهای اسلامی در سطح کشور دارای کنگره هستند. نمایندگان این کنگره از طریق کنگره شوراهای اسلامی در سطح استان انتخاب میشوند. هرگاه دو سوم نمایندگان شوراهای اسلامی هشت استان صنعتی کشور در کنگره حاضر باشند، کنگره رسمیت دارد. کنگره سراسری شوراهای اسلامی "شورای مرکزی کانون هماهنگی شوراهای اسلامی کشور" را انتخاب میکند که دارای پانزده عضو اصلی و چهار عضو علی‌البدل است. "هیئت عالی حل اختلاف" را برمیگزینند که دارای ده عضو است. نمایندگان خود را برای شرکت در کنفرانسهای "سازمان بین‌المللی کار" تعیین میکند که تعداد آنها دو نفر است. بازرسین مالی را انتخاب میکند که تعداد آنها دو نفر است. نمایندگان شوراهای اسلامی در "شورای عالی کار" را تعیین میکنند که دارای سه عضو اصلی و سه عضو علی‌البدل است و نمایندگان شوراهای اسلامی در سازمان تأمین اجتماعی را انتخاب میکند که تعداد آنها دو نفر است.

#### شورای عالی کار و شوراهای

اسلامی

"شورای عالی کار" یکی از مهمترین ارکانهای رژیم اسلامی در رابطه با مسائل طبقه کارگر است. مهمترین وظیفه شورای عالی کار تعیین حداقل دستمزد روزانه

کارگران در سطح کل کشور و رشته‌ها و مناطق مختلف است. کارگران در چند ساله اخیر ضد کارگری بودن شورای عالی کار را عمیقاً درک کرده‌اند. شورای عالی کار در این چند ساله با مخالفت با افزایش حداقل دستمزد، زندگی و هستی میلیونها کارگر را به بازی گرفته است. دیگر وظایفی که شورای عالی کار به عهده دارد چنین است: تعیین ضوابط کلی آئین نامه‌های انضباطی، تعیین موارد و ضوابط از کار افتادگی کلی و جزئی و یا بیماریهای حرفه‌ای و غیر حرفه‌ای ناشی از کار و فوت کارگر و میزان قصور کارفرما. تعیین کارها و مشاغل سخت و زیان آور نیز از وظایف شورای عالی کار است. همچنین وزیر کار میتواند تهیه و تصویب اسنادی را به آنها ارجاع دهد که تهیه و تصویب اساسنامه نمونه برای شوراهای اسلامی، از این جمله است.

"شورای عالی کار" یک هیئت یازده نفره است. شورای عالی کار مرکب است از وزیر کار که ریاست آنرا به عهده دارد، دو نفر به پیشنهاد وزیر کار و تصویب هیئت وزیران که یکی از آنها باید عضو "شورای عالی صنایع" باشد، سه نفر از نمایندگان سرمایه‌داران که یکی از آنها باید از بخش کشاورزی باشد، سه نفر نمایندگان شوراهای اسلامی که یکی از آنها باید از بخش کشاورزی باشد، یک نفر از اعضاء کمیسیون کار و امور اجتماعی مجلس و وزیر دادگستری. شورای عالی کار یکی از مراکز تصمیمات ضد کارگری است و شوراهای اسلامی در کلیه آنها شریکند.

#### شوراهای اسلامی و اختلافات

درونی رژیم

#### الف - اختلاف شوراهای اسلامی

با مدیران کارخانجات

اختلافات درونی رژیم در کارخانجات خود را در اختلاف بین شوراهای اسلامی با مدیران نشان میدهد. رژیم اسلامی بزرگترین سرمایه‌دار کشور و از باندها و جناحهای مختلفی تشکیل شده است. رقابت باندها و جناحهای مختلف رژیم تنها برای احراز پستهای سیاسی و

اداری دولتی محدود نیست و بدست گرفتن کنترل کارخانجات و موسسات اقتصادی را نیز دربرمیگیرد. بروز اختلاف بین مدیران کارخانجات با شوراهای اسلامی در مواردی ناشی از تعلق آنها به باندها و جناحهای مختلف است. در تلاش برای حذف رقیب، هر طرف میکوشد پای کارگران را به نفع خود به میان بکشد. تا بحال کارگران در دعوی آنها اکثراً علیه طرفی وارد عمل شده‌اند که دشمنی خود را با کارگران آشکارتر بروز داده است.

#### ب - شوراهای اسلامی و جناحهای سرمایه

شوراهای اسلامی میکوشند جناحی از رژیم اسلامی را مدافع کارگران جلوه بدهند و نفرت و مبارزه کارگران علیه کل سرمایه‌داران و رژیمشان را متوجه بخشی از آنها سازند تا بقیه را مصون نگه دارند.

۱ - تعیین حدود دولتی بودن سرمایه‌ها و کارخانه‌ها یکی از موضوعات مورد اختلاف درون رژیم اسلامی است. شوراهای اسلامی طرفدار دولتی بودن کارخانجات و دخالت هر چه بیشتر دولت در اقتصادند. به همین دلیل است که هر گاه بخشهایی از رژیم بکوشند کارخانجات دولتی شده در دوران انقلاب را به صاحبان اولیه آنها یا بخش خصوصی واگذار کنند، شوراهای اسلامی تبلیغات راه می‌اندازند و در صدد بسیج کارگران علیه آنها برمی‌آیند.

۲ - شوراهای اسلامی در اختلاف بین بورژوازی صنعتی با تجار و بازار میکوشند کارگران را به دفاع از بورژوازی صنعتی به میدان آورند. شوراهای اسلامی بسیاری از مشکلاتی که کارگران با آن درگیرند را تنها به گردن تجار می‌اندازند. گرانی، تورم و کمبود مایحتاج عمومی دست شوراهای اسلامی را در اینگونه تبلیغات باز گذاشته است تا دیگر دشمنان کارگران پنهان بمانند.

۳ - شورای نگهبان تا بحال چندین بار قانون کار مصوب مجلس را که شوراهای اسلامی نیز مدافع آنند رد کرده است. همانگونه که وجود تورم دست شوراهای



اسلامی را باز گذاشته که حمله کارگران را تنها متوجه تاجران و بازار کنند، مخالفت شورای نگهبان با قانون کار هم به آنها امکان داده که تنها شورای نگهبان را مخالف منافع کارگران و جناحی از رژیم را مدافع کارگران جلوه بدهند.

## دو مورد رسواگر

شوراهای اسلامی در طول فعالیت چند ساله خویش در دو زمینه (جنگ و بیکاری سازبها) ماهیت عمیقاً ضد کارگری خود را نشان داده‌اند. هر کارگری حتی اگر مواضع شوراهای اسلامی را تنها در همین دو زمینه مد نظر قرار دهد، برای شناخت ماهیت آنها کافی است.

۱ - جنگ. آتش جنگ خاموش شده است. اما اقدامات بغایت ضد کارگری شوراهای اسلامی در دوران جنگ فراموش نخواهد شد. در دوران جنگ و بویژه در اواخر آن یکی از محورهای درگیری کارگران و شوراهای اسلامی حول مسئله جنگ بود. شوراهای اسلامی مجری سیاستهای جنگی رژیم اسلامی در کارخانجات بودند. بسیج جنگی، تبلیغ کردن و تحت فشار گذاشتن کارگران برای رفتن به جبهه‌ها، اخاذی از کارگران برای جبهه‌ها، تلاش برای فرستادن کارگران به صنایع نظامی، تلاش برای خواباندن هر حرکت کارگری و غیره از جمله اقدامات شوراهای اسلامی بود.

۲ - بیکاری سازبها. رژیم اسلامی بدنبال کاهش قیمت نفت و کمبود ارز ناشی از آن، قطع و یا کاهش خرید لوازمی را که کارخانجات برای ادامه تولید خود بدان نیاز داشتند در دستور گذاشت. اجرا این سیاست که بهزاد نبوی آنرا "کم کردن نان خورها" نامید، بیکاری بیش از یک میلیون کارگر صنعتی را به همراه آورد. رژیم اسلامی اخراج یا بازخرید را در مقابل کارگران قرار داد. بازخرید کارگران بار مالی بسیار زیادی را بر دوش رژیم اسلامی می‌گذاشت. شوراهای اسلامی در دوران بیکاری سازبها تلاش موفقی را آغاز کردند تا از بار مالی بازخریدها بکاهند. شوراهای اسلامی با سیاست بازخرید کارگران که از طرف

بخشهایی از رژیم اسلامی حمایت میشد به مخالفت برخاستند. شوراهای اسلامی از نام بیمه بیکاری که همیشه یکی از مهمترین خواستههای کارگران بود استفاده کردند و طرحی را تحت عنوان بیمه بیکاری ارائه دادند تا رژیم اسلامی با قبول آن در مجموع پول کمتری به کارگران بیکار شده پرداخت کند. شوراهای اسلامی در پایان این مناقشات به کل رژیم فهماندند که طرح "بیمه بیکاری" ارزاتر از هر طرح دیگری تمام خواهد شد. شوراهای اسلامی نزد رژیم از ارزاتر بودن این طرح سخن گفتند و نزد کارگران از اهمیت تحقق بیمه بیکاری یعنی یکی از مهمترین خواستههایی که کارگران سالها برایش مبارزه کرده‌اند. هم اکنون "بیمه بیکاری" به تعداد بسیار اندکی (طبق آمار خود رژیم بین ده تا پانزده هزار نفر) از کارگران تعلق گرفته است که در مقام مقایسه با بیش از یک میلیون کارگری که شغل خود را از دست دادند - نه حتی کلیه بیکاران و افراد آماده بکار کشور - هیچ است. بعلاوه آنکه مدت و مبلغی که تحت عنوان بیمه بیکاری به یک کارگر پرداخت میشود بسیار محدود است. وقتی کارگران شاغل با دستمزد خود نتوانند چرخ زندگی خویش را بگردانند، تکلیف کارگرانی که این بیمه بیکاری ناچیز را میگیرند روشن است. شوراهای اسلامی در دوران بیکاری سازبها "شریک دزد و رفیق قافله" بودند.

## شوراهای اسلامی و سازمان تامین اجتماعی

سازمان تامین اجتماعی، کارگران بیمه شده را تحت پوشش دارد و موظف است که در قبال مبالغ حق بیمه‌ای که از کارگران میگیرد به آنها هنگام بازنشستگی، بیماری و حوادث ناشی از کار خدماتی ارائه کند. کارگران همواره به سطح نازل خدماتی که این سازمان در اختیار آنها قرار داده است معترض بوده‌اند. در چند ساله اخیر، سطح سابقاً نازل خدمات سازمان تامین اجتماعی نازلتر شده و وضع درمانی و بهداشتی کارگران را بشدت وخیم کرده است. علت آنکه، رژیم اسلامی کسر بودجه دارد و مبالغی را که از

سازمان تامین اجتماعی دریافت کرده تا بابت آن به کارگران خدمات پزشکی و درمانی بدهد، به خدمات درمانی و پزشکی کل کشور اختصاص داده است. رژیم در واقع هزینه‌های بهداشتی و درمانی کل کشور را از راه بالا کشیدن پول کارگران تامین کرده است. کارگران در اعتراض به این دزدی آشکار خواهان بدست گرفتن کنترل سازمانی شدند که به آن حق بیمه میپردازند. شوراهای اسلامی برای افزایش کنترل خود بر جنبش کارگری و امورات مختلف کارگران و جنگ اندازی بر سرمایه‌های هنگفت این سازمان که همواره موضوع اختلاف جناحها و باندهای رژیم بوده است بر اعتراضات کارگران سوار شدند. اخیراً نیز مجلس لایحه‌ای تصویب کرد که شوراهای اسلامی بتوانند تا حدودی در امور سازمان تامین اجتماعی دخالت کنند.

## شکست رژیم در تشکیل شوراهای اسلامی

شوراهای اسلامی طبق مقررات خود تنها در واحدهایی تشکیل میشوند که بیش از ۳۵ نفر شاغل مشمول قانون کار داشته باشند. بر این اساس و بر طبق آمارهای سازمان تامین اجتماعی، شوراهای اسلامی در حدود ۶۵۰۰ واحد میتوانند تشکیل شوند. رژیم در نظر داشت تا پایان سال ۶۶ در ۸۰٪ واحدهایی که بیش از ۳۵ کارگر دارد، (۵۲۰۰ واحد) شوراهای اسلامی را تشکیل دهد. اما تا پایان سال ۶۷، شوراهای اسلامی تنها در ۱۱۰۰ واحد تشکیل شدند. یعنی حدود ۲۱٪ تعدادی که رژیم مد نظر داشت. این آمار برای اثبات شکست رژیم در تشکیل شوراهای اسلامی اگر چه کافی است، اما ابعاد شکست رژیم از این فراتر است. حتی خود مقامات رژیم و نشریه "کار و کارگر" نیز شکست شوراهای اسلامی را تنها از زاویه این آمار بررسی نمیکنند.

با اینکه شوراهای اسلامی ادعا دارند که سازمان کارگران هستند، اما این رژیم است که خود را موظف میبیند علل شکست آنها را توضیح دهد. همانطور که

رژیم شکست سیاستهای خود را مثلا در جلوگیری از بالا رفتن قیمتها توضیح میدهد. حتی همین مسئله هم نشان میدهد که شوراهای اسلامی ارگانهایی دولتی هستند.

در توضیح علل دست نیافتن شوراهای اسلامی به اهداف تعریف شده خود، عوامل متعددی را میتوان برشمرد که مهمترین آنها بدین قرار است:

۱ - ایستادگی شوراهای اسلامی در مقابل هر حرکت کارگری و همکاری با رژیم اسلامی در سرکوب مبارزات کارگران.

۲ - همکاری شوراهای اسلامی با انجمنهای اسلامی در شناسایی و دستگیری کارگران مبارز و پیشرو.

۳ - وابستگی شوراهای اسلامی به رژیم.

۴ - سیاستهای شوراهای اسلامی در قبال جنگ.

۵ - تحویل دادن استدالات رژیم اسلامی به کارگران برای مخالفت با خواستهای کارگری.

۶ - شروط بشدت ضد دموکراتیک و ارتجاعی برای کاندیداتوری در انتخابات شوراهای اسلامی. نظیر طرفداری از قانون اساسی و اعتقاد و التزام عملی به اسلام و ولایت فقیه.

۷ - بایکوت شوراهای اسلامی از جانب کارگران.

۸ - مخالفت مدیران کارخانجات با شوراهای اسلامی.

۹ - ناتوانی دولت در تامین هزینه مالی ایجاد شوراهای اسلامی.

۱۰ - کمبود کادرهای قابل اطمینان رژیم که بتوانند فعال شوراهای اسلامی شوند.

خود مقامات رژیم نیز به بخشی از این دلایل در شکست شوراهای اسلامی حتی علنا معترفند. شکست شوراهای اسلامی از دو زاویه قابل بررسی است. یکی، از نظر گسترش تشکیلاتی و دوم، از نظر کسب اعتبار و نفوذ در میان کارگران کارخانجاتی که در آن شوراهای اسلامی تشکیل شده است.

شوراهای اسلامی ابزار سیاستهای رژیم در جنبش کارگری اند. رژیم پس از رفع کلیه موانع قانونی و اداری تشکیل شوراهای اسلامی میبایست هزینه مالی و پرسنلی آنها مانند هر ارگان دولتی دیگر تامین کند. بعلاوه چون شوراهای اسلامی نسبت به مدیران کارخانجات نیز وظایفی دارند رژیم میبایست بین آنها سازگاری و هماهنگی ایجاد کند. رژیم اسلامی در این سه مورد نتوانست به تعهداتی که متقبل شده بود عمل کند. یعنی نتوانست هزینه مالی تشکیل شوراهای اسلامی را بپردازد. با کمبود کادرهای قابل اطمینان خود که بتوانند فعال شوراهای اسلامی شوند روبرو گشت و قادر نشد پرسنل آنها تامین کند. نه تنها نتوانست بین شوراهای اسلامی و مدیران کارخانجات هماهنگی ایجاد کند، بلکه رفع اصطکاک بین آنها خود به یکی از معضلات رژیم در کارخانجات تبدیل شد. اینها باعث شدند رژیم نتواند برای تشکیل شوراهای اسلامی به همان تعدادی که در نظر داشت حتی اقدام کند و از این زاویه با شکست روبرو شد.

شوراهای اسلامی در کارخانجاتی که تشکیل شده اند از نظر کسب اعتبار و نفوذ در میان کارگران نیز شکست خورده اند. رژیم در کارخانجاتی که اقدام به تشکیل شوراهای اسلامی کرد در ابتدا با بیاعتنائی کارگران روبرو شد. این شکل اولیه مقاومت کارگران بود که قبل از هر چیز ضدیت و بیاعتمادی عمیق آنها را نسبت به عوامل رژیم در کارخانجات نشان میداد. اما بمرور بی تفاوتیها کاهش یافت و جای خود را به اعتراض و مقاومت علیه تشکیل شوراهای اسلامی داد. رژیم در تلاش برای در هم شکستن این مقاومتها کوشید کارگران را با تهدید و ارعاب هم که شده است به جلسات انتخابات شوراهای اسلامی بکشاند. این روش در کارخانجاتی موثر واقع نشد و مبارزه کارگران به اشکالی نظیر تحریم انتخابات، ریختن رای سفید به صندوقها، نشان دادن بیاعتمادی خود به کاندیداهای انتخابات شوراهای اسلامی از طریق نوشتن نام کارگران مورد اعتماد خویش، که "هیئت تشخیص صلاحیت" کاندیداتوری آنها را رد

کرده بود، بر برگه های رای جریان یافت. در کارخانجاتی نیز که رژیم کارگران را با زور به پای صندوقهای رای برد و بهر صورتی که بود شوراهای اسلامی را تشکیل داد مسئله از جانب کارگران فیصله یافته تلقی نشد. کارگران با انتخاب نمایندگان مورد اعتماد خود مستقل از شوراهای اسلامی هر گاه که اعتراض و مبارزه ای جریان داشت، با افشای شوراهای اسلامی در مجمع عمومی و یا بعضا انحلال آنها اعتراض علیه شوراهای اسلامی را ادامه داده اند.

خلاصه آنکه رژیم در کارخانجاتی نتوانست برای تشکیل شوراهای اسلامی حتی اقدام کند. در کارخانجاتی که اقدام کرد با مقاومت کارگران روبرو شد. آنجا که نتوانست با اعمال زور و تهدید مقاومت کارگران را در هم بشکند و شوراهای اسلامی را تشکیل دهد از فردا با اعتراضات و مبارزات کارگران علیه این تشکلهای مواجه گردید. این اعتراضات حتی بعضا به انحلال شوراهای اسلامی منجر شده است.

کارگران برای دستیابی به خواسته های خود عملا رو در روی شوراهای اسلامی قرار گرفته اند. برای کارگران راهی بجز در هم شکستن و کنار زدن شوراهای اسلامی وجود ندارد. شوراهای اسلامی هدف حمله کارگران هستند و در کارخانجاتی با مدیران هم درگیرند. علاوه بر این از طرف رژیم نیز زیر فشارند تا وظایفشان را که جلوگیری از اعتراضات کارگری یا سرکوب آنهاست بخوبی انجام دهند. مجموعه اینها، شوراهای اسلامی را در موقعیت دشواری قرار داده است. بطوریکه حتی کارگرانی را که در عین انتقاد به شوراهای اسلامی در ابتدا امید به آنها داشتند دچار تردید ساخته است. شوراهای اسلامی را باید از سر راه جنبش کارگری ایران جارو کرد. مبارزه برای تحریم و انحلال شوراهای اسلامی یگانه راه اصولی و رادیکال در مقابل کارگران است.

(ادامه دارد)

## معادن ویرجینیا

### مبارزه‌ای طولانی

تابستان گذشته (سال ۱۹۸۹)، همزمان با اعتصاب بزرگ معدنچیان مناطق سبیری و اوکرائین در شوروی، ایالت ویرجینیا در امریکا صحنه یک اعتصاب وسیع کارگران معدن بود. در اواخر ژوئن و اوائل ژوئیه، بیش از ۴۰ هزار کارگر در معادن ویرجینیا و معادن متعددی در ۹ ایالت دیگر، به اعتصابی دست زدند که اعتصاب غیر قانونی شناخته می‌شد. اعتصاب فصل جدیدی در مبارزه چوئی کارگری بود. همپستگی کارگری در تمام ویرجینیا به حرکت درآمده بود. تحرک کارگری، انجام پیکت‌ها، نمایش اعتراض، و اجتماعات همبستگی، مرزهای نظم و قانونی را که توسط پول، پلیس، و دادگاه‌های کارفرمایان تعیین و اعمال می‌شد، در می‌نوردید. ویرجینیا میدان نبردی شده بود که در یکسو کار، و در سوی دیگر سرمایه، با تمام امکاناتی که در دسترس داشتند صف می‌آراستند. قلب صدها هزار کارگر در سراسر امریکا به تپش در آمده بود. اعتصاب در میان کارگران امریکا روحیه‌ای تازه پدید آورده بود که در مقیاس تمام سالهای اخیر بیسابقه بنظر می‌رسید.

کارگران پیستون (بزرگترین شرکت تولید کننده ذغال سنگ در ویرجینیا) که اعتصابشان را از دو ماه قبل، اوائل آوریل، شروع کرده بودند، در مرکز ثقل برآمد ماههای ژوئن و ژوئیه قرار داشتند. امر کارگران پیستون، امر مشترک همه کارگران معدن و امر همه کارگران در امریکا بود. اعتصاب غیرقانونی ژوئن و ژوئیه که میرفت تا ابعاد یک اعتصاب سراسری کارگران معدن را بخود بگیرد فرو نشست. اما نمایش قدرت این اعتصاب و فضای حمایت فعالی که ایجاد کرد به کارگران پیستون امکان داد که بر مشقات یک مبارزه طولانی غلبه کنند. اعتصاب در پیستون حدود ۱۱ ماه ادامه یافت. در روزهای اول فوریه ۹۰ کارگران با دستیابی به یک پیروزی، رای به پایان اعتصاب دادند. اعتصاب خاتمه یافت.

اعتصابی که همه کس آنرا اعتصابی میدانند که در یادها خواهد ماند و تاثیراتش از نتایجش برای خود کارگران پیستون بسیار فراتر می‌رود.

#### اعتصاب در پیستون

فوریه ۱۹۸۸، اتحادیه کارگران معدن، با نام "کارگران متحد معدن"، قرارداد ۵ ساله‌ای را با مجتمع صاحبان معدن، "بی.سی.او.ای"، منعقد کرد. این قرارداد در بر گیرنده ماده‌ای بود که اولویت استخدامهای بعدی در کلیه معادن طرف قرارداد را به آن دسته از کارگران عضو اتحادیه می‌داد که بعلت بسته شدن برخی معادن بیکار شده و یا بیکار می‌شدند. بنا به سنت قبلی، قرارداد سراسری قراردادی بود که شرکتهای مختلف و شرایط کار در معادن مختلف را به یکسان تحت پوشش قرار میداد. اتحادیه قراردادهای جداگانه‌ای با شرکتهای منعقد نمی‌کرد.

شرکت پیستون، بزرگترین کارفرمای معادن ذغال در ویرجینیا، از پذیرش قرارداد سراسری فوریه ۸۸ سر باز زد. پیستون در صنایع ذغال اجرای سیاستی را آغاز میکرد که در بسیاری صنایع دیگر به اجرا درآمده یا مانند شرکت هواپیمائی ایسترن در حال اجرا بود. این سیاست عبارت بود از خرد کردن نیروی اتحادیه‌ها در محیط کار، بیکار کردن تدریجی اعضا اتحادیه، جایگزینی آنان با کارگران غیر متشکل و تحمیل کردن دستمزدها و شرایط کاری که کارفرما مطلوب خود میدید. پیستون با ظفره رفتن از امضاء قرارداد سراسری، قرارداد مجزائی را جلو روی اتحادیه گذاشت. در قرارداد پیشنهادی پیستون ماده مربوط به اولویت استخدامی اعضای بیکار شده اتحادیه حذف می‌شد، پرداختی کارفرما به صندوق بیمه درمانی کارگران شاغل ۲۰ درصد کاهش مییافت و این پرداختی برای صندوق

بیمه کارگران بازنشسته و از کارافتاده تماما قطع می‌شد.

هیچ کس شک نداشت که ظفره رفتن پیستون از امضاء قرارداد سراسری آغاز یک تهاجم است. و کمتر کسی شک داشت که موفق شدن این تهاجم به پیستون به خود پیستون محدود نخواهد ماند. توفیق کارفرما در معادن پیستون به معادن دیگر تسری خواهد یافت. و بالاخره اینکه، به زانو درآوردن کارگران در معادن، که سنتا بخش نیرومندتر کارگران شناخته شده بودند راه را برای کارفرمایان در دیگر صنایع بیش از پیش هموار خواهد کرد. مبارزه در پیستون معنایی وسیعتر از پیستون داشت. دو طرف، در یکطرف کارگران و در طرف دیگر کارفرما، تدارک مبارزه را آغاز کردند.

کارگران پیستون انعقاد قرارداد جداگانه را رد کردند. برخلاف رسم معمول، آنان مدت ۱۴ ماه بدون داشتن قرارداد سر کردند و به کار ادامه دادند. طی این مدت صندوق اعتصاب تقویت شد. آژیتاسیون حول اعتصاب انجام شد. گروههای حمایت، عمدتا از میان همسران و خانواده معدنچیان شکل گرفت که با انجام پیکتهای افشاگرانه در شهر و جلو معادن دیگر کارگران را در حمایت از اعتصاب بسیج میکرد و افکار عمومی را با کارگران همراه میکرد. کارفرما نیز طی این مدت تعداد زیادی از کارگران عضو اتحادیه را اخراج و بیکار کرد. گروهی مزدور حرفه‌ای، متشکل در یک شرکت امنیتی به اسم "ولس سکيوریتی"، برای اداره امور امنیت و حفاظت در پیستون به استخدام صاحبان پیستون درآمدند. و بالاخره شرکت پرداخت به صندوق بیمه ۱۵۰۰ کارگر بازنشسته، صدمه دیده، و همسران بیوه معدنچیان را قطع نمود.

با این اقدام پیستون، زنکهای اعتصاب در ۵ آوریل ۸۹ به صدا درآمد. ۱۵۰۰ کارگر کار در معادن پیستون را متوقف کردند و اعتصابشان را آغاز کردند.

## دختران مادر جوئز

هیچ اعتصاب مهم کارگری به محیط کارخانه و محل کار محدود نمی‌ماند. اعتصاب نه فقط امر کارگران اعتصابی که امر مستقیم خانواده‌های این کارگران نیز هست. شرکت دادن و دخیل کردن خانواده‌ها در اعتصاب، بسیج در دیگر محیط‌های کارگری برای حمایت فعال از اعتصاب، آماده کردن و همراه کردن افکار عمومی با اعتصاب، اینها همه اجزائی از یک اعتصاب است. اعتصاب معدنچیان انگلیس در سال ۸۵ - ۸۴، تشکیل گروه‌های حمایت از اعتصاب را که عموماً با شرکت همسران معدنچیان شکل میگرفت تبدیل به یک رسم و سنت کرد. در اعتصاب معدنچیان ویرجینیا این رسم بار دیگر با قدرت خودنمایی کرد. گروه‌های حمایت متشکل از همسران و خانواده معدنچیان در همان دوره تدارک اعتصاب شکل گرفته بود. آنان سهم مهمی در تبلیغات و انجام پیکتهای افشاگرانه پیش از اعتصاب برعهده داشتند. گروه‌های حمایت به یاد "مادر جوئز" - یکی از آزیئاتورهای بزرگ جنبش کارگری امریکا که پیش از شکل گیری اتحادیه کارگران معدن، در اواخر قرن گذشته نقش بزرگی در برانگیختن و متشکل کردن کارگران معدن ایفا کرده بود - خود را دختران مادر جوئز مینامیدند.

در اولین روزهای اعتصاب دختران مادر جوئز دست به اقدامی کم سابقه زدند. روز ۱۸ آوریل ۴۰ نفر از همسران معدنچیان وارد دفتر مرکزی پیستون شدند. دفتر مرکزی شرکت به اشغال همسران درآمد. در محوطه بیرون، همراه با اعتصابیون گروه وسیعی از کارگران بازنشسته، معدنچی‌های از کارافتاده و افراد خانواده آنها اجتماع کردند. این اجتماع عمومی همراه با اشغال دفتر مرکزی مدت ۲ روز ادامه یافت. همبستگی بین کارگران بازنشسته و اعتصابیون تحکیم یافت و نقطه عزیمتی برای بسیج عمومی شد. همراه با ادامه اعتصاب دیگر نشانه‌های حمایت فعال از اعتصاب همه جا به چشم می‌خورد. مدارس توسط فرزندان

معدنچیان تبدیل به صحنه حمایت از اعتصاب معدنچیان شده بود. بسیاری از مغازه‌ها از فروش به مزدوران شرکت امنیتی وانس و افراد پلیس ایالتی که اعمال خشونتشان علیه اعتصابیون بالا گرفته بود، و همچنین فروش به اعتصاب شکنها خودداری میکردند. هیچ محله کارگری‌ای نبود که علائم و شعارهای اعتصاب بر در دیوار و گوشه و کنار آن دیده نشود.

### پیکت‌ها، رویارویی با "نظم و قانون"

در یکی از روزهای هفته دوم اعتصاب صدها کارگر با برپائی پیکت در جاده‌هایی که کامیونهای ذغال شرکت پیستون از آن عبور میکرد، حرکت کامیونهای ذغال از انبارها و تصفیه‌خانه‌های پیستون را متوقف کردند. کارگران اعتصابی حکمی را به اجرا می‌گذاشتند که جزء فرامین هر اعتصاب کارگری است: در طول اعتصاب و تا زمانی که اعتصاب به نتیجه نرسیده و اوضاع عادی نشده کارفرما اجازه هیچ نقل و انتقالی در انبارها و محصولات و مواد کار را ندارد. اگر قانون رسمی این حقوق اعتصاب را تضمین نمیکنند کارگران خود آنرا بعنوان قانون اعتصاب به اجرا می‌گذارند.

پلیس ایالتی به اجتماعات پیکت کارگران در جاده‌ها حمله کرد. چند صد کارگر دستگیر شدند و روانه بازداشتگاه‌ها شدند. اما این پایان کار نبود. در برابر خشونت پلیس و دادگاه، کارگران برای انجام پیکت در جاده و جلوگیری از حرکت کامیونهای ذغال شیوه‌های دیگری انتخاب کردند. اتومبیل‌هایی با سرعت بسیار کم در جاده‌ها به حرکت در می‌آمد و امکان حرکت را از کامیونهای ذغال پیستون که توسط گارد امنیتی وانس همراهی میشد سلب میکرد. در شب‌های روشن ویرجینیا، کارگران و حامیان اعتصاب حرکت مزدوران امنیتی وانس، پلیس ایالتی، و حرکت کامیونهای ذغال را زیر نظر داشتند. در تمام مدت میخ‌هایی جا بجا بر روی جاده‌ها ظاهر میشد و کامیونهای ذغال را درجا متوقف میکرد.

پیکت در جاده موضوع یک چنگ

حسابی بین کارگران و مجریان نظم و قانون در ایالت ویرجینیا شد. گارد ملی و پلیس ایالتی علیه اعتصاب به خدمت گرفته شد. فرماندار ویرجینیا ماهانه یک میلیون دلار برای "نظم و قانون" خرج میکرد. کار به قانونگذاری‌های مسخره کشید. بجای سرعت زیاد در جاده، حال سرعت کم جریمه میشد. قانونی تصویب شد که سرعت کمتر از ۵۵ مایل در ساعت را مغل نظم می‌شمرد و برای آن ۹۰ روز زندان و ۵۰۰ دلار جریمه مقرر میکرد. کار به جایی رسید که هر سنگی که به طرف کامیونهای حامل ذغال پرتاب میشد، معدنچیان چندین هزار دلار جریمه می‌گشتند. در طی حدود ۱۱ ماهی که اعتصاب پیستون ادامه یافت، بیش از ۴۰۰۰ نفر، زن و مرد، پیر و جوان در رابطه با اعتصاب در معادن دستگیر شدند و یا به زندان افتادند. طی همین مدت دادگاه‌ها جریمه‌هایی بالغ بر ۶۸ میلیون دلار برای دستگیر شدگان و اتحادیه مقرر کردند. اعتصاب، نیروی اعتراض کارگران و زور کارفرمایان و دولت را در تمام ویرجینیا آشکارا به رویارویی با هم کشانده بود.

پیکت‌ها تنها به پیکتهای بستن جاده محدود نبود. از همان شروع اعتصاب در پیستون پیکتهایی برای فراخوان کارگران غیر عضو اتحادیه به اعتصاب در معادن پیستون انجام میشد. پیکتها به جلو معادن دیگر گسترش یافت. به مرور پیکتهای سیار در تمام ویرجینیا به حرکت درآمد. این پیکتها همراه با برپائی اجتماعات در آخر ماه آوریل فراخوان گسترش اعتصاب به تمام معادن را به صدا درآورد.

### ۴۰ هزار معدنچی در اعتصاب

روز ۳۰ آوریل جمعیتی بیش از ده هزار نفر متشکل از کارگران معادن ویرجینیا، کنتاکی، ایندیانا، تنسی، و حامیان آنها گرد آمدند. اجتماع در حمایت از اعتصاب کارگران پیستون برپا

شده بود. در این اجتماع خواسته شد که در حمایت از کارگران پیستون کار در تمام معادن شرق آمریکا متوقف شود. پس از این اجتماع پیکتهای گسترده و فراخوان به اعتصاب با نیروئی بیش از پیش به حرکت در آمد.

در روزهای اول ژوئن ۱۰۰۰ معدنچی در سایر شرکتهای معدن ویرجینیا به اعتصاب پیوسته بودند. امر کارگران پیستون دیگر امر مشترک و شناخته شده همه کارگران معدن بود. اعتصاب عملاً در حال گسترش بود.

۱۱ ژوئن اجتماع دیگری با حضور ۱۲ هزار معدنچی از ایالات مختلف برپا شد. محل برپائی این اجتماع در ویرجینیای غربی بود. فراخوان به یک اعتصاب سراسری در معادن در این اجتماع موج میزد. در مدت کوتاهی پس از این اجتماع اعتصابات غیرقانونی در معادن ویرجینیای غربی شروع به خود نمائی کرد. جلسات و اجتماعات هر روزه معدنچیان عمومیت یافت. پیکتهای سیار اعتصاب دیگر در سراسر ویرجینیا در حال حرکت بودند. گروههای هر روز وسیعتری از معدنچیان به پیکتهای بستن جاده میپیوستند.

در روزهای آخر ژوئن و اوائل ژوئیه اعتصاب دیگر به سایر ایالات نیز گسترش یافته بود. در این روزها ۴۴ هزار معدنچی در ده ایالت آمریکا دست به اعتصاب غیر قانونی زدند. اعتصاب غیر قانونی در معادن عملاً ابعاد یک اعتصاب سراسری کارگران معدن را بخود گرفت. اعتصاب کنندگان مصمم بودند که تولید ذغال در تمام معادن شرق آمریکا را متوقف کنند.

### اتحادیه و اعتصاب

ساختار بالای اتحادیه معدنچیان، "کارگران متحد معدن" و کل کنفدراسیون کارگران آمریکا، در رابطه با

اعتصاب معدنچیان خود را در موقعیت خاصی مییافتند.

چند سال گذشته در آمریکا دوره افول اتحادیه ها معرفی شده بود. در واقع نیز کارفرمایان هر چه بیشتر مشغول این بودند که اتحادیه ها را از نقش سنتی شان، یعنی واسطه بودن بین توده کارگر و کارفرما - نقشی که کارفرمایان در اوضاع جدید دیگر آنرا چندان ضروری نمی یافتند - هر چه بیشتر معاف کنند و کنار بگذارند. کارگران نیز که اتحادیه ها را غیر کارساز و بعلاوه ساختار بالای اتحادیه را مزاحم و در بسیاری موارد در مقابل اعتراض و پیشبرد مبارزه و مطالبات کارگری مییافتند از اتحادیه ها کنار می گرفتند. تهاجم شرکت پیستون در صنایع ذغال - که در عین حال در حکم بیرون راندن اتحادیه از صنعت معادن بود - زنگها را برای رهبران و ساختار بالای اتحادیه نیز به صدا در آورده بود. شکست در پیستون ناگزیر نقطه شروعی بر ختم کار اتحادیه نیز بحساب میآمد. اکنون حتی منفعت سران اتحادیه نیز ایجاب میکرد و مجبورشان میکرد که با مبارزه جوئی کارگران همراه شوند.

اتحادیه با اعتصاب در پیستون همراه بود و امکانات خود را در خدمت اعتصاب گذاشت. اما همراه با گسترش اعتصاب، و زمانی که کارگران در مقیاس وسیعی شروع به این کردند که قدرت واقعی شان را در یک اعتصاب سراسری معادن بکار اندازند و بویژه وقتی مبارزه جوئی کارگری در مقیاسی گسترده به یک رویاروئی علنی با "نظم و قانون" تعیین شده توسط کارفرمایان انجامید، دیگر منفعت اتحادیه از منفعت کارگران جدا شد. رهبران و ساختار بالای اتحادیه باز هم لباسهای قدیمی و آشنایشان - یعنی لباس واسطه کارفرما در بین کارگران را پوشیدند.

برآمد اعتصابی ژوئن و ژوئیه، این جدائی بین منفعت کارگران و منفعت روسا و ساختار اتحادیه را آشکارا به نمایش

گذاشت. رهبری اتحادیه عملاً در طرف دولت و کارفرمایان ایستاد. بر متن وارد شدن بیش از ۴۰ هزار کارگر به اعتصاب، رهبری و ساختار بالای اتحادیه قبل از هر چیز بدنبال این بود که به سرمایه داری آمریکا بفهماند که برای حفظ نظم به آنها احتیاج دارد. بدنبال این بود که به کارفرمایان و دولت نشان دهد که این تنها رهبری و ساختار اتحادیه ای است که قادر است بشکلی موثر دامنه اعتراض کارگران را محدود کند و اعتراض کارگری را در محدوده های که "نظم و قانون" تعیین کرده است کنترل کند. اعتصابات ژوئن علیرغم درخواست رهبری اتحادیه برپا شده بود. رهبری اتحادیه این اعتصابات را به رسمیت نشناخت و عملاً دست بکار خاموش کردن این اعتصابات شد. همزمان کنفدراسیون کل کارگری آمریکا در اعلامیه ۲۶ ژوئن خود از کلیه مراکز و سازمانهای کارگری خواست که از اقدامات و مبارزات غیرقانونی معدنچیان حمایت نکنند.

بدین ترتیب اعتصابات ژوئن و ژوئیه فرو نشست. اعتصاب بار دیگر به شرکت پیستون محدود شد. اما اعتصاب در پیستون اکنون نمایش قدرت ماههای ژوئن و ژوئیه را پشت سر خود داشت. فضائی تازه از همبستگی کارگری در سراسر آمریکا شکل گرفته بود. کارگران پیستون برای ادامه مبارزهای سخت آماده بودند.

### کمپ همبستگی

پدید آوردن فضائی تازه از همبستگی کارگری دستاورد اعتصاب پیستون بود. ۹ سال از قرارداد مشهور اتحادیه ها در صنایع اتومبیل، که در برابر تهدید کارفرمایان به انتقال کارخانه ها به آمریکای جنوبی که یک قلم ۲ میلیارد دلار از کیسه کارگران به صاحبان صنایع اتومبیل بخشیده بودند تا آنها را به باز نگهداشتن

زنده باد همبستگی بین المللی کارگران!

## اعتصاب طولانی

شرکت پیستون که هجوم خود را با تعرض به کارگران بازنشسته آغاز کرده بود، حال در برابر توان مقاومت کارگران در پیشبرد یک اعتصاب طولانی خود را پیش از پیش در منگنه مییافت. در ششمین ماه اعتصاب دیگر تامین سفارشات مشتریهای پیستون به شرکت‌های دیگر واگذار شده بود. دوم اکتبر کارگران شش کمپانی دیگر معدن که صاحبان آنها سفارشات عقب افتاده مشتریان پیستون را تامین میکردند دست به اعتصاب زدند. کارگران وقتی به اعتصاب پایان دادند که صاحبان این معدن تعهد کردند که از هر گونه همکاری با پیستون در این موارد خودداری کنند.

در ماه نوامبر، هشتمین ماه اعتصاب، رویدادی دیگر در ویرجینیا برای معدنچیان روحیه‌ای تازه پدید آورد. ۷ نوامبر در انتخابات مجلس، نماینده قبلی که در ضمن پدر رئیس دادگاهی است که اعتصاب و اعتصابیون را ۶۴ میلیون دلار جریمه کرده است، در انتخاب مجدد شکست خورد. این شکست توسط معدنچیان به او تحمیل شده بود. کسی که او را شکست داد چکی استامپ، یکی از رهبران محبوب اتحادیه معدنچیان بود.

در ماه ژانویه اعتصاب کارگران پیستون وارد نهمین ماه خود شد. بیکها در مسیر معادنی که کارگران اعتصاب شکن در آن کار میکردند ادامه داشت. روز ۱۶ ژانویه صد معدنچی در مسیر یکی از این معادن بیکت گذاشته بودند. یک کامیون اعتصاب شکن‌ها در جاده پیدا شد. تفنگچی‌های پیستون شروع به تیراندازی کردند تا راه را برای کامیون باز کنند. ۲۰۰ گلوله شلیک شد و یک معدنچی به نام جان مک کوی جان باخت.

علیرغم بکار گرفتن اعتصاب شکن‌ها و خشونت تفنگچی‌ها، دیگر برای پیستون روشن شده بود که امکان برد در این اعتصاب را ندارد. آمار رسمی شرکت

این کمپ می‌آمدند. با کارگران معادن از نزدیک آشنا میشدند، به گفتگو میشدند و پیامهای حمایت ابراز میشد. فقط در ماه سپتامبر نزدیک به ۲۰۰۰۰ کارگر از این کمپ همبستگی دیدن کردند.

## اشغال کارخانه بزرگ تصفیه

در فضای حمایت عمومی و در ششمین ماه اعتصاب، کارگران اعتصابی پیستون دست به اقدام تعرضی تازه‌ای زدند.

در ساعت ۴ بعدازظهر ۱۷ سپتامبر ۹۹ کارگر معدن که دارای یک سهم از سهام شرکت پیستون بودند با لباسهای یکدست به سرعت داخل کارخانه تصفیه شرکت پیستون شدند. گارد شرکت که غافلگیر شده بود بدون مقاومت پا به فرار گذاشت. دومین کارخانه بزرگ تصفیه ذغال در آمریکا به اشغال اعتصابیون درآمد. به محض اشغال کارخانه صنعا نفر از معدنچیان در اطراف کارخانه جمع شدند تا مانع حرکت پلیس و عملیاتش شوند. در کمتر از چند ساعت جمعیت اجتماع کرده در اطراف کارخانه به هزاران نفر بالغ شد. کارخانه برای مدت سه روز در اشغال کارگران قرار داشت. در این مدت کارگران کنترل منطقه و عبور و مرور را در اختیار خود گرفتند. چند هزار نفر در تمام مدت در بیرون از کارخانه تجمع کرده بودند و با دادن شعار از اشغال کنندگان حمایت میکردند.

در ۲۰ سپتامبر نزدیک به ۵۰۰۰ کارگر که همگی لباسهای یکدست به تن داشتند در اطراف کارخانه حلقه زدند. ۹۹ کارگر داخل کارخانه پا ترک کارخانه در صف اطراف کارخانه ناپدید شدند. پلیس و عواملش حتی قادر به شناسایی یکتفر از کارگرانی که در عملیات اشغال کارخانه شرکت کرده بودند نشدند. کارگران آماده شده بودند اشغال کارخانه را تا آنجا ادامه دهند که کمپانی پیستون فلج شده و تسلیم شود. اشغال کارخانه با پادرمیانی رهبران اتحادیه و با این قول از طرف آنها خاتمه یافت که در زمان دیگری و در محل دیگری بار دیگر کارخانه‌های پیستون اشغال شود.

کارخانه‌ها در آمریکا راضی کنند، میگذاشت. آن قرارداد چنین تلقی شده بود و بعنوان نشانه این چار زده شده بود که کارگران آمریکا دیگر قدرت مقاومت شان را در برابر کارفرمایان از دست داده‌اند و پس از آن چاره‌ای جز تسلیم تدریجی در مقابل تقاضاهای کارفرمایان ندارند. نزدیک به ۸ سال از شکست اعتصاب کارگران برج‌های مراقبت خطوط هوایی میگذاشت. این شکست نیز بعنوان نشانه این چار زده شده بود که دیگر مبارزه کارگری ثمربخش نیست.

در طول اولین ماههای اعتصاب معدنچیان، جنبش کارگری آمریکا وارد تکانهای تازه‌ای شده بود. این اعتصاب با تحرک اعتصابی معدنچیان و اعتصاب در شرکت هواپیمایی ایسترن که بدنبال آن در گرفته بود، این با اعتصاب ۹۰۰۰ کارگر مکانیک شرکت هواپیمایی ایسترن، با یک اعتصاب ۴۴۰۰۰ کارگر شرکت‌های تلفن، و چندین اعتصاب بزرگ و کوچک دیگر همراه بود. این تحولات کلا روحیه جدیدی در جنبش کارگری آمریکا بوجود آورد. در بسیاری جاها، در تظاهرات و اجتماعات کارگری، شعار داده میشد که پاتکو - اشاره به شکست کارگران برج‌های کنترل خطوط هوایی - دیگر تکرار نخواهد شد. پیامهای حمایت برای معدنچیان، از سراسر آمریکا و سازمانهای مختلف کارگری در لهستان، سوئد، آلمان، مجارستان، کانادا، انگلیس سر میرسید. کمک از بخشهای دیگر کارگری راهی بود. فقط کارگران بندر لس آنجلس ۵۰۰۰۰ دلار به این اعتصاب کمک کردند. در میان این حمایت عمومی "کمپ همبستگی" برپا شد.

پارکی در منطقه اجاره شد. کارگران هتل و رستورانها، تعداد زیادی داوطلب جهت آشپزی به این کمپ فرستادند. کارگران نجار و اتحادیه شان ساختمان کمپ را بعهد گرفتند. دختران مادر جونز اداره بخشهای مختلف آنرا عهده دار شدند. بدینسان کمپ همبستگی بوجود آمد. این کمپ محلی برای استقرار، اجتماع و نمایش همبستگی شد. هزاران هزار کارگر از نقاط مختلف با کاروانهای ماشین و کمک مالی و آذوقه به



## National Justice for Mineworkers Campaign

Convener:  
Wm. Etherington

Hon. Pres.:  
Arthur Scargill  
Hon. Vice Pres.:  
Peter Heathfield  
Mick McGahey

Secretary:  
Treasurer:  
Arthur Oxley

PLEASE NOTE CHANGE OF ADDRESS TO -

c/o Durham Mechanics, PO Box 6, Miners Hall, Red Hill, Durham, DH11 4BB  
Telephone : Durham (091) 38 43515

Communist Party of Iran  
BM Box 1919  
London  
WC1N 3XX

Date : 1/12/89

Comrades,

### پیام "کمپین سراسری عدالت برای معدنچیان" به حزب کمونیت بمناسبت ترور رفیق غلام کشاورز

رفقا،

از جانب کمپین سراسری عدالت برای معدنچیان مایلم عمیق ترین تسلیت‌هایمان را به خانواده، دوستان و رفقای رفیق غلام کشاورز ارسال کنم. اخبار قتل ایشان، در ۲۶ اوت ۱۹۸۹، توسط یک جوخه مرگ ایرانی در حالیکه وی در حین بازدید از مادر و وابستگانش در قبرس بود، هم اکنون به ما رسیده است.

همه سوسیالیست‌ها در بریتانیا با خوشحالی در سال ۱۹۷۹ از انقلاب کارگران ایران که رژیم مرگبار شاه و جوخه‌های شکنجه‌ساز او را سرنگون کرد، استقبال کردند. در عین حال ما بعنوان سوسیالیست‌ها با دل‌وایسی شاهد دوره کوتاه امید و آرزویی بودیم که به جهنمی انحطاط یافت که اکنون ایران تحت رژیم آیت‌الله‌ها و ملاها برای سوسیالیست‌ها، اتحادیه‌چی‌ها، کمونیت‌ها و سایر نیروهای مترقی تبدیل شده است. ما از این نکته مطلعیم که رفیق کشاورز چهار سال پیش بویژه برای مشاهده و شرکت در اعتصاب معدنچیان انگلستان به بریتانیا آمده بود و با گروه‌های حمایت از معدنچیان آشنا شده بود. طی آن اعتصاب چهار تن از رفقای ما در اتحادیه سراسری معدنچیان در صف پیکت جان سپردند و ۲۰۰۰۰ نفر دیگر نیز بدست پلیس انگلیس مجروح و روانه بیمارستان شدند.

ماهیت دولت در نظام سرمایه‌داری در اساس در همه جهان یکی است، بعبارت دیگر، ماهیت آن دفاع و ایقا منافع طبقات داراست. و، همانطور که ما بارها و بارها دیده‌ایم، در نفس هر دولتی قهر خشن و عریانی وجود دارد که به محض آنکه این منافع به مخاطره افتند، رها میشود.

همه جهان متوجه رژیم تروریستی جمهوری اسلامی ایران و اقدامات ددمشانه‌ای است که از جانب آن بر علیه مخالفینش روا میشود. آرزوی ما این است که حمایتان کمکی باشد به تمام کسانی که مبارزه میکنند تا ایران بدست صاحبان بحق و تاریخا مشخص شده‌اش، طبقه کارگر ایران، بیفتد.

در همبستگی،  
تری نورمن  
(دبیر کمپین)

در طول مدت اعتصاب رقم ۱۵ میلیون دلار ضرر را نشان میداد. دولت امریکا برای خاتمه اعتصاب "دخالت" کرد. یکی از وزرای سابق بنام ویلیام آزری بعنوان میانجی برجسته بین کمپانی و اتحادیه و برای عقد قرارداد جدیدی، روانه ویرجینیا شد. در ۳۱ دسامبر اعلام شد که مذاکرات فشرده رهبران اتحادیه و نمایندگان شرکت پیستون به توافق رسیده است.

### یک پیروزی

بنا به موافقتنامه، پیستون اولویت استخدامی کارگران بیکار شده عضو اتحادیه را میپذیرفت، پرداختی کارفرما به صندوق بیمه کارگران شاغل و بازنشسته بطور کامل انجام میشد، دستمزدها هر ساعت ۱ دلار و بیست سنت افزایش مییافت، کمپانی از دادگاه میخواست که جریمه‌های مقرر شده را لغو کند و در مقابل کارگران میپذیرفتند که شیفتها بصورت متغیر تنظیم شود.

موافقتنامه ابتدا قرار بود وقتی به رای کارگران گذاشته شود که دادگاه جریمه‌ها را لغو کند. ظاهرا رئیس دادگاه از انجام فوری این کار طفره رفت. قرارداد به رای کارگران گذاشته شد و با ۶۳ درصد آرا به تأیید رسید. قرارداد به هیچوجه مطلوب کارگران نبود. اما سندی بود که نشان میداد تهاجم صاحبان پیستون با موفقیت عقب رانده شده است. این بی تردید یک پیروزی بود. معادن از نظر ایمنی بازرسی شد و کارگران با پایان اعتصابی ۱۱ ماهه بکار باز گشتند.

کارگران این پیروزی را در اول آوریل در کمپ همبستگی جشن میگیرند. کمپ همبستگی بعنوان یادگاری از مبارزه‌ای سخت که هزاران کارگر شب و روز در آن درگیر بودند و سمپلی از همبستگی کارگری که در طول این مبارزه همه جا به حرکت در آمد، بر جای خواهد ماند.

بقیه از صفحه ۲۶

## مروری بر

### تحولات اروپای شرقی در سال ۸۹

کشوری "صنعتی شده" بود با طبقه کارگری که بغویی خود را میشناخت. تحولات در لهستان با مهر و نشان کارگری مشخص میشد و این جریان اعتراض کارگری بود که نقش اصلی را بازی میکرد. مجارستان پس از پیوستن به اردوگاه وارد دوره‌ای شده بود که دوره "تبدیل اقتصاد کشاورزی به اقتصاد آهن و فولاد" خوانده شده است. در سال ۱۹۵۶ مجارستان اولین برنامه پنجساله "اقتصاد آهن و فولاد" را که با کلکتیویزه کردن قهری کشاورزی، وخیم شدن شرایط زندگی اقتصادی در روستا و فشارهای روزافزون به کارگران صنعتی در شهرها همراه بود، تازه به اتمام رسانده بود. این ناراضی‌های عمومی از فشارهای صنعتی کردن سریع، بنیاد اجتماعی بود که به انقلاب اکتبر ۱۹۵۶ میدان داد. تظاهرات آرامی که در ۲۳ اکتبر لیبرالها در ادامه نزاعهای درون حزب، پای مجسمه یکی از قهرمانان ملی مجار فراخوان داده بودند یکباره تبدیل به خیزشی عمومی، حمله به ساختمانهای دولتی، اشغال رادیو، و صحنه‌های انتقام از پلیس مخفی شد. ناراضی‌های عمومی به خشم در برابر اردوگاه و ناسیونالیسم ترجمه شد. تحرک کارگران صنعتی در دل خیزش عمومی، تاپعی از ناسیونالیسم ضد اردوگاهی و لیبرالیسم متحد آن، قرار گرفت. با انقلاب ۱۹۵۶، پرچم انتقاد از سرمایه‌داری دولتی در مجارستان توسط این دو جریان قبضه شد.

انقلاب سال ۱۹۵۶ با مداخله نظامی شوروی در هم شکست. حزب مجارستان تصفیه و بر اساس وفاداری به اردوگاه دوباره بازسازی شد. اما در دومین تکان عمومی که اردوگاه وارد آن شد - تکالی که اوج خود را در تحولات بهار ۱۹۶۸ چکسلواکی یافت - برای حزب مجارستان معلوم شد که بقایش در قدرت را دیگر ناکزیر است از طریق دادن امتیازات به منتقدان تامین کند. حزب، سیاست اقتصادی جدیدی در پیش گرفت. رفرمهای "مکانیسم جدید اقتصادی" که از

سال ۱۹۶۸ بعمل درآمد، راه را برای خلاص کردن مکانیسمهای اقتصاد بازار - سود و قیمتها - از قید کنترل دولتی، و در همانحال خلاص کردن اقتصاد مجارستان از قید و بند های اقتصاد اردوگاه هموار کرد. بدین ترتیب، وقتی که هنوز اردوگاه سفت و سخت به برتری سرمایه‌داری دولتی چسبیده بود، مجارستان حرکت به سمت اقتصاد بازار را آغاز کرده بود. "سوسیالیسم بازار"، لفظی که اکنون مشاوران گورباچف برای توصیف مدل اقتصادی آتی شوروی بکار میبردند، سکه‌ایست که اول بار در اروپای شرقی، مجارها افتخار ضرب آن را داشتند.

روی کار آمدن گورباچف در شوروی، و طنین موج لیبرالیسم اقتصادی در اردوگاه، برای مجارها تأیید راهی بود که پیموده بودند. مجارستان از صورت یک استثنا در اردوگاه، بصورت "الگوی اقتصادی پیشرو در اردوگاه" درآمد. محو شدن "دکترین برزف" و شکل گرفتن سیاست خارجی گورباچف، برای مجارستان فراخوانی بود که پس از بیرون آمدن از قالبهای اقتصادی سرمایه‌داری دولتی، حال خود را از ساختار سیاسی آن نیز خلاص کند. این قیل از هر چیز بصورت تجزیه حزب آشکار شد که در آغاز سال ۱۹۸۹، دیگر به یک اکثریت رفرمیست - که خود را به سابقه حزب سوسیال دمکرات متکی میکرد، و یک اقلیت محافظه کار - که بعنوان بخش اردوگاهی حزب شناخته میشد، تماما شکاف برداشته بود. وقایع لهستان و روی کار آمدن حکومت پارلمانی در آنجا، به این تجزیه در حزب مجارستان سرعت داد. حزب از درون متلاشی شد. اسم حزب عوض شد. حوزه‌های حزب در محیط‌های کار منحل شد. میلیشهای حزب تحویل دولت داده شد. توسط خود حزب در پارلمان، اسم سوسیالیستی از کنار نام کشور حلف شد. و بالاخره، حزب تغییر نام یافته و اصلاح شده که ریخت و قیافه حزبی پارلمانی را به خود گرفته بود توسط احزاب دیگری که سر بلند کرده بودند به حاشیه رانده شد.

سال ۱۹۸۹ برای مجارستان، شروع و یا برزخ تحولات نبود. سال رسمیت یافتن یک تحول به انجام رسیده بود. مجارستان

در سال ۱۹۸۹ خیلی ساده پوست انداخت.

## فروریختن دیوار برلین

### آلمان شرقی و چکسلواکی

همانطور که لهستان و مجارستان نمونه‌های وخامت اقتصادی شمرده میشدند، آلمان شرقی و چکسلواکی توفیقات اقتصادی اردوگاه بحساب می‌آمدند. جنگ سنتی افزایش قیمتها در لهستان - که هر بار با تعرض متقابل کارگران روبرو شده بود، و فروشگاههای خالی و کمیود کالا در شوروی - که رکود مزمن اقتصادی را عیان میکرد، در این دو کشور هیچگاه چنان ابعادی نیافته بود. در آستان تحولات سال ۱۹۸۹، آلمان شرقی و چکسلواکی با معیارهای اردوگاه از رکود اقتصادی بدور بودند.

علاوه بر این، در این دو کشور سابقه ناآرامیهای اجتماعی و سیاسی نیز چیزی بود که تا حدود زیادی دیگر به گذشته تعلق یافته بود. آلمان شرقی سابقه یک خیزش بزرگ کارگری در سال ۱۹۵۳ را پشت سر داشت. در نیمه ژوئن آن سال حدود ۴۰۰ هزار کارگر در پیش از ۲۰۰ کارخانه و مرکز صنعتی یکباره به اعتصاب برخاسته بودند. این اعتصاب خود جوش که علیه فشارهای اقتصادی دولت، کاهش دستمزدها و افزایش شدت کار، شکل گرفته بود اولین تحرک بزرگ کارگری در کل اردوگاه بود. اعتصاب با خشونت سرکوب شد. در همان روز اول اعتصاب پلیس امنیتی ۲۱ کارگر اعتصابی را از پا درآورده بود. پس از سال ۱۹۵۳ سیاست فشارهای اقتصادی تخفیف یافت. آلمان شرقی وارد دوره‌ای از شکوفایی اقتصادی شد که با عنوان "معجزه اقتصادی" شهره گشت. اعتصابات سال ۱۹۵۳، که اعتصابات اقتصادی و غیر سیاسی شناخته شده بود، در آلمان شرقی تکرار نشد.

چکسلواکی نیز "بهار پراگ" سال ۱۹۶۸ را داشت. پس از رونق



اقتصادی سالهای ۱۹۵۰، که چکسلواکی را موفق ترین اقتصاد اردوگاه کرده بود، از اواسط سالهای ۱۹۶۰ رکود، عقب ماندگی تکنیکی، و پائین آمدن سطح زندگی در چکسلواکی آشکار شد. بر این زمینه نزاعهای درون حزبی بر سر لیبرالیزه کردن اقتصاد بالا گرفت و با یک غلبان فکری و سیاسی عمومی در چکسلواکی همراه شد. این تحول اوج خود را در حکومت دوبچک، شعار "سوسیالیسم با چهره انسانی"، و بهار پراگ پیدا کرد. آزادی بیان و احزاب، حکومت پارلمانی، "خود مدیریت کارگری" و در یک کلام تقاضاهای لیبرال دموکراسی، بعنوان خطوط انسانی که باید بر چهره سوسیالیسم روسی نقش کرد، معرفی شدند و به صحنه آمدند. اگر مجارها با انقلاب سال ۱۹۵۶ پرچمدار انتقاد ناسیونالیستی در اردوگاه شدند، چکسلواکیها با جنبش سال ۱۹۶۸ پرچم انتقاد لیبرال دموکراسی نسبت به سرمایه‌داری دولتی را بدست گرفتند. و اگر مجارها پس از فرو کوفتن قیامشان بتدریج اجازه یافتند که پیشقدم "پرسترویکا" شوند، چکسلواکیها با بهار پراگ شان از هر نظر مهدع "گلاسنوست" در اردوگاه بودند.

در چکسلواکی نیز پس از هجوم نظامی نیروهای پیمان ورشو و بازسازی حزب، از جنبش بهار پراگ چندان نشانی نماند. در سال ۱۹۷۰، جنبش بهار پراگ دیگر در درون چکسلواکی جنبشی مرده به حساب می‌آمد. توفیق اقتصادی در ابعاد سالهای ۵۰ تکرار نشد. چکسلواکی از آلمان شرقی عقب افتاد. ولی در قیاس با بقیه کشورهای اروپای شرقی چکسلواکی اوضاع اقتصادی مساعدتر و استاندارد های زندگی بالاتری را دارا بود. نارضایتی در درون چکسلواکی نتوانست خود را متشکل کند. "منشور ۷۷" - یک جمعیت کوچک حقوق بشری که از میان روشنفکران ناراضی مهاجر و تبعیدی شکل گرفته بود، در دهه اخیر تنها ابراز وجود متشکل نارضایتی در چکسلواکی شمرده می‌شد. وضع بهتر اقتصادی آلمان شرقی و چکسلواکی، به این دو کشور امکان داده بود که در زمینه اجتماعی و سیاسی نیز در بین کشورهای اروپای شرقی موقعیت محکمتر و با

ثبات تری را به نمایش بگذارند.

اما در عصر جهانی شدن دیگر هیچ جا توفیق و رضایت اقتصادی، خانگی (کشوری) اندازه گیری نمی‌شود. انسانهای این عصر دیگر هیچ چا کمبودها، نیازها و توانائیهایشان را بر اساس شرایط بومی خود درک نمیکنند. بر مبنای مقدمات جهانی‌ای میفهمند که بطور کلی بر روی بشر باز شده و جاهای دیگر و جوامع دیگر به آن دست انداخته یا در حال دست یافتن به آن هستند. چکسلواکی نه تنها لهستان که فرانسه را نیز در کنار خود داشت. آلمان شرقی رضایت از خود را نه در قیاس با شوروی، بلکه در کنار آلمان غربی اندازه میگرفت. همانطور که کل اردوگاه رضایت و پیشرفتش را نه با وجود خودش بلکه در قیاس با اردوی غرب میسنجید. کاربست روزافزون تکنولوژی جدید در غرب، "اقتصادهای آهن و فولاد" در شرق را دمده کرده بود. وضع اقتصادی بهتر آلمان شرقی و چکسلواکی در بین کشورهای اروپای شرقی، نه به معنای رضایت عمومی، بلکه به معنای توقعات اجتماعی و سیاسی بالاتر، و در نتیجه زمینه‌های نارضایتی عمیقتر، در این دو کشور بود.

بعلاوه، این هر دو کشور دلایلی جدی داشتند که اکنون سرمایه‌داری دولتی را نه ادامه، بلکه انقطاع و اشتباهی در حرکت تاریخشان تلقی کنند. چکسلواکی بر خلاف اکثر دیگر کشورهای اروپای شرقی یک سنت قوی لیبرال - دموکراسی و تجربه موفق پارلمانی را قبل از پیوستن به اردوگاه پشت سر داشت. این سنتی که با "بهار پراگ" بار دیگر خودنمایی کرده بود، سرمایه‌داری دولتی و ساختار حکومتی همراه آنرا، اشتباه و وقفه‌ای در تداوم خود به حساب می‌آورد. آلمان شرقی تمام فلسفه وجودی و بنیاد هویت مجزای خود را در اعتقاد به برتری سوسیالیسم روسی (سرمایه‌داری دولتی) فهمیده بود. وجود دولت آلمان شرقی در کنار آلمان غربی، بر مبنای دعوی رقابت و برتری سرمایه‌داری دولتی در برابر سرمایه‌داری بازار بنا شده و توجه خود را یافته بود. تعرض لیبرالیسم اقتصادی غرب و رسمیت

یافتن ورشکستگی عمومی سرمایه‌داری دولتی، برای آلمان شرقی به معنی بی‌اعتبار شدن فلسفه وجودی و هویت مجزایش بود. آلمان شرقی و چکسلواکی در آستان سال ۱۹۸۹، علیرغم وضع بهتر اقتصادی و ظاهر ثبات پایدارتر خود، بر بنیاد سستی تکیه داشتند.

روی کار آمدن حکومت همبستگی در لهستان و وقایع بعدی لیبرالیزه کردن در مجارستان، دیگر در پایان تابستان ۱۹۸۹ امکان یک پدیده ویژه اعتراض را بنحو بی سابقه‌ای به روی اهالی آلمان شرقی باز کرده بود؛ مهاجرت به آلمانی غربی. این پدیده‌ای بود که آلمان شرقی را با شتابی اعجاب‌آور به بحران کشید. در ماه سپتامبر، تنها از طریق مرزهای تازه باز شده مجارستان - اتریش، حدود ۲۲ هزار نفر از اهالی آلمان شرقی به غرب گریختند. سیل مهاجرت با تظاهرات در شهرهای آلمان شرقی توأم شد. در آخرین روزهای سپتامبر جمعیتی ۸ هزار نفره در خیابانهای لایپزیگ به تظاهرات ایستادند. تا اوایل دسامبر شمار کسانی که تا آنوقت از طریق مرز مجارستان و سپس با اشغال سفارتخانه‌های آلمان غربی در لهستان و چکسلواکی به غرب رفته بودند به ۲۰۰ هزار نفر بالغ شده بود. مهاجرت جمعی اکنون شتابی حدود ده هزار نفر در روز یافته بود. در نتیجه این سیل مهاجرت، جاهای خالی در کارخانه‌ها و خدمات هر روز مشهودتر میشد. دولت عملاً ناچار شد که افراد پلیس و ارتش را برای پر کردن این جاهای خالی اعزام کند. در کنار افزایش شتاب مهاجرت، تظاهرات در خیابانها نیز هر روز گسترده تر میشد و تمام شهرهای عمده آلمان شرقی را فرا میگرفت.

حزب آلمان شرقی در تلاش برای کنترل این بحران قبلاً دبیر کل کهنه کار خود، اریش هوله کر را کنار گذاشته بود. اما شتاب روز افزون مهاجرت، و از سوی دیگر گسترش تظاهراتی که چشم‌انداز انتقال قدرت به خیابانها را ترسیم میکرد، روشن کرده بود که چنین وسایلی قادر به کنترل بحران نیست. در

نهم نوامبر ایگون کرنز، که بجای هونه کر نشانده شده بود، دستور باز شدن دیوار برلین را صادر کرد. مرز بین شرق و غرب که تجسم بزرگترین خط تقسیم قرن بیستم شده بود فرو ریخت. حزب، باز شدن دیوار برلین را بعنوان آخرین وسیله کنترل بحران نگاه میکرد. اما فروریختن دیوار نشانه بی پرو برگرد پایان کار "حزب آلمان شرقی" بود. کمتر از یکماه بعد، در ۳ دسامبر، در برابر فشار و تقاضای جمعیت‌های چند صد هزار نفره حاضر در خیابانها، تمام دفتر سیاسی و تمام کمیته مرکزی استعفا داد. نخست وزیر تازه، مرکز تصمیم گیری را از دستگاه حزب به ماشین حکومت انتقال داده بود تا امور را تا زمان تعیین تکلیف در انتخابات اداره کند. حزب عملاً کنار زده شد. حزب آلمان شرقی در ۷ اکتبر چهارمین سال خود، و حضورش در قدرت را جشن گرفته بود. حوادث سریع بعدی نشان داد که این جشن، مراسم تودیع بوده است.

فرو ریختن دیوار برلین، چیزی بسیار بیش از یک واقعه در آلمان شرقی بود. دیوار برلین تنها یک خط مرزی دو آلمان نبود. مظهر تحکیم سرمایه‌داری دولتی همچون یک اردوی مجزای جهانی، و مظهر ایستادگی آن در برابر اردوی سرمایه‌داری بازار غرب بود. تقسیم اقتصادی، ایدئولوژیک، سیاسی و نظامی جهان، که با جنگ دوم پدید آمد، سرانجام از خلال کشاکش جنگ سرد، تجسم خود را در سال ۱۹۶۱ با این دیوار پیدا کرد. پائین آمدن دیوار برلین، نه واقعه محدود به آلمان، بلکه نشان آشکاری از فروپاشی و تسلیم در تمامی اردوگاه بود. نیروهای اجتماعی که در مقابل سرمایه‌داری

دولتی قرار گرفته بودند، اکنون صرفنظر از شرایط ملی (کشوری) شان این نشان را شیپور جمعی برای عمل فوری خود یافتند. یک هفته پس از پائین آمدن دیوار برلین، پراگ صحنه وقوع تظاهراتی شد که برای بیست سال پس از ۱۹۶۸ در چکسلواکی بزرگترین به حساب می‌آمد. تظاهرات در چند شهر دیگر نیز تکرار شد. چهار روز بعد نخست وزیر هییتی از ناراضیان را ملاقات کرد. این ملاقات علامتی بود که حزب آماده است سرنواشت را بپذیرد. رویدادها در چکسلواکی تبدیل به یک کشمکش شد. در یکطرف حزب که ذره ذره عقب مینشست، و در طرف دیگر فشار توده مردم که اکنون خیابانها را انباشته بودند. این کشمکش قبل از پایان سال به نتیجه رسید. دوبچک، رئیس پارلمان شد. هاول رهبر ناراضیان، رئیس جمهور شد. حزب در حکومت به اقلیت رانده شد. طرح انتقال آرام به دموکراسی پارلمانی در چکسلواکی به اجرا درآمده بود. اکنون موج تحولات در آخرین سنگرها، بلغارستان و رومانی، نیز در حرکت بود.

## اعدام چائوشسکو، پرده آخر

### بلغارستان و رومانی

بلغارستان و رومانی در بین کشورهای اروپای شرقی بیش از دیگران سرمایه‌داری دولتی را مناسب قلمشان یافته بودند. این هر دو، پیش از به قدرت رسیدن حزب سرمایه‌داری دولتی و پیوستنشان به اردوگاه، در شرایط اقتصادی و اجتماعی عقب مانده تری قرار داشتند. الگوی روسی، تمرکز اقتصاد در دست دولت و صنعتی کردن سریع و برنامه‌ریزی شده، در این دو کشور نقش کلاسیک را بخوبی ایفا کرده بود. کاری را که سرمایه‌داری بازار در بیش از یک قرن نتوانسته بود به اتمام برساند، سرمایه‌داری دولتی در عرض دو دهه به انجام رساند. در فاصله بیش از سه دهه، در

بلغارستان و رومانی جنبش کارگری کاملاً کنترل شده بنظر میرسید. لیبرالیسم، پیشینه‌ای از عرض وجود جدی نداشت و طی این دوره نیز قادر به ایجاد مزاحمتی جدی نشد. ناسیونالیسم با دستاوردهای سرمایه‌داری دولتی ارضا شده بنظر می‌آمد. تکانه‌های عمومی اردوگاه در سالهای ۱۹۵۶ و ۱۹۶۸، به تکانه‌های اجتماعی و سیاسی در این دو کشور منجر نشده بود. با پدیدار شدن رکود عمومی آغاز دهه ۸۰ در اردوگاه که گریبان این دو کشور را نیز گرفت، و بویژه پس از ظهور گورباچف و موج اصلاحات، حزبهای بلغارستان و رومانی هر روز آشکارتر به نوعی شوونیسم پناه بردند. هر دو کشور دارای یک بخش مهم اقلیت ملی بودند. در بلغارستان، اقلیت ترک و در رومانی، اقلیت مجارها. تکیه زدن به احساس برتری ملت اکثریت در قبال ملت اقلیت، یعنی شوونیسم داخلی، سوری بود که حزب‌های بلغارستان و رومانی برای مقابله با عوارض رکود در داخل و تهدید بی ثباتی از خارج در سالهای آخر دهه ۸۰ برای دفاع از موقعیت خود بدست گرفتند. شوونیسم بلغار، با اعمال فشارهای رسمی و سازمانیافته و آواره کردن صدها هزار ترک، در این سالها هر روز عریانتر خود را نشان داد. در رومانی نیز این توسل به شوونیسم در سالهای آخر دهه ۸۰، خود را با طرح چائوشسکو برای ویران کردن دهکده‌های مجار نشین و مجتمع کردن اهالی در شهرها، بخوبی شناساند. بدین ترتیب، در آستان تحولات سال ۱۹۸۹، سرمایه‌داری دولتی در بلغارستان و رومانی همراه با تحمیل مستهزئ نزول سطح زندگی به توده مردم، خود را بیش از هر وقت با تظاهراتی از استبداد سیاسی و شوونیسمی نیمه رسمی آراسته کرده بود. موج تحولی که دیوار برلین را پائین آورد، در این دو کشور در عین حال چنان کثافتاتی را پیش رو داشت که شعور رسمی بورژوازی آنها را بعنوان خصیصه دیکتاتورهای جهان سوم شناخته است. اما، بلغارستان و رومانی با وجود تمام مشابهت‌هایشان، از یک نظر کاملاً نقطه مقابل هم بودند. بلغارستان

کمونیست ارکان مرکزی حزب کمونیست ایران

را بخوانید و بدست

کارگران پیشرو برسانید

در ارتباط با اردوگاه، در "تبعیت از مسکو"، رامترین عضو اردوگاه بود. رومانی سرکش ترین و مستقلترین عضو بحساب میآید. این از جمله مهمترین عواملی بود که به سیر حوادث سال ۱۹۸۹ در این دو کشور ابعادی کاملا متفاوت داد. برای کنترل توده مردمی که به حرکت در میآمدند، حزب حاکم در هر دو کشور عملا به نوعی کودتای درون کاخی دست زد. اما در بلغارستان پیش از آنکه مردم خیابانها را پر کنند، و در رومانی وقتی که دیگر مردم در حال دست زدن به قیام بودند.

روزی که دیوار برلین پائین آورده شد، تئودور ژیکوف رئیس حزب بلغارستان - قدیمی ترین رئیس حزب در میان احزاب اروپای شرقی که حدودا از زمان بالا رفتن دیوار برلین او هم به راس حزب بلغار رفته بود، نیز از حکومت پائین کشیده شد. ژیکوف در راس حزب بلغارستان نشانه رسمی تداوم رکود و استبداد بود. در همانحال او معرف عمده شوونیسم بلغاری و مبدع سیاسی شناخته شده بود که از سال ۱۹۸۴ اقلیت ترک را مجبور میکرد با عوض کردن اسمهایشان بلغاری شوند. اقتضای همراه شدن با تغییرات در مسکو، تعمیر چهره بیرونی کشور پس از رسوایی های خروج بیش از سیصد هزار از اقلیت ترک، دعوای خصوصی، و بالاخره ضرورت آماده شدن با پیامد موج تحول در باقی کشورهای اروپای شرقی، همه دست بدست هم داده بودند تا ژیکوف درست در موعد مقتضی با یک کودتای درون حزبی مرخص شود.

برکناری ژیکوف، حزب بلغارستان را کمابیش در همان موقعیتی قرار داد که حزب چکسلواکی اتخاذ کرده بود؛ عقب نشینی قدم به قدم و تا جایی که به او تحمیل میشد. در ماه دسامبر صوفیه نیز صحنه تظاهرات آشنا در دیگر کشورهای اروپای شرقی بود. یک اتحادیه مستقل کارگری اعلام وجود کرد و با فراخوانی اعتصاب، وضع را به دولت گوشزد کرد. حزب بلغارستان قدرت را رها نکرد. اما انحصار رسمی قدرت کنار گذاشته

شد. طرح جدیدی برای قانون اساسی در دست تهیه قرار گرفت و ماه مه سال ۱۹۹۰ بعنوان تاریخ برگزاری انتخابات و انتقال به حکومت پارلمانی، مشخص شد.

در رومانی، "استقلال از مسکو" و خط فاصل ناسیونالیستی که حزب طی نزدیک به دو دهه بین خود و باقی احزاب اردوگاه ترسیم کرده بود، عملا بصورت استبداد خاندان چائوشسکو تکامل یافته بود. چائوشسکو مظهر رسمی ناسیونالیسم رومانی و حزب رومانی ادامه فامیل چائوشسکو بود. شمار افراد فامیل چائوشسکو که مقامات راس شاخه های حزب و دپارتمانهای دولتی در میانشان تقسیم شده بود آمار مربوط به دیکتاتورهای فامیلی افریقا و امریکای لاتین را پشت سر گذاشته بود. حدود سی نفر از افراد فامیل سر رشته همه امور را به نیکلا و همسرش پیوند میدادند.

این دیکتاتوری فامیلی در اروپای شرقی، تنها حکومت محبوب دول غرب بود. اما از وقتی گورباچف محبوب غرب شد، دیگر چائوشسکو "از شرق مانده و از غرب رانده" شد. سلاطین همیشه ملتشان را سایه ای از وجود خود تلقی کرده اند. با منزوی شدن حکومت چائوشسکو، حال این ملت رومانی بود که باید به انزوا کشیده میشد و تاوان این انزوا را به سخت ترین شکلی پس میداد. از اواسط دهه ۸۰، چائوشسکو تصمیم گرفت که تمام دیون و قروض خارجی رومانی، پیش از موعد پرداخت شود تا امکان هر گونه فشارهای احتمالی آتی از خارج از پیش خنثی شده باشد. ریاضت کشی به اجرا گذاشته شد و به غذا، نان، دارو، سوخت و همه مایحتاج اولیه تسری یافت. روشن کردن لامپ پر نور در خانه ها مستوجب پیگرد و جریمه شد. در شروع این برنامه ریاضت کشی، چند هزار کارگر از کارخانه به خیابانها ریختند و با حمله به یکی از دفاتر حزب تمثال های نیکلا را درهم دریدند. این طغیان کارگری با خشونت در هم کوبیده شد. پس از آن، در تمام مدتی که دیگر کشورهای اروپای شرقی وارد تحولات میشدند، و تا آخرین روزهای

سال ۱۹۸۹ تصویریری که از رومانی داده میشد، تصویری خاموش و سراسر سکوت بود.

در یکی از روزهای آخر سال، در شهر تمیشوارا ناراضیاتی اقلیت مجار و ناراضیاتی عمومی توأم شد و به تظاهرات لهالی منجر گشت. پلیس امنیتی دست به کشتار زد. نیکلا چائوشسکو از سفر تهران خود را به بخارست رساند. او به تبلیغات خودش در مورد مقام خودش بعنوان پدر نیکخواه ملت، باور داشت. فوراً تظاهرات بزرگی ترتیب یافت تا مردم همراه او ناسپاسی کشته شدگان را محکوم کنند. مردم فرصت طلبی کردند. تظاهرات دولتی تبدیل به خیزشی علیه دولت شد.

ارتش و ناراضیان از خاندان چائوشسکو در حزب و دولت، بلافاصله اعلام جبهه نجات ملی کردند. مردم اجازه یافتند که برای شکستن مقاومت گارد چائوشسکو - پلیس امنیتی - ارتش را همراهی کنند. ولی جبهه نجات قدرت دولتی را از افتادن بدست مردم نجات داد. چائوشسکو که در راه فرار توسط ارتش بازداشت شده بود، اعدام شد و تغییر رژیم اعلام گشت. کشمکش بین توده مردم و کسانی که در پشت جبهه نجات قدرت را از افتادن به چنگ مردم در بردند، در رومانی ادامه دارد. اما با این حوادث، سیر پرشتاب تحولی که در ماه ژوئن ۱۹۸۹ در لهستان شروع شد، در روزهای آخر سال در هر شش کشور اروپای شرقی تکمیل شد.

ناصر جاوید

فروردین ۶۹

کمونیست

ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران آدرس مستقیم

ماهانه منتشر میشود  
سردبیر: عبدالله مهتدی  
B. M. BOX 655  
LONDON WC 1N 3XX  
ENGLAND

## مروری بر

## تحولات اروپای شرقی در سال ۸۹ (۲)

## مجارستان

شش کشور اروپای شرقی که صحنه اصلی تحولات سال ۱۹۸۹ بودند، دو بدو با مشابهت های زیادی بدین ترتیب در کنار هم قرار میگیرند: لهستان و مجارستان، آلمان شرقی و چکسلواکی، بلغارستان و رومانی. ویژه گیهای معینی هر یک از این دو کشورها را تا حدود زیادی به هم نزدیکتر و از باقی متمایز میکند. در تحولات سال ۱۹۸۹ نیز هر یک از این دو کشورها بنحوی مشابه، و یا در ارتباط نزدیکی با هم به این تحولات کشیده شدند. شروع در لهستان، انتقال به حکومت پارلمانی و کنار زدن حزب سرمایه داری دولتی از حکومت در ماه ژوئن، بلافاصله انعکاس خود را در مجارستان یافت.

لهستان و مجارستان در وضعیت خراب اقتصادی شریک بودند. این دو در بین تمام کشورهای اروپای شرقی بالاترین دیون خارجی را داشتند. بعلاوه این هر دو کشور از مدتها پیش - لهستان از پایان دهه ۷۰ و مجارستان قبل از او از همان شروع این دهه - عملا در حال گسستن از اقتصاد اردوگاه و حرکت به سمت ادغام در اقتصاد های غربی بودند. گذشته، اقتصاد این دو کشور را به اردوی سرمایه داری دولتی شرق پیوند میداد، اما هر دو بنحوی آینده اقتصاد هایشان را در ارتباط با غرب جستجو میکردند. دهها میلیون دلار وام بانکها و دول غربی، دیگر

غرب را در این دو کشور دارای حق آب و گل کرده بود. لهستان و مجارستان از همه نظر حلقه های ضعیف اردوگاه و سر پلی برای گسترش اقتصاد بازار در شرق بحساب میآمدند.

با اینحال در مجارستان نیروهای فعال در تحولات اجتماعی و سیاسی نسبت به لهستان متفاوت بودند. قیام کارگران لهستان در پوزان در ژوئیه ۱۹۵۶، از بسیاری جهات الهام بخش و همزمان با انقلاب اکتبر ۱۹۵۶ مجارستان بود. اما این دو رویداد، علیرغم همه پیوند و همزمانی شان، ترکیب متفاوت نیروها در لهستان و مجارستان را نیز نشان داده بود. لهستان هنگام پیوستن به اردوگاه، بقیه در صفحه ۳۲

## با کمیست و صدای حزب کمونیست ایران همکاتبه کنید

- درمکاتبه با ما به نکات زیر توجه داشته باشید:
- ۱) سازماندهی و برقراری رابطه تشکیلاتی حزب با هواداران از طریق مکاتبه صورت نمیگیرد.
  - ۲) گزارشهای خبری را بطور غیر مستقیم، یعنی با کمک دوستان و آشنایان خود در خارج کشور، برای ما ارسال دارید.
  - ۳) در صورتیکه میخواهید سئوالات و نقطه نظرات سیاسی خود را در مورد مواضع و تبلیغات حزب و یا مسائل دیگر با ما در میان بگذارید و نامه شما حاوی گزارشهای خبری نیست، میتوانید نامه های خود را مستقیما به آدرسهای اعلام شده پست کنید.
  - ۴) درمکاتبه چه از طریق مستقیم و چه غیر مستقیم، این نکات را اکیدا رعایت کنید: از نوشتن اطلاعاتی که میتواند باعث شناسائی افراد و اماکن آنها از طرف پلیس شود، در نامه ها و روی پاکت خودداری کنید، خط خود را حتی المقدور تغییر دهید، نامه ها را از شهرهای کوچک و یا منطقه زندگی خود پست نکنید، نامه ها را حد اقل در دو نسخه و از محلهای مختلف پست کنید.

— آدرس آلمان — آدرس انگلستان —

BM. BOX 3123  
LONDON WC1N 3XX  
ENGLAND

POST FACH 501722  
5000 KOLN 50  
W. GERMANY

## ☆ صدای حزب کمونیست ایران

طول موج های : ۷۵ متر و ۶۵ متر و ۴۹ متر  
ساعات پخش شنبه تا پنجشنبه : ۸/۵ بعد از ظهر و ۶/۴۵ صبح  
جمعه ها : ۸ صبح و ۸/۵ بعد از ظهر  
ساعات پخش بزبان ترکی :  
یکشنبه و چهارشنبه ۱۰ شب ، دوشنبه و پنجشنبه ۸/۱۵ صبح

## صدای انقلاب ایران

طول موج های ۴۹ ، ۶۵ ، ۷۵ متر و ۴۱ متر  
ساعات پخش : بعد از ظهر ۱۲/۳۰ تا ۱۳/۴۵ کردی  
۱۳/۴۵ تا ۱۴/۱۵ فارسی  
عصر ۱۷/۳۰ تا ۱۸/۴۵ کردی  
۱۸/۴۵ تا ۱۹/۱۵ فارسی

ANDEESHEH  
C/A 23233257  
NAT. WEST. BANK  
P O BOX 4QQ  
19 SHAFTESBURY AVE.  
LONDON W1A 4QQ  
ENGLAND

در صورتیکه با فعالین حزب ارتباط ندارید، میتوانید کمکهای مالی خود را به حساب های بانکی زیر در خارج کشور واریز کرده و یک نسخه از رسید بانکی را به یکی از آدرسهای علنی حزب ارسال نمایید.

زنده باد سوسیالیسم!